



۱۲۹

زبان فارسی و ادب

رشد آموزش

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی | برای معلمان، مدرسان، دانشجو معلمان و
کارشناسان وزارت آموزش و پرورش |

دوره سی و سوم | شماره ۳ | بهار ۱۳۹۹ | ۹۶ صفحه | ۴۲۰۰۰ ریال | پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵
www.roshtmag.ir



تدریس نامطلوب

روش تدریس ترکیبی ادبیات فارسی

انواع ادبیات داستانی

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَامْتَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا
(جن ۲)

(قرآن) به راه راست هدایت می‌کند، پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد.





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول: دکتر مسعود فیاضی
سر دبیر: دکتر محمدرضا سنکری
هیئت تحریریه:

دکتر حسین داودی
دکتر حسین قاسم‌پور مقدم
غلامرضا عمرانی
دکتر علی‌اکبر کمالی‌نهاد
دکتر معصومه نجفی پارکی
مدیر داخلی: جواهر مؤذنی
ویراستار: افسانه طباطبایی
طراح گرافیک: روح‌الله محمودیان

نشانی دفتر مجله: تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱-۹
نمبر: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی مجله: ۱۵۸۷۵/۴۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

وبگاه مجلات رشد: www.roshdmag.ir

وبگاه مجله: weblog.roshdmag.ir/adabiyatfarsi

پیام‌نگار: adabiyatfarsi@roshdmag.ir

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵

چاپ و توزیع: شرکت افست

سر مقاله | پرسش‌های بهارانه | ۲

عوامل تدریس نامطلوب | ۴

معراج پیامبر (ص) | فرح عزیزی / غلامرضا حیدری | ۱۶

محورهای اخلاقی در دو داستان رزم‌نامه و غم‌نامه | مهرداد روشن‌زاده | ۲۲

زمینه‌های روان‌شناختی تفأل به اشعار حافظ | قربان کیانی | ۳۲

مهمان او | ویدا وحیدنیا | ۳۸

تجربه‌ها و روش‌های موفق تدریس معلمان ادبیات منطقه ۱۴ | جواهر مؤذنی | ۴۲

دهخدا طلایه‌دار ادب سیاسی در ایران | محمدرضا دهقان‌زاده | ۴۷

داستان‌های کوتاه کوتاه | جواهر مؤذنی | ۵۰

معلمان شاعر | ام‌رضیه احمدیان / حانیه امیری / ابراهیم حسنلو | ۵۱

تقدی بر قلمرو زبانی کتب فارسی تازه تألیف دوره متوسطه دوم با تکیه بر بررسی اجزای جمله | منصوره جنابی | ۵۲

روش تدریس ترکیبی ادبیات فارسی، روش گشتالتی + روش معکوس | حسن عادلخانی | ۵۴

انواع ادبیات داستانی | مریم ارجمندی، نواز الله فرهادی | ۵۶

گفت‌وگو با محمدرضا احمدی | دکتر علی‌اکبر کمالی‌نهاد | ۶۰

سیطره آرایه تلمیح بر ادبیات فارسی متوسطه اول | مهرداد روشن‌زاده | ۶۳

نقبضه‌سرایی و مجابات در ادبیات فارسی | فاطمه جعفری کلیدری | ۷۰

تولید فیلم‌های آموزشی معلم ساخته و خلاق برای یادگیری ادبیات | مصطفی سهرابلو | ۷۴

فرایند یاددهی یادگیری درس کبوتر طوق‌دار (فارسی ۲ متوسطه دوم) | صدیقه شاهمرادی | ۷۸

اتشونی ادیبانه (جلسات مثنوی پژوهی) | ویدا وحیدنیا | ۸۴

ریشه‌های جبرگرایی و قضا باوری در سبک عراقی | هومن رشیدی | ۸۸

مخاطبان گرامی

مطلب مجله تا شماره ۱۲۵ در آدرس وبگاه مجله قابل رؤیت می‌باشد. از شماره ۱۲۶ به بعد می‌توانید مطلب مجله را در وبگاه مجلات رشد (درج شده در شناسنامه بالا) پیگیری بفرمایید.

قابل توجه نویسندگان و مترجمان محترم

اصطلاحات استفاده شود.
 پی‌نوشت‌ها و منابع باید کامل و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد.
 مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است.
 آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبین نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است.
 مشخصات فرستنده مقاله شامل نام و نام خانوادگی، میزان تحصیلات، شغل، آدرس دقیق پستی و شماره تماس باشد.
 مجله از بازگرداندن مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نمی‌شود، معذور است.

مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در زمینه زبان و ادب فارسی با تأکید بر آموزش بوده و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشد.
 مطالب باید یک خط در میان و در یک روی کاغذ نوشته و در صورت امکان تایپ شود.
 شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر ضمیمه باید در حاشیه مطلب نیز مشخص شود.
 نثر مقاله باید روان و از نظر دست‌نویس زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود.
 مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز ضمیمه مقاله باشد.
 در متن‌های ارسالی باید تا حد امکان از معادل فارسی واژه‌ها و



عظمت ابوری

۲۵

فروردین

روز بزرگداشت

همه عالم تن است و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود یقین باشد

۳۱

اسفند

روز بزرگداشت

شاعر گنج های مانای پنج گانه

هفت پیکر نظامی

گرامی باد

پرسش‌های جهانگرد

محمد رضا سنگری

فراموش نمی‌کنم؛ سهم تو در روشنایی جهان چیست؟

نسیم می‌گوید: من پیامبر شکفتن‌ام؛ رسول بهار، پیک امیدآور زندگی در گوش جوانه‌ها، تو کدام سرود زیستن را ساز می‌کنی؟

گل می‌گوید: تبسم کار من است. بوی افشانی دلیل وجود من و تازگی و طراوت، تلاوت روزانه من؛ تو لبی به لبخند نمی‌گشایی... طراوتی به دیگران تقدیم نمی‌کنی؟

چشمه می‌گوید: به شوق رسیدن پای گل‌ها و سبزه‌ها و درختان، پایکوبی و نعره مستانه مرا ببین. به شوق پر کردن جامی و شنیدن بانگ نوشانوشی سر از پا نمی‌شناسم؛ تو کدام لب عطش‌زده را به جامی و جانی می‌نوازی؟

پدیده‌ها در گوش هم چه زمزمه‌ها دارند! چه موسیقی شکوهمندی در هستی جاری است؛ آفتاب با خاک، باران با درخت، رود در گوش دریا، کوه در انعکاس صدای پای رهنوردان، در همه‌بال عقابان و غرش گاه‌گاه آتشفشان، هر چه و همه چیز، همه‌گاه و همه‌جا، سرود خوان و زمزمه‌گر و غوغایی‌اند.

راستی چه می‌گویند این خاموشان گویا، این فریادگران خاموش، و کدام گوش، شنوای این همه

این‌گونه سر در گوش هم از هم چه می‌پرسند؟ از هم، هراسان عالم و آدم چه می‌پرسند؟

گویا خبرهایی است... هر سو بیچ‌پچی گنگ است من بی‌خبر از خویش می‌پرسم؛ چه می‌پرسند؟

از هم همه اشیا بین خواب و بیداری با همه‌با لهجه‌ای مبهم، چه می‌پرسند؟

این بازجویان سمج، این قطره باران‌ها از خاک ساکت باز هم نم‌نم چه می‌پرسند؟

در لحظه‌های تازه و تکراری دیدار روز و شب از هم هر سپیده دم چه می‌پرسند؟

گلبرگ‌های غنچه‌های آخر اسفند این‌گونه سر در گوش هم از هم چه می‌پرسند؟^(۱)

جهان پراز پرسش است و البته لبریز پاسخ! آنان که جهان را زیست می‌کنند آشکار و پنهان، در سکوت و در غوغا، پرسش‌های منتشر در هستی را می‌شنوند و اگر درنگی باشد، پاسخ بلیغ و روشن

پس از پرسش را نیز!

اگر نام دیگر هستی «عالم» است یعنی اینجا تراوشگاه «علم» است و ما در «کلاس» ایستاده‌ایم و نشسته و خوابیده، هر پدیده دهانی دارد و

گفت‌وگویی. ماه می‌پرسد: من شیم را به روشنی می‌گذرانم؛ تو چه می‌کنی؟ ستاره می‌گوید: من هیچ شبی سهم کوچکم را در نورباران و شب‌زدایی

صداهای در همه‌فصول در چهار سوی ما پیچیده‌اند، صداهای پیچیده، صداهای صریح، صداهای پنهان و صداهای عیان، اما فصل بهار، فصل فراوانی صداست



پی‌نوشت

۱. رودخوانی، محمدمهدی
سیار، شهرستان ادب، چاپ
سوم، ۱۳۹۳، ص ۴۴

زمستان را تاب آوردم تا بهار را ببینم. تازیانه بادها را شکیب ورزیدم تا جوانه و میوه بر شاخسارم بنشیند؛ تو در هجوم تندبادها و طوفان‌ها چه می‌کنی؟ تو کدام میوه را به دست‌های التماس می‌بخشی؟

اینک بهار، فصل رویش پرسش‌های بزرگ، فصل سفره‌های هفت‌سین و سین‌های رنگ‌رنگ پیش‌روست. بیایید سین سؤال را بر این هفت‌سین بیفزاییم؛ تا هشت در بهشت گشوده شود. که بهشت، هشت در دارد. در سؤال را بکشاییم تا به بهشت فهمیدن‌های بزرگ برسیم اما یادمان باشد اولین سؤالات را از خودمان بپرسیم. از خود بپرسیم راستی، با این همه روز و هفته و ماه چه کردیم؟ چه گلی بر سر هستی زدیم؟ چقدر گل به خود زدیم و چقدر گل در قساوت و بی‌رحمی گام‌هایمان له شد؟ اگر روزها و ماه‌هایمان همه «گل» بوده به خود تبریک بگوییم و گرنه دمی و نمی بر این گل‌های پرپر اشک بیفشانیم.

پایان سخن، یک سؤال: با بهار امسال چه خواهید کرد؟

بهارتان رویشگاه سؤال‌های بزرگ و پاسخ‌های بلیغ و بزرگ باد.

نجوا و کدام دانش‌آموز، فراگیرنده این همه درس و معلم و کلاس است؟

قیصر شعر انقلاب می‌گوید:

دیشب باران قرار با پنجره داشت

روبوسی آبدار با پنجره داشت

یکریز به گوش پنجره پیچ‌پیچ کرد

چک‌چک، چک‌چک چه کار با پنجره داشت؟

واقعاً ما چقدر شنوای صداهایی هستیم که در هستی جاری است؟ صداهایی که در ما می‌پیچد، گفت‌وگوهایی که در خلوت جان ما رُخ می‌دهد و به قول عمان سامانی: اینکه گوید از لب من راز کیست؟

صداها در همه فصول در چهار سوی ما پیچیده‌اند، صداهای پیچیده، صداهای صریح، صداهای پنهان و صداهای عیان، اما فصل بهار، فصل فراوانی صداست. فصل تحول حال است و همین تحول حال، فصل بهار را فصل صدا و سؤال می‌کند.

فصل پرسش‌های شگفت و پاسخ‌های شگفت‌تر!

سبزه می‌پرسد: من کجا بودم، کدام دست مهربان از تاریک‌زار خاکم برکشید و به زیارت آفتاب آورد؟ از من رسم سر برآری و سرفرازی از خاک بیاموزید. درختی که میوه تعارف می‌کند، در گوش دست‌هایی که به تمنا میوه می‌چینند می‌گوید: من

مطلب تدریس کتاب

جوهر مؤذنی

اشاره

در دو نشست پیشین مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی که با حضور شورای نویسندگان این نشریه و معلمان، استادان و کارشناسان زبان و ادب فارسی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی برگزار شد، عوامل تدریس مطلوب و موفق و محتوای کتاب و برنامه درسی مطرح شد و مورد بررسی قرار گرفت.

گزارش این دو نشست در شماره‌های ۱۲۷ و ۱۲۸ (پاییز و زمستان ۱۳۹۸) در مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی به چاپ رسید.

در سومین نشست که گزارش آن را در ادامه می‌خوانید، عوامل مؤثر در توفیق یا ناموفق بودن تدریس موضوع بحث و تبادل نظر استادان و کارشناسان این حوزه بوده است. خواندن این گزارش و تأمل در آن به شما معلمان، خوانندگان و همراهان صمیمی و همیشگی مجله توصیه می‌شود.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

بسم الله الرحمن الرحيم. و العصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و

عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر.

خدمت دوستان و کارشناسان ارجمند و دوستان عزیز و بزرگواری که محبت فرمودند و در این نشست حضور یافتند، سلام و خیرمقدم عرض می‌کنم.

در نخستین نشست ما بحث درباره تدریس مطلوب بود؛ یعنی اینکه چه سازه‌ها و عناصری تأثیر می‌گذارند تا تدریس مطلوب صورت بگیرد یا تدریس مفید و مؤثر و بایسته باشد. در جلسه دوم بحث از این بود که چه عناصری تدریس را نامطلوب می‌کنند. همچنین مسئله محتوای کتاب درسی مطرح شد؛ اینکه نامناسب بودن درس‌های کتاب و پیوند نداشتن آن‌ها با مخاطب و نیز گسستگی عناصر دروس چقدر در تدریس نامطلوب و نامناسب مؤثر است. بعد هم به موضوع برنامه درسی پرداختیم که خود برنامه و شناختن آن می‌تواند تدریس را نامطلوب کند. گاهی شکست خوردن کلاس و ناکام بودن تدریس به سبب این است که دبیر ما برنامه را نمی‌شناسد و نمی‌تواند محتوای کتاب درسی را با برنامه تطبیق دهد یا روش‌هایی که

به کار می‌گیرد، برخاسته از برنامه و منطبق با آن نیستند. این‌ها موضوعات دو جلسه گذشته ما بود.

در نشست امروز که در محضر شما دوستان و استادان عزیز و بزرگواری هستیم، به ابعاد دیگری از این موضوع و مسئله می‌پردازیم. البته معلوم نیست زمان چقدر مجال دهد که بتوانیم این بحث‌ها را باز کنیم و ابعاد آن را بکاویم. یکی از مسائل، مسئله زمان است. عنصر زمان چقدر در تدریس مطلوب مؤثر است؟ زمان نامناسب چقدر در تدریس نامطلوب مؤثر است؟ اگر معلم زمان را نشناسد، مثلاً توجه نکند که اول سال تحصیلی است و دانش‌آموز تابستان را پشت‌سر گذاشته است، نمی‌تواند تدریس موفقی داشته باشد. اگر احیاناً اول صبح و ساعت ۸ و ۹ است و دانش‌آموز سرشار از انرژی است چه تدریسی می‌تواند داشته باشد یا در ساعت ۱۱ و ۱۲ که فرسایش جسمی و روحی در دانش‌آموز صورت گرفته است، اگر تدریس سخنه و سنجیده نباشد ممکن است نامطلوب شود.

علاوه بر زمان، مکان هم می‌تواند مؤثر باشد. ما معمولاً خود را موظف

خواهش می‌کنم ابتدا یار دیرینه مجله، جناب آقای غلامرضا عمرانی، باب سخن را باز کنند که از مشرق ایران، استان سیستان و بلوچستان بر ما طلوع کرده‌اند و حداقل نیم‌قرن

همه ابعاد هنری را با هم دارند، اگر در کلاس معلم باز هم از همان تخته سیاه استفاده کند یا یک قدم جلوتر آمده باشد و از امکانات وایت‌برد یا

می‌دانیم که همیشه در همان محیط کلاس تدریس کنیم، اما گاهی ممکن است فضا را تغییر بدهیم. کسی که پایبند فقط یک فضاست، باید بداند که این فضای واحد ممکن است تدریس را نامطلوب کند. گاهی برای رسیدن

**دبیران می‌گویند که
دانش‌آموزان امروز غیر
از دانش‌آموزان دیروزند!
در پشت این سخن یعنی
«غیر از دیروز بودن»
عمدتاً به تحولاتی
اشاره می‌شود که در
نسل امروز اتفاق افتاده
است و امکاناتی که در
اختیار این نسل هست
و باعث می‌شود تدریس
به شکل و شیوه گذشته
دیگر برای آنان شیرین و
لذت‌بخش نباشد**

در امر تدریس تجربه دارند و ما هم سال‌های سال است که در تدوین کتاب‌های درسی و مجله از وجودشان بهره می‌گیریم.

لطفاً بفرمایید تدریس نامطلوب با در نظر گرفتن مسائل عصری و نسلی چگونه باید باشد؟ مصادیق را هم اگر بتوانید در این زمینه مطرح کنید، بیشتر استفاده خواهیم کرد.

●● **غلامرضا عمرانی:** ما از خودمان راه به جایی نبرده‌ایم. از وقتی هم‌نشین شما شده‌ایم این توفیق دست داده است که خدمتی انجام دهیم. شمردن عواملی که تدریس را مطلوب یا نامطلوب می‌کنند کار آسانی نیست؛ یعنی الی ماشاءالله از این عوامل داریم که امیدوارم این جلسات ادامه پیدا کند و بتوانیم به همه آن‌ها پردازیم.

تخته‌سفید بهره‌برد، چگونه می‌تواند در قیاس با پدیده‌های جدید، کلاسی فعال و زنده و پرشور و جذاب داشته باشد؟ اگر از ظرفیت‌های امروزی استفاده نکنیم، ممکن است تدریس ما نامطلوب شود.

به تدریس مطلوب باید فضا را تغییر بدهیم.

چه عوامل کنشی و رفتاری در خود دبیر می‌تواند در ناکارآمدی و نامطلوب بودن تدریس مؤثر باشد؟

یک موضوع خیلی مهم دیگر مسائل عصری و نسلی است. در روزگار ما مسائل عصری نسل متفاوتی را شکل داده است و می‌بینیم که معمولاً دبیران می‌گویند که دانش‌آموزان امروز غیر از دانش‌آموزان دیروزند! در پشت این سخن یعنی «غیر از دیروز بودن» عمده‌تاً به تحولاتی اشاره می‌شود که در نسل امروز اتفاق افتاده است و امکاناتی که در اختیار این نسل هست و باعث می‌شود تدریس به شکل و شیوه گذشته دیگر برای آنان شیرین و لذت‌بخش نباشد. وقتی جاذبه فضای مجازی هست و برای انتقال مفاهیم و آموزش از امکانات جدیدی استفاده می‌شود که صوت و تصویر و

در این زمینه بحث بسیار است و از کوچک‌ترین جزء کلاس تا عوامل و عناصر دیگری را که به‌عنوان نرم‌افزار مطرح می‌شوند، در برمی‌گیرد. در مسائل عصر و نسل امروز که همیشه هم مطرح بوده، برد با معلمی است که بتواند خود را با مسائل روز تطبیق بدهد.

این نظر من ممکن است این طور تعبیر شود که معلم زود تسلیم شده است؛ یعنی تسلیم واقعیت‌هایی شده



غلامرضا عمرانی

که واقعیت نداشته‌اند. به بیان دیگر، واقعیت‌های موجود هستند اما واقعی نیستند و نباید هم به حکم اینکه این‌ها مسائل امروزند، به آن‌ها تن در داد. معلم باید این قدرت تفکیک را داشته باشد که میان مسائل عصر و نسل با روشنگری تفکیک کند. کدام یک از این عناصری که آن‌ها را به زمان یا نسل ارتباط می‌دهیم واقعی هستند. آن‌قدر واقعیت دارند که بشود به آن‌ها پرداخت یا موضوع مبتلابه ما و تدریس ما هستند و به آموزش و پرورش مربوط می‌شوند؟ از خمیازه کشیدن دانش‌آموز تا صدای خش‌خش قلمش همه می‌توانند مسئله باشند. کدام یک از این‌ها حل شده است؟ باید بتوانیم

تفکیک کنیم. من معتقدم که معلم باید بتواند هر چیزی را که در کلاس اتفاق می‌افتد دسته‌بندی و تفکیک کند. این هنر دسته‌بندی کردن توسط معلم خیلی مهم است. ما بلد نیستیم اشیا و اجزاء آن‌ها را دسته‌بندی کنیم. این است که به راه نادرست کشیده می‌شویم و نتیجه‌گیری ما نادرست می‌شود که هر چیزی در جای خودش بیاید. این واقعیت خیلی مهم است. برای مثال، همراه داشتن وسیله‌ای به نام تلفن همراه، که تقریباً دیگر دارد در کلاس خیلی عادی و طبیعی می‌شود و ما گاهی همراه داشتن آن را به بعضی از دانش‌آموزان توصیه هم

در مسائل عصر و نسل امروز که همیشه هم مطرح بوده، برد با معلمی است که بتواند خود را با مسائل روز تطبیق بدهد

می‌کنیم، اما اگر قرار باشد این مسئله باعث اختلال در تدریس شود و امنیت دیگران را سلب کند قابل بررسی است. آیا اگر من که این مجوز را برای بعضی‌ها صادر می‌کنم، با این کار به دانش‌آموزان دیگر ظلم نکرده‌ام؟ آیا در حق دیگران اجحاف نشده است؟ آیا این تلفن همراهی که می‌تواند کارآمد باشد، خودش باعث ناکارآمدی کلاس نمی‌شود؟ پس در اینجا ضرورت دارد که معلم به موقعیت‌ها و ناگزیری‌ها و ناچاری‌ها اشراف داشته باشد و همه این‌ها را در نظر بگیرد. این تنها مورد بود که از جهت ملموس‌تر بودن عرض کردم.

مسئله دیگر روش حضور کیفی دانش‌آموز در کلاس درس است. ما

باقی ماندگان نسلی هستیم که کاملاً در کلاس مطیع بود. به‌خوبی به‌خاطر دارم (و در کتاب «وصف رخساره خورشید» که خواندن و معرفی آن را در مجله پیشنهاد می‌کنم هم به آن اشاره کرده‌ام) که معلم ما معلم خاصی بود و به نمایندگی کلاس، که خود من بودم، دستور می‌داد که پشتی‌صندلی بچه‌ها را با دستم و جب کنم که حتماً دانش‌آموز یک و جب از پشتی‌صندلی‌اش فاصله داشته باشد؛ یعنی حق نداشت به پشتی‌صندلی‌اش تکیه بدهد. چون می‌گفت «مگر اینجا خانه خاله است که لم بدهید» و معتقد بود که این لم دادن در کلاس باعث می‌شود بچه‌ها خوب به درس گوش ندهند اما اگر در فاصله یک و جبی از پشتی‌صندلی باشند، حواسشان کاملاً به درس است. این در حالی است که آن وضعیت خود مرا خیلی زود خسته می‌کرد. از نظر فیزیکی و جسمی خسته می‌شدم. حالا اگر بخواهیم همین یک موضوع را در مورد دانش‌آموز امروزی مثال بزنیم که حدود ۵۰ - ۴۰ سال بعد از ما دارد تحصیل می‌کند، وضعیت برای نسل او که با پدر و مادر و معلم و عمو و دایی و خاله و همه به قول خودش رفیق است و اجازه دارد هر حرفی را که دوست دارد بزند، چگونه خواهد بود. ادب عصر و نسل ما حکم می‌کرد که در کلاس و خانه و به‌طور کلی در حضور بزرگ‌تر، این‌طور بنشینیم و لم ندهیم. نسل ما مجبور بود در صحبت کردن هم گزینش کند. با بعضی آدم‌ها نمی‌توانستیم هم‌کلام بشویم. حق نداشتیم جلوی مهمانی که از نظر عرفی یک و جب با ما فاصله داشت، حرف بزنیم. حتی تا سال پایانی دبیرستان حق اظهارنظر در مقابل آن شخص خاص را نداشتیم و این اظهارنظر حتی اگر منطقی به‌نظر می‌رسید، در آن روزگار بی‌ادبانه تلقی می‌شد اما امروز ما از یک بچه کوچک هم می‌خواهیم که در خانه و در همه‌جا اظهارنظر کند و این را برایش لازم هم می‌دانیم. با این تفاوت‌ها حد

یعنی از همین مسئله بارش برف در امر تدریس استفاده می‌کند یا حتی مثلاً یک روز زلزله آمده و معلم آن روز شعری درباره زلزله می‌خواند و مبنای درس را زلزله قرار می‌دهد؛ یعنی زیرکانه و



دکتر محمدرضا سنگری

هنرمندانه رخداد آن روز را به درسی که می‌خواهد بدهد پیوند می‌زند. گاهی پس از ورود به کلاس درس، ناخودآگاه متوجه رویدادی می‌شویم؛ مثلاً از پیچ دانش‌آموزان می‌فهمیم که آن روز تولد یکی از آن‌هاست و اگر معلم بی‌توجه به این مسائل بخواهد درسش را آغاز کند، معلوم است که چندان موفق نخواهد بود اما اگر همین موضوعات را تکیه‌گاهی برای تدریس قرار بدهد، آن وقت هم از ذهن‌های متمرکز در این موضوعات بهره می‌گیرد و هم فضای ایجاد شده برای آن‌ها را مبنای کار خود قرار می‌دهد و می‌تواند در تدریس موفق باشد و کلاس هم زنده خواهد شد. منظور من این موضوع است. لطفاً دوستان مصداق‌هایی را که می‌شناسند بگویند. همه دوستانی که در اینجا حضور دارند، تجربه‌ها اندوخته‌اند و من در این باره یقین دارم. چهره‌ها هم نشان می‌دهد که هیچ کدام کمتر از بیست سال تجربه تدریس ندارند. کسانی مثل آقای دکتر داودی و آقای

آموزشی است که در اختیار دارند و الان دارند از آن‌ها استفاده می‌کنند؛ ابزاری که لذت‌های چندگانه را با هم دارد. یعنی چندسازه‌ای است و امکانات مختلفی مانند رنگ و صوت و سایر ظرفیت‌های هنری را یکجا و با هم دارد. حالا دانش‌آموزی که به این امکانات و ابزارهای عصر امروز دسترسی دارد، وقتی به کلاس می‌آید و می‌بیند که در آنجا آن رنگ و صوت و جاذبه‌های فضای مجازی وجود ندارد، علاقه چندان به یادگیری نشان نمی‌دهد.

دانش‌آموزان فکر می‌کنند واقعا همه چیز را می‌دانند چون ابزار و امکانات دانستن در اختیارشان است و اطلاعات لحظه به لحظه در اختیارشان قرار می‌گیرد، احساس می‌کنند به گوش دادن هم احتیاج ندارند. چون هر لحظه بخواهند، اطلاعات را از بیرون و مجراهای دیگر می‌توانند دریافت کنند

نکته بعدی، ذهن مغشوش نسل امروز است که ناشی از دریافت‌های فراوان و مسائل روز است. در روزگار و عصر آقای عمرانی این چیزها نبود اما امروز دانش‌آموز بعد از بررسی اخبار جدید در گوشی و یا فیلمی که شب گذشته دیده است و ... وارد کلاس می‌شود و اگر معلم امروز به این مسائل توجه نکند، تدریس مطلوبی نخواهد داشت. معلمی که در هنگام بارش برف شروع به تدریس می‌کند و مثلاً می‌گوید: برف می‌بارد به روی خار و خراستگ ...

این موضوع در کلاس درس کجاست؟ آیا در کلاس درس هم باید بچه‌ها حق و اجازه نظر دادن داشته باشند و آیا نظر آن‌ها باید اعمال شود و مورد توجه قرار بگیرد یا خیر؟ یا ما می‌بریم و می‌دوزیم و فقط به او می‌گوییم بیوش؟ یعنی همان کاری که در گذشته سر خود ما در می‌آوردند. آیا این نسل به حکم امروزی بودن حق دارد بگوید این را دوست دارم و آن را دوست ندارم؟ ما حق انتخاب نداشتیم، حتی درباره غذا و لباس. شاید سالی یک بار نزدیک عید یک دست لباس نو می‌دیدیم. حق انتخاب هم برایمان وجود نداشت. اما آیا دانش‌آموز امروزی که درباره غذا و لباس و تقریباً همه امور حق انتخاب دارد، در روند تدریس هم می‌تواند مشارکت داشته باشد؟ این‌ها مسائلی است که در جای خودش قابل طرح است و من فکر می‌کنم بهتر است فعلاً در همین جا سختم را ختم کنم.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

متشکرم. خیلی استفاده کردیم. پس ورودگاه بحث ما همین مسائل عصری و نسلی شد. شاید شما با گزاره‌هایی که من الان طرح می‌کنم موافق باشید. نسل امروز به زعم من دارای ویژگی‌هایی است که بدون آگاهی از آن‌ها نمی‌توانیم ارتباط درستی با او برقرار کنیم. یکی از این ویژگی‌ها تصور و انگاره دانستگی است. این دانش‌آموزان فکر می‌کنند واقعا همه چیز را می‌دانند چون ابزار و امکانات دانستن در اختیارشان است و اطلاعات لحظه به لحظه در اختیارشان قرار می‌گیرد، احساس می‌کنند به گوش دادن هم احتیاج ندارند. چون هر لحظه بخواهند، اطلاعات را از بیرون و مجراهای دیگر می‌توانند دریافت کنند؛ مثلاً از کتاب‌های کمک‌درسی یا دبیر خصوصی در منزل. پس، اولین مسئله ضرور توانستن و دانستن است که دانش‌آموزان و نسل امروز دارند. مسئله بعدی طلب لذت از ابزار



عمرانی شاید بیش از نیم قرن تجربه آموزشی و تدریس داشته باشند.

●● دکتر علی اکبر کمالی نهاد:

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

مبحث مسائل عصری و نسلی و توجه به همه جهات نظام آموزشی یکی از مسائل بسیار مهم و تأثیرگذار در تدریس مطلوب است و نبود آن موجب تدریس نامطلوب می‌شود. من چند نکته را در این زمینه عرض می‌کنم؛ زمانی کتاب درسی تنها منبعی بود که دانش‌آموز در اختیار داشت. حتی کتاب‌های جنبی هم کمتر در اختیارش قرار می‌گرفت و گاهی اصلاً نبود. اما الان دانش‌آموز به ابزارها و وسایل و متن‌ها و اشعار و فیلم‌ها دسترسی دارد و در یک روز می‌تواند هزاران شعر و متن را در تلفن همراه خود ببیند. ذائقه دانش‌آموز امروز با ذائقه دانش‌آموزی که (به فرمایش آقای دکتر سنگری) نیم قرن پیش درس می‌خوانده، متفاوت است. دسترسی به انواع شعر نو، یا شعری که مثلاً در پیشگاه مقام معظم رهبری خوانده شده و صوت و فیلم آن هم موجود است، یا شعری که تازه همین امروز شاعری گفته و با صدای خود آن شاعر در شبکه‌های اجتماعی پخش شده و در دسترس دانش‌آموز امروزی هم هست، همه این‌ها باعث تفاوت ذائقه دانش‌آموز امروز و دیروز (مثلاً نیم‌قرن قبل) شده است. مؤلف باید این‌ها را در انتخاب شعر یا متن برای کتاب درسی و معلم در تدریس در نظر بگیرد. روبه‌رو بودن دانش‌آموزان امروز با انواع رسانه‌ها و شیوه‌های ارائه متن اشعار و متن‌ها و صوت‌ها و ابزارهای مختلف باعث تعدد و تشتت ذائقه‌ها می‌شود و کار مؤلف و معلم را سخت‌تر می‌کند.

با این رویکرد مسائل عصری و نسلی که امروز وجود دارد، انتخاب متن برای مؤلف کتاب درسی و شیوه

شخصی و خانوادگی که بگذریم، مثلاً در گوشی‌های تلفن همراه می‌توانیم به یک کتابخانه چندهزار جلدی به‌صورت الکترونیکی دسترسی داشته باشیم یا به سایت‌های متعددی برای بارگیری کتاب‌ها و مقاله‌ها و مجلات و سایر چیزها که می‌تواند سطح سواد جامعه را تغییر بدهد دسترسی داریم. امکانات واقعاً مهم است. زمانی دانش‌آموز به کتابخانه دسترسی نداشت. در زمان گذشته فردوسی مجبور بود با واسطه‌های متعددی به منابع مورد نیاز خود دست پیدا کند اما الان کافی است که دانش‌آموز در سایت‌های مرتبط کمی جست‌وجو کند. کافی است خانواده دارای تحصیلات عالی باشد و امکانات را در اختیار دانش‌آموز قرار دهد. خانواده‌ها هم در قدیم پرجمعیت بودند اما امروزه اغلب آن‌ها یک تا دو فرزند دارند و انواع امکانات را به‌راحتی می‌توانند در اختیار دانش‌آموز قرار دهند. بدیهی است وقتی این دانش‌آموزان به سر کلاس می‌آیند، وضعیت تدریس را با وضعیت تدریس در عصر و نسل خود ما، برای من معلم متفاوت می‌کنند. پس، تجهیزات درون مدرسه ما باید با نسل جدید همراه شود. نکته بعدی کند بودن امکانات آموزشی موجود ما با این تغییرات و تحولات است؛ از امکانات داخل کلاس گرفته تا تهیه انواع کتاب‌ها و متن‌های آموزشی و هماهنگ شدن معلمان و نیروی انسانی ما با این تغییرات، تا محتوای کتاب‌ها و متن‌های آموزشی‌ای که ارائه می‌شود. همه باید هماهنگ و همسو با این تحولات باشند، اما با نگاهی به جریان این تحولات، متوجه می‌شویم که آن‌ها کاملاً هماهنگ و همسو نیستند. یعنی اگر یک بُرد الکترونیک را در نظر بگیریم که الان از لازمه‌های کلاس درسی ماست، ممکن است همه معلمان در استفاده از آن توانمند نباشند یا کتاب درسی ما ممکن است کاملاً همراه نباشد و یا سیاست‌های آموزشی ما هنوز با

▶ دکتر علی اکبر کمالی نهاد

**امروزه اغلب خانواده‌ها
یک تا دو فرزند دارند
و انواع امکانات را
به‌راحتی می‌توانند در
اختیار دانش‌آموز قرار
دهند. بدیهی است وقتی
این دانش‌آموزان به سر
کلاس می‌آیند، وضعیت
تدریس را با وضعیت
تدریس در عصر و نسل
خود ما، برای من معلم
متفاوت می‌کنند**

آموزش برای معلم دشوارتر است. این یک نکته بود. نکته دومی که مطرح است بحث سطح زندگی و امکانات موجود در خانواده‌ها و سواد خانواده و جامعه اطراف او (دانش‌آموز) است. زمانی غارت شدن کتابخانه اصفهان موجب تغییر سبک شد؛ یعنی کتاب به دست مردمی افتاد که آن زمان به کتابخانه‌های مرکزی و درباری دسترسی نداشتند. رسیدن کتاب به دست مردم حتی شیوه شاعری مردم آن نسل را عوض کرد اما اکنون ما در عصری هستیم که انواع کتاب در خانواده‌ها موجود است. از کتابخانه‌های

این تغییرات همراه نشده باشد. این همراهی زمان می‌برد. چه‌بسا چون جریان تحولات تصاعدی است، این همراهی دیر شکل بگیرد و ما از همراه شدن با تحولات عقب بمانیم. نکته آخر همسو شدن و همراه شدن معلمان ما با این تغییرات است.

معلمان ما باید نحوه استفاده از امکانات تلفن همراه و ابزارها و رسانه‌های داخل کلاس را خیلی زودتر از دانش‌آموز یاد بگیرند، که این مقداری سخت است. باید در این موارد و جریان تحولات مطالعه داشته باشند و از آخرین اخبار ادبی آگاه باشند. برای تغییرات کتاب درسی دوره هماهنگ شدن معلم را در سال قبل نداشتیم. وقتی ما هنوز نتوانسته‌ایم کتابی را که سال قبل تغییر داده‌ایم برای همکارانمان خوب آموزش بدهیم و با دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مؤلفان کتاب درسی هماهنگ کنیم، چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که معلمان با همه تحولات و تغییرات همراه و همسو باشند؟

●● دکتر محمدرضا سنگری:

اجازه می‌خواهم دو مصداق و نمونه عینی را مطرح کنم که به زایش ذهنی دوستان برای طرح مسائل کمک کند. گاهی معلم هم می‌خواهد بیاید و از این پدیده‌ها استفاده کند. احياناً دستگاهی را هم با خودش برای استفاده به کلاس آورده است و می‌خواهد شروع کند. تفاوت نسلی را ببینید؛ در اینجا دقیقاً دانش‌آموزان هستند که به کمک معلم می‌آیند. معلم کار کردن با دستگاہ را به‌طور کامل بلد نیست و این دانش‌آموزان هستند که دستگاہ را راه می‌اندازند. من بارها دیده‌ام که معلم از بچه‌ها می‌پرسد کدام یک از شما می‌تواند بیاید و دستگاہ را روشن کند. معمولاً در جلساتی که انجمن اولیا و مربیان می‌گذارد، می‌بینم که مسئول دستگاہ‌های صوتی و نمایشی خود بچه‌ها هستند. نه اینکه می‌خواهند

از مشارکت بچه‌ها استفاده کنند، نه؛ نمی‌توانند و به ناگزیر از آن‌ها استفاده می‌کنند:

یکی نغز بازی کند روزگارا که بنشاندت نزد آموزگار.

گاهی بچه‌ها جای آموزگار را می‌گیرند. یک جابه‌جایی صورت می‌گیرد. این مسئله نشان می‌دهد با نسلی مواجهیم که از حداقل این امکانات و ابزار بهتر از نسل پیشین می‌تواند استفاده کند. یکی از روان‌شناسان می‌گوید: ما وقتی با یک پدیده آشتی می‌کنیم که نسل امروزی‌مان دیگر با آن قهر کرده

اگر ما به بچه‌ها می‌گوییم این ابزارها یا این دستگاہ را برای من آماده‌سازی کن، اشکالی ندارد. این کار استفاده از ظرفیت کلاس است و با این کار اعتماد به نفس بچه‌ها بالا می‌رود

است؛ یعنی آن‌ها کرده و به سراغ پدیده جدید دیگری رفته است. به قول امروزی‌ها یک نسخه (ورژن) جدیدتر را پیدا کرده است و دارد استفاده می‌کند. نکته دیگر این است که این امکانات زمینه‌آزمایی دبیران را هم فراهم کرده است؛ یعنی ما شعری را می‌خوانیم و بچه‌ها می‌روند همین شعر را در فضای مجازی پیدا می‌کنند. در حالی که در کتاب درسی قسمتی از آن شعر حذف شده است. یکی از دبیران می‌گفت وقتی من داشتم شعر سهراب را می‌خواندم که «... آب را گل نکنیم...» یکی از بچه‌ها گفت چرا آن قسمتش را نخواندید که

زن زیبایی آمد لب رود
روی زیبا دو برابر شده است
که اتفاقاً خیلی هم قشنگ است و
یک قسمت فوق‌العاده هنری شعر
است. ما این قسمت را به دلایلی حذف
کردیم و می‌توانیم از این حذف کردن
دفاع هم بکنیم اما بچه‌های امروز به
متن کامل اشعار دسترسی دارند یا
مثلاً نکته‌ای را در کلاس طرح می‌کنید
که ممکن است بچه‌ها درباره آن بیشتر
از شما از طریق اینترنت خوانده باشند.
نسل امروز نسل بی‌پروایی است؛ نسل
بلافاصله‌ای است و مثلاً می‌گوید اینکه
گفتی کامل نیست یا درست نیست و
درستش این است و ... ما با چنین
نسلی مواجهیم که اگر آن را نشناسیم
و با نیازها و زبانش آشنا نباشیم، کلاس
و تدریس موفق نخواهیم داشت. قطعاً
این مسائل در تدریس ما می‌توانند
مؤثر باشند.



سکینه دشتیان‌نژاد

●● دکتر طیبه امینی: اول از همه اجازه بدهید بگویم که مجله رشد آن قدر برای من جالب بوده که آن موقع‌ها که دانشجو بودم، به خاطر دارم که چقدر منتظر می‌شدم که روز رسیدن مجله برسد و من آن را بخوانم و لذت ببرم. واقعاً

مجله رشد ادب فارسی خیلی بیشتر از مدرسه و کتاب‌های درسی مرا رشد می‌داد. خیلی دوست داشتم در ابتدای صحبت‌م این مطلب را بگویم، اما آنچه در روزگار ما مطرح است، رهبری و هدایت کردن بچه‌هاست. ما باید آن‌ها را در همه ابعاد جسمی، روانی، ذهنی و معنوی رهبری کنیم. باید بچه‌ها را توانمند کنیم و به آن‌ها قدرت بیان و اجازه اظهار نظر بدهیم. توجه به این چهار بعد که عرض کردم، ما را از آن هر می که معلم در رأس آن باشد دور می‌کند و به سمت هدایت و رهبری کردن سوق می‌دهد. ما باید به همه ابعاد انسانی بچه‌ها توجه کنیم؛ هوش بچه‌ها را در نظر بگیریم و فقط مطالب و مسائل درسی را به ذهن آن‌ها تزریق نکنیم. اگر ما به بچه‌ها می‌گوییم این ابزارها یا این دستگاه را برای من آماده‌سازی کن، اشکالی ندارد. این کار استفاده از ظرفیت کلاس است و با این کار اعتماد به نفس بچه‌ها بالا می‌رود. اطلاعات بچه‌ها که ما فکر می‌کنیم خیلی زیاد است، عمق کمی دارد. بچه‌ها خیلی دوست دارند که ما کاری را به آن‌ها بسپاریم. با این کار نوعی هم‌کوشی در کلاس ایجاد می‌شود و همان‌طور که اشاره کردم، اعتماد به نفس آن‌ها هم بالا می‌رود. یکی از ضعف‌ها در جامعه ما ضعف در انجام دادن کارهای گروهی است. توانمند کردن بچه‌ها از این طریق باعث می‌شود که ما علاوه بر تدریس درس تخصصی خود، کار گروهی را هم به آن‌ها یاد بدهیم. دانش‌آموز به این وسیله پاسخ‌گو بودن و پذیرفتن مسئولیت را می‌آموزد. این‌ها مسائلی است که در کلاس خود من خلأ آن احساس می‌شد. من هم از همان ابتدای سال تحصیلی به‌وضوح خواسته‌هایم را به بچه‌ها گفتم و تعهداتی را که آن‌ها نسبت به من و من نسبت به آن‌ها دارم، مطرح کردم. من فکر می‌کنم که بچه‌ها با وجود جذابیت‌های

همراه، هم‌صحبتی با ما را به وقت گذراندن با گوش‌هایشان ترجیح می‌دهند. دو مصداق را هم در این زمینه مطرح می‌کنم. اگر من وقت بگذارم و با فرزندان خود صحبت کنم و با آن‌ها مباحثه و تبادل نظر داشته باشم، اصلاً به سراغ گوش‌هایشان نمی‌روند. اگر مهمانی را به خانه دعوت کنم که برای آن‌ها جذاب باشد (مثلاً یکی از شما استادان محترم در منزل ما



دکتر حسین داودی

مهمان باشید) پسر من ترجیح می‌دهد به صحبت‌های شما گوش بدهد تا اینکه به سراغ گوش‌اش برود. یکی از عزیزان ما چندی پیش به رحمت خدا رفته بود. باور کنید هیچ‌کس به سراغ گوش‌اش نمی‌رفت. همه دوست داشتند کنار هم باشند. اصلاً در لحظاتی که انسان به بعد معنوی نیاز دارد، نمی‌تواند به سمت گوش‌های خود برود. خدا را شکر هنوز هم بچه‌های ما به این مسائل اهمیت می‌دهند. سر کلاس درس من اگر بچه‌ها تلفن همراه بیاورند، به آن‌ها می‌گویم دربارهٔ مطلبی جست‌وجو کنند و آن‌ها به راحتی این کار را می‌کنند. این خیلی خوب است که آن‌ها می‌توانند ما را راستی‌آزمایی کنند؛ چون دقت ما در کارمان بالا می‌رود. همچنین، باعث می‌شود که

بدون طرح درس و برنامه و مطالعه سرکلاس نرویم. گاهی مسائلی که در کلاس مطرح می‌کنم، به گوش بچه‌ها آشناست. می‌گویند انگار قبلاً این‌ها را شنیده‌ایم و راحت‌تر می‌فهمند.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

من هم گاهی که در دانشگاه بیتی از شعری را که می‌خوانم، به یاد نمی‌آورم. چند لحظه بعد دانشجویی می‌گوید: استاد بقیه شعر این است؛ یعنی بلافاصله دسترسی پیدا می‌کنند. واقعاً به قول خانم دکتر امینی اگر شرایطی بهتر از گوش‌های ما برای بچه‌ها فراهم کنیم، آن‌ها ما را به گوش‌هایشان ترجیح خواهند داد.

●● غلامرضا عمرانی:

اینکه واقعاً از گوش‌های ما بهتر باشیم!

●● دکتر حسین داودی:

امروز ما در کلاس با دانش‌آموزانی مواجه می‌شویم که بر اثر تأثیرپذیری از پیامک‌ها و نوشته‌های فضای مجازی و تبلیغات سامانه‌های مختلف و حتی تبلیغات تلویزیونی زبان گفت‌وگو و محاوره را با زبان رسمی و مکتوب فارسی در هم آمیخته‌اند و این درهم‌آمیختگی در خاطرات و انشاهایشان دیده می‌شود. برای مثال، نظیر این جمله در نوشته‌های تلگرام و پیامک‌ها فراوان است: «گوشیت تو خونه گم بشه چیکار می‌کنی؟ حالا فک کن سایلنتم باشه!» متأسفانه این‌گونه نگارش (محاوره‌ای) در بین دانش‌آموزان رواج یافته است و اگر مراقبتی جدی صورت نگیرد، به تعبیر رهبر انقلاب که چندی قبل به مسئولان نظام و دانشگاهی هشدار دادند، زبان فارسی «فرسوده» می‌شود و تأکید کردند برای اصلاح زبان فارسی اقدامات و پیشگیری‌های لازم را به عمل آورند.

از مصادیق بارز تدریس نامطلوب معلمان این است که در مواجهه با

این فرسودگی زبان و مکتوب کردن زبان محاوره‌ای و شکسته، آن هم با استفاده افراطی از کلمات و اصطلاحات غربی منفعل شوند و نقش هدایتی و ارشادی نداشته باشند؛ حال آنکه لازم است به دانش‌آموزان تفهیم کنند که زبان محاوره و شکسته فقط برای گفت‌وگو و مجری‌گری است و هرگاه مسئله نوشتن و تهیه گزارش و تألیف یک اثر و حتی نوشتن خاطره پیش می‌آید، باید زبان رسمی و معیار و به اصطلاح «لفظ قلم» را به کار برد. البته معلم هم باید عملاً به رعایت استفاده از زبان محاوره و زبان مکتوب پایبند باشد. مصداق دیگر تدریس نامطلوب، بی‌توجهی به دست‌خط دانش‌آموزان است. با نگاهی به کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی درمی‌یابیم خط تحریری در کنار خط چاپی و به موازات آن مطرح شده است. هدف این است که وقتی دانش‌آموز دست به قلم می‌برد، مطلب خود را با خط تحریری بنویسد. خط تحریری ساده شده خط نستعلیق و یک خط هنری است و هشدار داده شده که دانش‌آموز در نوشتن از حروف چاپی که شبه نسخ است، استفاده نکند؛ زیرا موجب بدخطی وی می‌شود. اصولاً دست‌نوشته دانش‌آموز و بعدها دانشجو باید تحریری باشد. متأسفانه بر اثر بی‌توجهی و بی‌تفاوتی بعضی از معلمان این شیوه متروک شده و بدخوانی و کندنویسی رواج یافته است و همین باعث تدریس نامطلوب این معلمان می‌شود؛ چون آموزش کافی به معلمان داده نشده است.

دکتر معصومه نجفی پاک‌کی:

مطابق صحبت‌های آقای عمرانی، یکی از ویژگی‌های معلم سی-چهل سال پیش این بود که کلاس را کاملاً مستبدانه هدایت می‌کردند. من از این گفته ایشان استفاده می‌کنم و می‌گویم معلمان فعلی ما هم به طریقی به آن عقبه متصل‌اند. بنابراین، چه بخواهیم چه نخواهیم معلم ما

هنوز باورها و تصوراتی از نقش معلم در کلاس دارد. تصور می‌کند که در جایگاه دانای مطلق است و نسبت به بقیه جایگاه بالاتری دارد و نمی‌تواند در کنار دانش‌آموز قرار بگیرد. دانش‌آموز امروز هم با ویژگی‌هایی که دارد این را بر نمی‌تابد؛ چون دوست دارد در کنار معلم باشد و با معلم صحبت و تعامل داشته باشد. پس این خیلی مهم است که معلم باورهایش را تغییر بدهد. با توجه به همین امر و

**نداشتن یک معلم
ناکارآمد بهتر از داشتن
آن است. فرایند تدریس
یک سرش معلم و سر
دیگرش دانش‌آموز
است؛ پس، وقتی با
تدریس ناکارآمد و
نامطلوب سروکار داریم،
هم معلم ناکارآمد
می‌تواند تدریس
نامطلوب را در پی داشته
باشد و هم دانش‌آموز
ناکارآمد**

در دسترس بودن رسانه‌های اطلاعاتی مختلف، برای دانش‌آموز بهتر است که معلم از آن جایگاهی که در آن فقط نقش انتقال‌دهنده دانش را داشت، فاصله بگیرد؛ چون الان دیگر منابع متعددی برای کسب دانش در اختیار دانش‌آموزان است که به آن‌ها مراجعه می‌کنند. این منابع هم گسترده‌تر و به‌روزترند و هم میزان خطایشان نسبت به آنچه معلم می‌گوید، ممکن است کمتر باشد. پس، بهتر است معلم از آن فضا جدا شود و به سراغ فضای مهارتی برود. اگر به سراغ فضای مهارتی رفت،

مطمئناً دانش‌آموز احساس می‌کند که کلاس چیزی فراتر از آنچه در تلفن همراهش می‌خواند، به او یاد می‌دهد. آن وقت، ضرورت کلاس را احساس می‌کند و وارد آن فضای مهارتی می‌شود. متأسفانه الان این نگاه در معلمان ما نیست. در خود من هم نیست. همان‌طور که فرمودید، مصداق عرض می‌کنم. سال ۹۷ در دو ترم پایانی پاییز و بهار در دانشگاه علامه تدریس می‌کردم. در ترم پاییز مابنی نظری را گفتم و در ترم بهار، کلاس را به صورت کاملاً عملیاتی و مهارتی پیش بردم. دانشجویان ارشد اعتراض کردند که ما نسبت به آن دو واحدی که شما مباحث نظری را می‌گفتید، اصلاً حس خوبی نداشتیم. اما از این دو واحدی که به صورت مهارتی دارید با ما کار می‌کنید، واقعاً لذت می‌بریم و یاد می‌گیریم. حتی در فضای دانشگاه که مطابق بخش نظری و آکادمیک است، دانشجو اعتراض می‌کند که من از دانشی که شما گفتید و خواندم و امتحان دادم، الان هیچ چیز یادم نیست ولی این ترم که مهارتی یاد دادید، به کارمان می‌آید. من فکر می‌کنم این تغییر نگرش اگر در معلمان ما اتفاق بیفتد، می‌توانیم موفق شویم ولی همان‌طور که عرض کردم، متأسفانه این نگرش را نداریم. یکی از سرگروه‌های فعلی ادبیات که جزء سرگروه‌های مطرح هم هستند، در میان سرگروه‌های دیگر به من گفتند که در این کتاب نگارشی که شما طراحی کرده‌اید، در هر درس لابه‌لای مطالبی که گفته‌اید یک مجموعه فعالیت گذاشتید. این را بردارید؛ چون مزاحم کار ماست. رویکردی که ما داریم کاملاً مهارتی است که دانش‌آموز در روند کلاس خودش درگیر موضوع بشود و قدم به قدم مهارت کسب کند و یاد بگیرد. آقای دکتر سنگری و جناب آقای عمرانی با توجه به اینکه در تألیف این کتاب نقش اساسی داشته‌اند،

می‌دانند که فضای حاکم بر کتاب کاملاً مهارتی است و ما از تمام امتیازات آن هم به خاطر هدفمان چشم‌پوشی کرده‌ایم. پس اگر معلم این درس را با دانش‌آموز مهارتی کار کند، ارزشمند است. در بین سه درس علوم و فنون ادبی و ادبیات فارسی و نگارش، درس نگارش کاملاً مهارتی است؛ در حالی که این درس نه در کنکور هست و نه در امتحان نهایی. حالا معلم می‌گوید این‌ها چیست؟ این فعالیت‌ها وقت ما را می‌گیرد. جالب این است که به من کمی گفتند که من کل شش درس کتاب نگارش سال دوازدهم را در یک ساعت برای بچه‌ها تدریس می‌کنم و تمام می‌شود! یعنی، نگاه معلم ما به دروس دانشی است نه مهارتی. وقتی نگاه معلم این‌گونه باشد، در واقع ما همه‌چیز را از دست داده‌ایم. تازه ایشان از سرگروه‌های مطرح آموزشی هستند و در واقع می‌خواهند جمعی از دبیران را هدایت کنند. حال آقای دکتر داودی می‌گویند دانش‌آموزی این‌گونه نوشته و این مطلب هشدار می‌دهد به ما معلمان است که اگر چندرسانه‌ای آموزش داده نشود، بچه‌ها با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند. دانش‌آموز امروز ما دیگر آن دانش‌آموز بیست سال قبل نیست که فقط بنشیند و به حرف‌های ما گوش کند. این‌طور نیست که شما درس بدهید و دانش‌آموز پا به پای شما جلو بیاید. این‌ها ظرائف تدریس فعلی است که باید به آن توجه کنیم و یادمان باشد که همان‌طور که آقای کمالی نهاد گفتند، آموزشی در این زمینه برای معلم نداشته‌ایم. من فکر می‌کنم پرداختن به این مباحث در مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی اتفاق مبارکی است اما باید به‌طور عملیاتی فکر کنیم که آموزش معلمان را از کجا باید شروع کرد؛ شاید مثلاً از ظرفیت برنامه‌های تلویزیونی هم بتوانیم برای این کار بهره بگیریم.

●● **دکتر محمدرضا سنگری:** مصداقی که خانم دکتر نجفی مطرح کردند گویای این موضوع است که سرگروه‌های آموزشی ما هیچ اطلاعی از اهداف آموزشی کتاب ندارند.

●● **دکتر علی‌اکبر کمالی نهاد:** در اینجا قدری هم بحث ناهماهنگی مطرح است. ما اینجا طی یک سالی که کتاب را تألیف می‌کنیم، دور هم هستیم اما همکار ما که مثلاً در یک استان دور افتاده تدریس می‌کند، قطعاً نمی‌داند ما اینجا چه هدفی داریم. پس باید هدفمان را به آن‌ها آموزش بدهیم تا این‌گونه مسائل پیش نیاید. بعضی از همکاران ما در دانشگاه فرهنگیان هم آموزش لازم را ندیده‌اند. ما کارگاه تألیف کتاب‌های درسی جدید را در دانشگاه فرهنگیان استان تهران برقرار کردیم. ان‌شاءالله این کارگاه را کشوری کنیم. بهتر است از استادان دانشگاه شروع کنیم.

●● **دکتر محمدرضا سنگری:** واقعاً فقر و فقد دوره‌های آموزشی برای کتاب‌های تازه تألیف از مشکلات بزرگ ما است. دوستان به خاطر دارند که قبلاً ۱۲۰ ساعت آموزش برای کتاب‌های تازه تألیف در دوره ابتدایی داشتیم. این رقم در دوره‌های بعدی به ۸۰ ساعت و سپس به ۴۰ ساعت کاهش پیدا کرد و اخیراً به ۸ ساعت رسیده است. از بحث اصلی امروزمان که مسائل عصری و نسلی در آموزش بود دور نشویم.

●● **دکتر سکینه دشتیان نژاد:** به نام خدایی که در این نزدیکی است. بنده سرگروه گروه‌های آموزشی استان تهران با ۲۵ سال سابقه تدریس در آموزش‌وپرورش و دانشگاه فرهنگیان هستم. از صحبت‌های گرانبارتان هم لذت بردم و هم تلمذ کردم. می‌خواهم چند

مورد را بگویم که برگرفته از فرمایش شما عزیزان و بزرگواران است. اسناد عمرانی فرمودند که به شیوه آموزش خاص برای دانش‌آموزان امروزی نیاز داریم. من از این نکته و اینکه معلمان ما روش‌های تدریس تکراری و سنتی دارند، استفاده می‌کنم و می‌گویم به کارگیری روش‌های تدریس سنتی، تدریس ناکارآمد و نامطلوبی را در پی خواهد داشت. نداشتن یک معلم ناکارآمد بهتر از داشتن آن است. فرایند تدریس یک سرش معلم و سر دیگرش دانش‌آموز است؛ پس، وقتی با تدریس ناکارآمد و نامطلوب سروکار داریم هم معلم ناکارآمد می‌تواند تدریس نامطلوب را در پی داشته باشد و هم دانش‌آموز ناکارآمد ما باید به هر دو مسئله توجه کنیم؛ یعنی در تدریس نامطلوب فقط معلم ناکارآمد مؤثر نیست. دانش‌آموز ناکارآمد هم می‌تواند همان زمانی که سر کلاس می‌آید، ناکارآمد باشد. مثلاً وقتی ساعت اول به جای علوم و فنون ادبی یا زبان فارسی درس هنر برایش بگذارند، دانش‌آموز ناکارآمد می‌شود. روان‌شناسان باید در این‌باره که ساعت اول صبح بهتر است چه درسی برای دانش‌آموز گذاشته شود، نظر بدهند. متأسفانه مدیران مدارس ما که برنامه‌ریزی می‌کنند، به این مسائل توجه ندارند. پس یک دانش‌آموز ناکارآمد می‌تواند در تدریس نامطلوب مؤثر باشد. علل و عوامل مختلفی در ناکارآمدی تدریس دخیل‌اند؛ مثلاً کمبود انگیزه در معلمان هم تدریس نامطلوب را سبب می‌شود. بعضی معلمان به معلمی علاقه ندارند و از سر ناچاری به این حرفه روی آورده‌اند؛ چون نتوانسته‌اند یک شغل باپرستیژ و درآمد بالا پیدا کنند. در سال‌هایی که من در همین دانشگاه فرهنگیان تدریس داشتم، دانشجویانی بودند که نمره‌های خوبی می‌گرفتند ولی وقتی از آن‌ها می‌پرسیدم چرا به دنبال رشته‌های دیگری نرفته‌اید یا

چرا معلمی را انتخاب کرده‌اید اغلب می‌گفتند چون می‌خواستیم شغلی داشته باشیم که از همان ابتدا درآمد داشته باشد یا می‌گفتند شغل دیگری را نمی‌توانستیم انتخاب کنیم و اگر لیسانس می‌گرفتیم، بیکار می‌شدیم. وقتی چنین نگرشی از ابتدا در معلمان ما وجود داشته باشد، نمی‌توانیم انتظار تدریس مطلوب از آن‌ها داشته باشیم. البته تبعیض در نظام آموزشی هم باعث تدریس نامطلوب می‌شود. حالا این تبعیض آموزشی چیست؟ وجود مدارس مختلف در کنار مدارس دولتی است. این مدارس علاوه بر اینکه نابرابری آموزشی را پی‌ریزی می‌کنند، ناکارآمدی نظام آموزشی را هم افزایش می‌دهند. این تبعیض در نظام آموزشی باعث می‌شود دانش‌آموزانی که سطحشان مقداری بالاتر از دانش‌آموزان عادی است، در مدارس خاصی قرار بگیرند. پس، مدارس عادی دولتی یکنواخت می‌شوند؛ چون در آن‌ها از نظر سطح استعداد و علاقه و هوش همه با هم یکسان شده‌اند. در جاهایی که مدارس خوب‌اند و غیر از مدارس عادی دولتی هستند، دانش‌آموزان خوب وارد این مدارس خاص می‌شوند و مدارس عادی و دولتی یکنواخت می‌شوند و همین یکنواختی عامل ناکارآمدی تدریس است. من جذابیت نداشتن مدارس را عامل مهمی در تدریس نامطلوب می‌دانم. جناب آقای دکتر سنگری فرمودند که باید کلاس درس با هنر آمیخته شود و من هم تأیید می‌کنم. یکی از عوامل تدریس نامطلوب، عدم توجه کافی به امور هنری و عاطفی کلاس است. معلمی هنر است؛ پس یک معلم باید همه هنرش را در تدریس به کار بگیرد تا تدریسش مطلوب شود. مورد بعدی، نبود ملاک مناسب برای گذر و گذار از دوره‌هاست. در قدیم دانش‌آموزان کلاس پنجم که می‌خواستند به دوره بالاتری بروند، امتحان نهایی داشتند.

در سوم راهنمایی هم همین آزمون نهایی وجود داشت. دیپلم هم که می‌خواستند بگیرند باز هم امتحان نهایی داشتند. این‌ها ملاک مناسبی داشتند و آن این بود که امتحان نهایی را بگذرانند ولی ما الان این ابزار ارزشیابی را نداریم.

وقتی معلم ابزار ارزشیابی را که برای داشتن تدریس مطلوب است از دست بدهد، نمی‌تواند تدریس مطلوب



دکتر معصومه نجفی پازکی

داشته باشد. من می‌خواهم درباره فضا صحبت کنم.

عناصر فضا، مکان و تجهیزات و امکانات آموزشی در تدریس مطلوب و کارآمد یا تدریس نامطلوب و ناکارآمد بسیار مؤثرند. من در شهر قدس تدریس می‌کنم. کلاس مشرف به خیابانی شلوغ است که بچه‌ها در آن بازی می‌کنند و یا سر و صدای دعوی کسانی به گوش می‌رسد که در همسایگی مدرسه به سر می‌برند.

من در چنین فضایی نمی‌توانم تدریس مطلوب داشته باشم. پس، به‌طور خلاصه عوامل مؤثر در تدریس ناکارآمد عبارت‌اند از: روش تدریس تکراری و سنتی، نبود ملاک مناسب برای گذر و گذار از دوره‌ها، تبعیض در نظام آموزشی و جذاب نبودن مدارس به اندازه کافی.

نکته بسیار مهمی که خانم دکتر امینی در مورد طرح خانواده‌ها فرمودند باید در مدارس اجرا شود. البته چند سالی است که آموزش و پرورش نگاه ویژه‌ای به انجمن اولیا و مربیان دارد اما به‌نظر من هنوز جای کار هست. درباره بی‌توجهی به کتابخانه و کتاب‌خوانی که دکتر کمالی‌نهاد عزیز فرمودند، می‌خواهم بگویم که این درست است که همه ما و بسیاری از دانش‌آموزان در گوشه‌هایمان کتابخانه‌های مجازی داریم اما به‌راستی چند نفر از دانش‌آموزان ما در همین شهر قدس که من تدریس می‌کنم، چنین گوشه‌های مجهزی دارند و آیا اصلاً بلدند کتاب‌ها را از سایت‌های مختلف بارگیری (دانلود) کنند؟ کتابخانه‌های ما باید در مدارس باشند؛ آن هم کتاب‌های کاغذی، نه کتاب‌های مجازی. لمس کاغذ از نظر روان‌شناسان چیز دیگری است. کتاب‌های کاغذی و دیداری کجا و کتاب‌های مجازی و اینترنتی کجا!

به‌نظر من یکی از عوامل مهم تدریس ناکارآمد، بی‌توجهی به کتابخانه و کتاب‌خوانی، عدم توجه کافی به امور هنری و عاطفی و جایگاه نامناسب معلمان در دوره ابتدایی است. معلمان ما جایگاه مناسبی در دوره ابتدایی ندارند؛ چون حقوق آن‌ها با دوره‌های بعد متفاوت است. معلمان دوره ابتدایی ما دوست دارند درس بخوانند و دوره خود را بالاتر ببرند؛ چون فکر می‌کنند کم بودن حقوقشان باعث می‌شود که در دوره ابتدایی ناکارآمد باشند. من از دانش‌آموز ناکارآمد صحبت کردم. می‌خواهم بگویم نگرش منفی به شاخه فنی و حرفه‌ای باعث می‌شود دانش‌آموز ما در شاخه نظری ناکارآمد باشد، یعنی این‌ها درست به شاخه نظری هدایت نشده‌اند. وقتی درست هدایت نشده‌اند، یک دانش‌آموز رشته انسانی علاقه ندارد که من معلم برایش از علوم و فنون ادبی بگویم. او دوست دارد در رشته هنر درس بخواند یا در یک شاخه فنی تحصیل

کند. این بی‌علاقگی دانش‌آموزان به رشته تحصیلی هم باعث ناکارآمد شدن تدریس معلم می‌شود. آقای دکتر سنگری که فرمودند کلاس را با شعر شروع کنیم، به یاد یک خاطره افتادم. حدود چهار سال پیش روزی در محروم‌ترین منطقه شهر قدس به نام سرخه‌حصار سر کلاس بودم. داشت باران می‌آمد. به بچه‌ها گفتم من



دکتر بهیاد صدیق پور

عاشق بارانم و این شعر حمید مصدق را خواندم: «وای باران باران / شیشه پنجره را باران شست / از دل من اما / چه کسی نقش تو را خواهد شست؟» بعد دیدم دو تا از دانش‌آموزان من دارند زار زار گریه می‌کنند. نگاه کردم دیدم کفش‌هایشان پاره است و فهمیدم از باران خوششان نمی‌آید. من چه‌طور می‌توانستم در آن شرایط کلاس را جذاب کنم؟ این بود که آن روز دیگر درس ندادم. فقط با بچه‌ها حرف زدم و همدردی کردم و گذاشتم هر کاری که دوست دارند انجام دهند تا حداقل خاطره خوبی از آن روز بارانی برایشان باقی بگذارم و اندکی از ناراحتی‌شان را برطرف کنم.

●● **دکتر محمدرضا سنگری:** واقعاً گاهی ناکارآمدی از تدریس دبیر نیست بلکه خود دانش‌آموز ناکارآمد

است. با موارد بسیار خوبی که خانم دکتر امینی مطرح کردند، بابتی گشوده شد در زمینه دانش‌آموز ناکارآمد، که خودش بحث مستقلی می‌تواند باشد و ان‌شاءالله در جلسات بعدی به آن خواهیم پرداخت. این ناکارآمدی ابعاد جسمی، روانی، اجتماعی و ... دانش‌آموز را در بر می‌گیرد.

●● **دکتر بهیاد صدیق پور:** من از سخنان خوب خانم دکتر لذت بردم. اگرچه جسته و گریخته به هر جا سرک کشیدند اما کاملاً درست گفتند و من کاملاً با صحبت‌هایشان

نگاه معلم ما به دروس
دانشی است نه مهارتی.
وقتی نگاه معلم این‌گونه
باشد، در واقع ما
همه چیز را از دست
داده‌ایم

موافقم. عواملی را که ایشان فرمودند عوامل پنهان می‌دانم و معتقدم که همین عوامل پنهان تعیین‌کننده تدریس‌اند نه خود تدریس؛ چون بهترین تدریس هم اگر زمینه مناسب نداشته باشد و ادامه پیدا نکند، اصلاً نمی‌تواند کارآمد باشد. من می‌خواهم کل مباحث جلساتی را که در این چند شماره اخیر مجله با موضوع معلم موفق و تدریس مطلوب و نامطلوب داشته‌ایم، به چند دسته تقسیم کنم: اول پیش‌زمینه، بستر یا زیرساخت یا قبل از تدریس، که عوامل پنهان تدریس است.

دوم، خود تدریس، و سوم پس از تدریس. بهترین معلم با بالاترین مدرک و بهترین تدریس اگر مخاطبش

زمینه‌های لازم را نداشته باشد، نمی‌تواند تدریس موفق داشته باشد. در شرایطی که دانش‌آموز خسته است، مثلاً ورزش یا ریاضی داشته و ذهن با جسمش خسته است، دانش‌آموز با خانواده‌اش درگیر بوده و صبح بعد از دعوی پدر و مادر و با روحیه خراب به مدرسه آمده است، دانش‌آموز صبحانه نخورده و گرسنه است، دانش‌آموز انگیزه ندارد و مثلاً اصلاً به درس ادبیات علاقه‌مند نیست و می‌گوید من چرا باید ادبیات بخوانم و یا اصلاً نمی‌داند ادبیات یعنی چه و می‌پرسد انشا یا علوم انسانی چه جایگاهی در کنکور دارد و اصلاً چرا باید درس نگارش کتاب داشته باشد و در همه این شرایط تدریس معلم نمی‌تواند موفق باشد. دانش‌آموز تیزهوش امسال من این‌ها را می‌گوید. وقتی دیدم دانش‌آموزانم ارزش و هدف ادبیات را نمی‌دانند، مجبور شدم مقاله‌ای در این زمینه به آن‌ها بدهم که بخوانند و بفهمند ادبیات چه ارزشی دارد. همه این‌ها که گفتم مسائل مقدماتی تدریس‌اند. به همین جهت است که معلم باید مخاطب‌شناس باشد. باید ببیند که دانش‌آموز از جهت روحی و جسمی آمادگی دارد و زمان و فضا برای تدریس مناسب است؛ بعد شروع به تدریس کند. آیا برای بچه‌ای که سر کلاس چرت می‌زند و مثلاً شب گذشته تا صبح فوتبال یا فیلم می‌دیده، تدریس می‌تواند مطلوب و مؤثر باشد؟ این‌ها که گفتم زمینه‌ها و بسترهای تدریس مطلوب‌اند. درباره خود معلم هم که زیاد صحبت کردیم. اینکه آشنا به روش‌های تدریس باشد، انضباط و طرح درس و علم و دانش کافی داشته باشد، به‌روز باشد و ... که همه این‌ها را جنبه عشق به تنهایی پر می‌کند. چون اگر معلم عاشق کارش باشد، خودش به دنبال همه این‌ها می‌رود. جبران خلیل جبران می‌گوید کار، نماد و تجسم عشق است و این معنی‌اش همین است. نقل قول و نمونه دیگری

که همین چند روز پیش از بزرگ دیگری استخراج کردم این است که «کسی که جسارت تدریس دارد هیچ‌گاه دست از یادگیری برنمی‌دارد». عشق همهٔ خلأها را پر و جبران می‌کند؛ یعنی اگر عشق به تدریس و احساس مسئولیت و وظیفه و تکلیف باشد این عشق مثل آب خودش راه خودش را پیدا می‌کند. انسان نمازخوان همیشه قبله‌اش راست است اما خب نمی‌شود فقط به همین عشق اکتفا کرد.

مگر چند معلم عاشق وجود دارد؟ همان‌طور که خانم دکتر فرمودند، مگر انگیزه‌های معلم چه‌قدر قوی است؟ معلم خودجوش می‌تواند. به همهٔ این‌ها برسد؛ به شرط اینکه به‌طور مستقیم به او آموزش بدهیم. من هم چون مثل خانم دشتیان‌نژاد سرگروه آموزشی بوده‌ام انعکاس همهٔ این ضعف‌ها را که ایشان گفتند در کلاس خودم می‌دیدم.

در بین همکارانم دبیر خوب و باسابقه و مدرک بالایی بود که به من می‌گفت من این‌همه به دانش‌آموزانم جزوه می‌دهم، پس چرا نمرهٔ خوب نمی‌گیرند. ضعف ایشان در تدریس نبود؛ ضعف در بعد از تدریس بود. ضعفش این بود که بعد از تدریس هیچ‌گاه آزمون جدی و پرسش پیگیر نداشت؛ یعنی تدریس مطلوب هم که باشد باید دید ادامه‌اش چیست. پرسش کتبی و شفاهی، حل تمرین‌های بیشتر و ... باید بعد از تدریس وجود داشته باشد، که دانش‌آموز بداند در ادامهٔ این تدریس خوب باید پاسخ‌گو باشد و مطالعه کند. من معتقدم حتی اگر درس ادبیات هم داده نشود، معلم باید آزمونش را بگیرد. مثلاً بگوید آزمون فقط از لغت‌ها یا فقط از تاریخ ادبیات است که به تدریس خاصی هم احتیاج ندارد. اصلاً جدا از همهٔ این‌ها، اگر جسارت مرا بپذیرید، من معتقدم اصلاً رشتهٔ ادبیات تدریس و روش‌های تدریس نمی‌خواهد چون از روی درس می‌خوانند و حفظ‌کردنی است. یک

نکته را هم برای پی‌بردن به اهمیت معلم بگویم؛ مثلاً کتاب درسی و کتابی مثل گاج را که همهٔ معنی‌ها در آن نوشته شده، در کنار آن در نظر بگیرید. خب پس معلم در این میان چه‌کاره است؟

وقتی دانش‌آموز می‌تواند همهٔ آموزش‌های لازم و معانی را در کتابی مثل همین کتاب گاج ببیند، معلم چه وظیفه‌ای دارد؟ معلم باید برگردد و ببیند سهمش در این میان چیست و چه‌طور باید عمل کند که دانش‌آموز تیزهوشش که چنین کتابی را در اختیار دارد، تدریسش را تحمل کند و به حرف‌هایش گوش دهد. هنر معلم این است که راهکارهایی بدهد و کارهایی بکند که کلاس درس برای دانش‌آموز جذاب شود. من هم به همهٔ جذابیت‌هایی که خانم دکتر فرمودند باید وجود داشته باشد، کاملاً اعتقاد دارم. جذابیت کلاس، جذابیت شخصیت معلم، جذابیت تدریس، جذابیت کتاب‌های آموزشی، جذابیت مدرسه و ... با همهٔ این‌ها معلم باید کلاس را در دستش بگیرد و طوری دانش‌آموز را جذب کند که با علاقه سر کلاس بنشیند؛ به‌طوری که اصلاً متوجه گذشت زمان نشود و وقتی زنگ خورد بگوید چه زود گذشت. این هنر را من در بیان و رفتار و عملکرد بعضی معلمان دیده‌ام. در دانشگاه استادی داشتیم که معلومات ضعیفی داشت ولی آن‌قدر در کلاس داری و کار کشیدن از دانشجو قوی بود که من هرچه دارم از کلاس‌های ایشان است. پایین‌ترین نمرهٔ کلاس ایشان هم متعلق به من بود؛ یعنی آن‌چنان از دانش‌آموز کار می‌کشید که باعث کسب معلومات توسط خود دانش‌آموز می‌شد و این هنر معلمی ایشان بود. معلم باید تدریس خودش را به پیش‌زمینه‌ها و زیرساخت‌های اولیه پیوند بزند؛ مثلاً وقتی دانش‌آموز بی‌توجه است، ببیند چه مشکلی دارد و ذهنش را آماده کند و یا اگر دانش‌آموزی خواب‌آلود است، باید به او

بگوید برو به‌صورت آب بزن و برگرد. معلم باید زمینهٔ تدریس را فراهم سازد و سپس تدریس را شروع کند. او باید با معلومات بالا و طرح درس خوب سر کلاس حاضر شود. معلم می‌تواند با بردن کتاب و عکس‌ها و تمرین‌های فرادانشی بعد از تدریس جذابیت ایجاد کند نه اینکه به حرف و تخته اکتفا کند. معلم نباید تدریس خود را اتر بگذارد. بعد از تدریس حتماً باید جزوهٔ تکمیلی بدهد و از دانش‌آموزان سؤال کند. نقل قول می‌کنم از کارل منینگر: «مقبولیت و شخصیت معلم از آن چیزی که تدریس می‌کند بالاتر است.» این نشان می‌دهد که غربی‌ها به این مطالب رسیده‌اند. از معلمان و خوانندگان مجله درخواست می‌کنم برای تدریس قوی‌تر حتماً کتاب «ذهن، یادگیری و آموزش» را بخوانند. آخرین دستاوردهای شناخت ذهن در این کتاب آمده است و می‌گوید با این ذهن چگونه تدریس کنیم که موفق‌تر باشیم.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

بحث جذابیت آموزشی را که مطرح کردید، موضوع بسیار خوبی است و ان‌شاءالله در جلسات بعدی به آن خواهیم پرداخت و استمرار این جلسه و مباحث را خواهیم داشت. حالا که خانم دشتیان‌نژاد در صحبت‌هایشان از باران گفتند، من هم جلسه را با یک رباعی از زنده‌یاد قیصر امین‌پور دربارهٔ باران به پایان می‌برم: «دیشب باران قرار با پنجره داشت/ روبوسی آبدار با پنجره داشت/ تا صبح به گوش پنجره پیچ کرد/ چک‌چک، چک‌چک، چه کار با پنجره داشت» بار دیگر از حضور همهٔ شما عزیزان و بزرگواران سپاسگزاری می‌کنم.

پیامبر معراج

فرح عزیزی / غلامرضا حیدری

چکیده

لفظ «معراج» در قرآن کریم ذکر نشده و خود این کتاب آسمانی، به این حادثه عظیم با لفظ «اسراء» اشاره کرده است. به این ترتیب، این واژه صرفاً بر پایه برخی روایات و به استناد به آیات فوق‌الذکر به معراج پیامبر تعبیر شده است. جسم مبارک حضرت محمد (ص) در اثر تلطیف ملکوتی روحانی بدان درجه [بدن مثالی ملکوتی] رسیده بود که روح را در آن سفر آسمانی مشایعت کرد. پیامبر اکرم (ص) در آن شب، عوالم بالا، ملکوت و فرشتگان آسمان‌ها و عجایب آفرینش را دیدند و با انبیا ملاقات کردند. احادیث قدسی نیز در این سفر بر آن حضرت وارد شد و رهبری و ولایت حضرت علی (ع) مطرح گردید. در این سفر، حضرت رسول (ص) بهشت و جهنم را دید. وضعیت بهشتیان و نعمت‌های ایشان و دوزخیان و عذاب‌هایشان از مشاهدات دیگر پیامبر (ص) بود. در این سفر، پیامبر (ص)، بسیار به خداوند نزدیک شد. این معراج و سفر آسمانی پیامبر (ص) یکی از موضوعات عمده‌ای است که در پهنه ادب پارسی، به خصوص شعر و نظم، بازتاب وسیعی داشته

توجه و عنایت بی‌حصر و قصر شعرا را به این موضوع بازگو کنند؛ بهره‌هایی که گاه خود را به صورت تک‌بیتی‌های نغز و دلنشین، نشان می‌دهد و گاه داستان عروج را در قالب ابیاتی به هم پیوسته به زیبایی به تصویر می‌کشد. **کلیدواژه‌ها:** معراج، پیامبر، ادب پارسی، شعر، شاعران

سوره اسراء که صد و یازده آیه دارد و مکی است و برخی از آیات آن را مدنی می‌دانند، به جهت کلمه اول آن، «سبحان»، به خاطر ماجرای معراج، «اسراء»، و به سبب بازگویی داستان قوم بنی‌اسرائیل، «بنی‌اسرائیل»، نام‌گذاری شده است.

لفظ معراج که اسم آلت از مصدر «عروج» به معنای نردبان و جای بالا رفتن و بلند گردیدن است و در قرآن کریم، ذکری از آن نرفته است، صرفاً بر پایه برخی روایات و به استناد آیات فوق‌الذکر، حرکت شبانه پیامبر اعظم (ص) از مسجدالحرام به طرف مسجدالاقصی در بیت‌المقدس و از آنجا به سوی آسمان‌ها تا آخرین مرتبه قرب الهی رامی‌گویند. مطابق بعضی روایات، عروج پیامبر (ص)

است. کمتر شاعر پارسی زبانی را می‌یابیم که این مسئله دینی و مذهبی و تاریخی را بیان نکرده باشد. برخی، داستان معراج پیامبر (ص)، را بر پایه قصص و داستان‌های قرآنی و نظرات مفسران دینی به رشته نظم درآورده‌اند و در بیان آن، مضمون‌پردازی‌ها کرده و صور خیال بکر آفریده‌اند. برخی دیگر، اندیشه‌ها و باورهای دینی را با زیبایی‌های ادبی و هنری چنان درآمیخته‌اند که لطافت و ظرافت و قداست این عروج آسمانی را به بهترین نحو بیان داشته‌اند. برخی در مقام ارائه نظر و عقیده برآمده‌اند. گروهی جلوه‌های دینی آن را بر جلوه‌های ادبی و هنری‌اش ترجیح داده‌اند. بعضی، به اغراق و غلو هنری دست زده‌اند و برخی نیز، از صور خیال در بیان آن، بهره برده‌اند. در این مقاله، نگارندگان کوشیده‌اند نمونه‌هایی از بهره‌های شاعرانه، عارفانه، دینی، مذهبی و تاریخی شعراء از مسئله معراج و عظمت و شکوه آن را بنمایانند تا با گذری هرچند کوتاه گوشه‌ای از

سورةٔ نجم که جسمانی و با روح و در عالم بیداری بود نه در خواب، مورد اتفاق همهٔ فرق اسلامی است ولی در تاریخ وقوع و کیفیت آن، اختلاف نظرهایی دیده می‌شود. جسم مبارک حضرت محمد (ص) در اثر تلطیف ملکوتی روحانی بدان درجه [بدن مثالی ملکوتی] رسیده بود که روح را در آن سفر آسمانی مشایعت کرد. پیامبر (ص) در آن شب، عوالم بالا، ملکوت و فرشتگان آسمان‌ها و عجایب آفرینش را دیدند و با انبیا ملاقات کردند. احادیث قدسی نیز در این سفر بر آن حضرت وارد شد و رهبری و ولایت حضرت علی (ع) مطرح گردید. در این سفر، حضرت رسول (ص)، بهشت و جهنم را دید و وضعیت بهشتیان و نعمت‌های ایشان و دوزخیان و عذاب‌هایشان، از دیگر مشاهدات پیامبر (ص) بود. در این سفر، پیامبر (ص) بسیار به خداوند نزدیک شد؛ به طوری که فاصلهٔ او به اندازهٔ دو کمان و بلکه کمتر بود. همچنین نقل کرده‌اند که «پیامبر در این شب صدای نعلینی شنید و جبرئیل به او گفت که این صدای نعلین بلال مؤذن است» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۲۱).

پیامبر (ص) بعد از بازگشت از این سفر روحانی، داستان معراج و وقایع آن را بیان فرمود. گروهی بر قداست و علؤ آن، صحه گذاشتند اما بعضی از مردم کم‌ظرفیت از دین برگشتند و گروهی او را ساحر نامیدند. روایات متواتر، برخی دعاها و زیارت‌نامه‌ها، کتب کلام و حدیث و تفاسیر قرآن مجید و ... هم به این مسئله اشاره دارند و در برخی احادیث، منکر آن کافر معرفی شده است.

اهمیت و بیان مسئله:

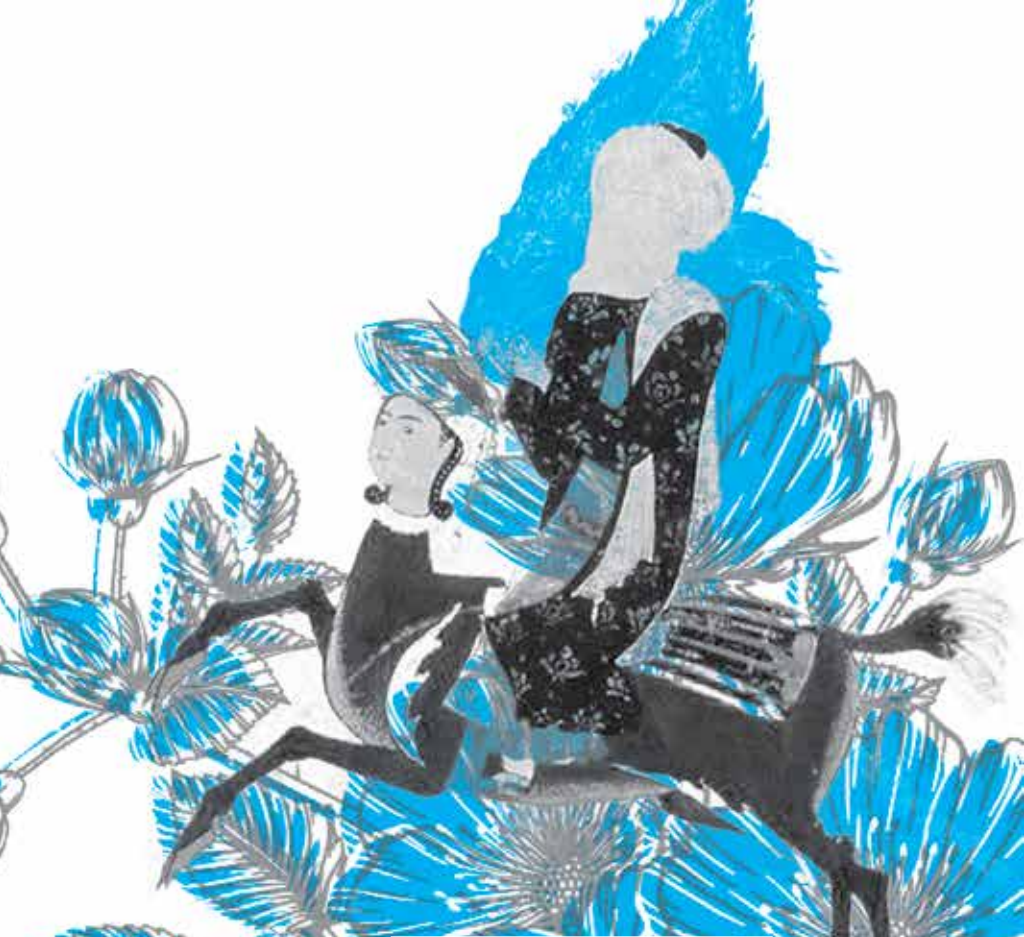
کمیت و کیفیت وقایع معراج و سفر آسمانی پیامبر (ص) یکی از عمده موضوعاتی است که در پهنهٔ ادب پارسی، به خصوص شعر و نظم، بازتاب وسیعی داشته است. کمتر شاعری را در ادب پارسی می‌یابیم که به بیان این مسئله دینی و مذهبی و تاریخی نپرداخته و آن را تأیید نکرده باشد. برخی، داستان معراج پیامبر را بر پایهٔ قصص و داستان‌های قرآنی و نظرات مفسران دینی به رشتهٔ نظم درآورده‌اند و در این راه، به مضمون‌پردازی و خلق صور خیال بکر نیز پرداخته‌اند.



در سال سوم هجرت، و براساس بعضی از روایات، در شب شنبه ۱۷ رمضان بعد از نماز عشاء و طبق روایت دیگر، در شب ۲۱ رمضان یا در شب ۲۶ رجب، و یا در یکی از شب‌های ربیع‌الاول سال دهم هجرت به وقوع پیوسته است. براساس این روایات، پیامبر اکرم (ص) پس از نماز مغرب در مسجدالحرام، از طریق مسجدالاقصی به وسیلهٔ آسیبی به نام بُراق و به قولی رُزف به آسمان‌ها رفت و چون بازگشت، نماز صبح را در مسجدالحرام خواند. «بعضی گفته‌اند، از خانهٔ خدیجه، عروج پیامبر اکرم (ص) آغاز شد و بعضی روایت

کرده‌اند، از خانهٔ اُمّ هانی، خواهر حضرت علی (ع) و بعضی گویند، از شُعب ابی‌طالب و به گفتهٔ بعضی دیگر که با ظاهر آیه تطبیق می‌کند، از مسجدالحرام در جوار کعبه، این عروج آغاز شده است» (اشتهاردی، ۱۳۸۱: ۴۶۵).

اصل این معراج پیامبر (ص)، با تصریح ابتدای سورهٔ بنی‌اسرائیل و آیات آغازین



چو جبریل از رکابش باز پس گشت
 عنان برزد ز میکائیل بگذشت
 سرافیل آمد و بر پر نشاندش
 به هودج خانه زرفرف رساندش
 ز ررفرف بر رف طوبی علم زد
 وز آنجا بر سر سدره قدم زد
 قدم، برقع ز روی خویش برداشت
 حجاب کاینات از پیش برداشت
 محمد در مکان بی مکانی
 پدید آمد نشان بی نشانی
 کلام سرمدی بی نقل بشنید
 خداوند جهان را بی جهت دید
 به هر عضوی تنش رقصی در آورد
 ز هر مویی دلش چشمی در آورد
 و زان دیدن که حیرت حاصلش بود
 دلش در چشم و چشمش در دلش بود
 خطاب آمد که ای مقصود درگاه
 هر آن حاجت که مقصود است درخواه
 گنه کاران امت را دعا کرد

خدایش، جمله حاجت‌ها روا کرد
 چو پوشید از کرامت خلعت خاص
 بیامد باز پس با گنج اخلاص
 گلی شد سرو قدری بود کامد
 هلالی رفت و بدری بود کامد
 خلائق را برات شادی آورد
 ز دوزخ، نامه آزادی آورد
 (خسرو و شیرین نظامی)
 شبی کاسمان مجلس افروز کرد
 شب از روشنی دعوی روز کرد
 محمد که سلطان این مهد بود
 ز چندین خلیفه ولیعهد بود
 سر نافه در بیت اقصی گشاد
 ز ناف زمین سر به اقصی نهاد
 ز بند جهان داد خود را خلاص
 به معشوقی عرشیان گشت خاص
 بنه بست از این کوی هفتاد راه
 به هفتم فلک برزده بارگاه ...
 طلاق طبیعت به ناهید داد
 به شکرانه قرصی به خورشید داد
 به مریخ داد آتش خشم خویش
 که خشم اندران ره نمی رفت پیش
 رعونت رها کرد بر مشتری
 نگینی دگر زد بر انگشتری
 سواد سفینه به کیوان سپرد
 به جز گوهری پاک با خود نبرد

شکوه آن به طُرق مختلف، در ادب پارسی
 منعکس شده است که در ادامه به چند مورد
 اشاره می‌شود.

۱. چگونگی معراج پیامبر (ص)، اتفاقات و
 حوادث آن و بازگشت حضرت از این سفر،
 در قالب کلمات سحرانگیز ادبی و تصاویر و
 فضاهای شاعرانه و خیالی همواره مورد توجه
 خاص برخی از شعرا بوده است.
 شبی رخ تافته زین دیر فانی
 به خلوت در سرای ام هانی
 رسیده جبرئیل از بیت معمور
 براقی برق سیر آورده از نور
 چو مرغی از مدینه بر پریده
 به اقصی الغایت اقصی رسیده
 نموده انبیا را قبله خویش
 به تفصیل امانت رفته در پیش
 چو کرده پیشوایی انبیا را
 گرفته پیش راه کبریا را
 برون رفته چو وهم تیزهوشان
 ز خرگاه کبود سبز پوشان
 ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ
 نهاده چشم خود را مُهر مازاغ
 چون بیرون رفت از آن میدان خضرا
 رکاب افشاند از صحرا به صحرا
 بدان پرندگی طاوس احضر
 فکند از سرعتش هم بال و هم پر

برخی دیگر، اندیشه‌ها و باورهای دینی را با
 زیبایی‌های ادبی و هنری چنان در آمیخته‌اند
 که لطافت و ظرافت و قداست این عروج
 آسمانی را به بهترین نحو تجلی داده‌اند.
 برخی، در مقام ارائه نظر و عقیده برآمده‌اند.
 گروهی جلوه‌های دینی آن را بر جلوه‌های
 ادبی و هنری‌اش ترجیح داده‌اند. بعضی، به
 اغراق و غلو هنری پرداخته‌اند و برخی نیز، از
 صور خیال در بیان آن بهره برده‌اند. با توجه
 به اهمیت معراج پیامبر و بازتاب وسیع و
 گسترده آن در پهنه ادب پارسی، نگارندگان
 این مقاله سعی دارند نمونه‌هایی از بهره‌های
 شاعرانه، عارفانه، دینی، مذهبی و تاریخی
 شعرا از مسئله معراج و عظمت و شکوه آن
 را بنمایانند تا با سیر و گذری هر چند کوتاه،
 گوشه‌ای از توجه و عنایت بی‌حصر و قصر
 شعرا را به این موضوع بازگو کنند؛ بهره‌هایی
 که گاه به صورت تک‌بیتی‌های نغز و دلنشین
 خود را نشان می‌دهد و گاه داستان عروج
 را در قالب ابیاتی به هم پیوسته به زیبایی به
 تصویر می‌کشد.

کم و کیف معراج پیامبر (ص) در آینه شعر شاعران ادب پارسی

بهره‌های شاعرانه و عارفانه و دینی و مذهبی
 و تاریخی شعرا از معراج و بازگویی عظمت و

بپرداخت نزلی به هر منزلی
چنان کو فروماند و تنها دلی
شده جان پیغمبران خاک او
زده دست هر یک به فتراک او
پر جبرئیل از رهش ریخته
سرافیل از آن صدمه بگریخته
ز رفرغ گذشته به فرسنگ‌ها
در آن پرده بنموده آهنگ‌ها
ز دروازه سدره تا ساق عرش
قدم بر قدم عصمت افکنده فرش
ز دیوانگه عرشیان بر گذشت
به درج آمد و درج را در نوشت
مجرد روی را به جایی رساند
که از بود او هیچ با او نماند
چو شد در ره نیستی چرخ‌زن
برون آمد از هستی خویشتن
در آن جای کاندیشه نادیده جای
درد از محمد قبول از خدای
کلامی که بی‌آلت آمد شنید
لقایی که آن دیدنی بود دید
چنان دید که از حضرت ذوالجلال
نه زان سو جهت بُد نه این سو خیال
در آن نرگسین حرف کان باغ داشت
مگو زاغ کو مهر مازاغ داشت
گذر بر سر خوان اخلاص کرد
هم او خورد و هم بخش ما خاص کرد
دلش نور فضل الهی گرفت
یتیمی نگر تا چه شاهی گرفت
سوی عالم آمد رخ فروخته
همه علم عالم در آموخته
چنان رفته و آمده باز پس
که ناید در اندیشه هیچ کس
(شرفنامه نظامی)

قابل فرمان بُد او، مقبول شد
گر تو را اشکال آید در نظر
پس تو شک داری در آن شق القمر
چون به یک شب مه برید ابراج را
از چه منکر می‌شوی معراج را
صد چو ماه است ای عجب در یتیم
که به یک ایامی او شد مه دو نیم
چون گذشت احمد ز سدره و مرصدش
(مثنوی مولوی)

(مثنوی مولوی)

نیم‌شبی کان ملک نیمروز
کرد روان مشعل گیتی‌فروز
نه فلک از دیده عماریش کرد
زهره و مه مشعله‌داریش کرد
کرد رها در حرم کاینات
هفت خط و چار حد و شش جهات
روز شده با قدمش در وداع
ز آمدنش آمده شب در سماع
با قفس قالب از این دامگاه
مرغ دلش رفته به آرامگاه
مرغ الهیش قفس پر شده
قالبش از قلب سبک‌تر شده
گام به گام، او چو تحرک نمود
میل به میلش به تبرک ربود ...

(مخزن الاسرار نظامی)

چون نگنجید در جهان تاجش
تخت بر عرش بست معراجش
سر بلندیش را ز پایه پست
جبرئیل آمده براق به دست
گفت بر باد نه پی خاکی
تا زمینیت گردد افلاکی ...

(هفت‌پیکر نظامی)

برخی، داستان معراج
پیامبر (ص) را بر پایه
قصص و داستان‌های
قرآنی و نظرات مفسران
دینی به نظم در
آورده و در بیان آن،
به مضمون پردازی و
خلق صور خیال بکر
پرداخته‌اند. برخی دیگر،
اندیشه‌ها و باورهای
دینی را با زیبایی‌های
ادبی و هنری چنان
در آمیخته‌اند که لطافت
و ظرافت و قداست
این عروج آسمانی را
به بهترین نحو بیان
داشته‌اند

گفت او را هین بپر اندر بی‌ام
گفت رو رو که حریف تو نی‌ام
باز گفت او را بیا ای پرده‌سوز
من به اوج خود نرفتستم هنوز
گفت بیرون زین حد ای خوش‌فر من
گر زرم پری، بسوزد پر من
حیرت اندر حیرت آمد زین قصص
بیهوشی خاصگان اندر اخص
از الم‌نشرح دو چشمش سرمه یافت

(نظامی)

۲. سفر جسمانی و روحانی پیامبر (ص) و
تلطیف جسم در اثر تلطیف روح و همراهی
آن با روح پیامبر (ص) در این سفر، از
مضامین مورد عنایت شاعران است.
هر دمی او را یکی معراج خاص
بر سر تاجش نهد صد تاج خاص
صورتش بر خاک و جان بر لامکان
لامکانی فوق وهم سالکان
لامکانی نی که در فهم آیدت
هر دمی در وی خیالی زایدت

(مثنوی مولوی)

ای نقش تو معراج معانی
معراج تو نقل آسمانی
از هفت خزینه در گشاده
بر چهار گهر قدم نهاده
از حوصله زمانه تنگ
بر فرق فلک زده شباهنگ ...
(نظامی)

آن که پا را در ره کوشش شکست
در رسید او را براق و برنشست
حامل دین بود او، محمول شد

حاصل اندر یک زمان از آسمان
می‌رود می‌آید ایدر کاروان
نیست بر این کاروان این ره دراز
که مفازه زفت آید با مفاز
دل به کعبه می‌رود در هر زمان
جسم، طبع دل بگیرد ز امتنان
این دراز و کوتاهی مر جسم راست
چه دراز و کوتاه آنجا که خداست؟
چون خدا مر جسم را تبدیل کرد
رفتنش بی فرسخ و بی میل کرد
(مثنوی مولوی)

محمد را چو جان تن بود و تن جان
سوی معراج شد با این و با آن
(اسرارنامه عطار)
نفس چو محتاج شد، روح به معراج شد
چون در زندان شکست، جان بر جانان رسید
(کلیات شمس مولوی)

۳. برخی از شعرا از معراج پیامبر (ص)،
صرفاً، به‌عنوان یک سفر روحانی و عرفانی
و رسیدن به قرب الهی یاد کرده و مضامین
عرفانی و معنوی نغزی از آن خلق کرده‌اند.
هر کجا دلبر بود خود همنشین
فوق گردون است نی زیر زمین
گفت پیغمبر که معراج مرا
نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او به شیب
زانکه قرب حق برون است از حسیب
قرب، نه بالا نه پستی جستن است
قرب حق از حبس هستی رستن است
نیست را چه جای بالا نیست و زیر
نیست را نی زود و نه دور و نه دیر
(مثنوی مولوی)

۴. سیر پیامبر (ص) از مکه به بیت‌المقدس
و آنگاه عروج به آسمان‌ها در شب معراج از
مضامین نغز شعرا در قلمرو ادب پارسی است.
برد بیدار، حق شب از بطحا
به تن او را به مسجدالاقصی
(سلسله‌الذهب جامی)

۵. سفر پیامبر (ص) در شب معراج به
وسیله اسب بُراق و یا رُفرف از نکات مورد
تأیید شعراست.
شهبسوار توسن برقی و نازی بر سپهر

چون شه لولاک بر پشت براق ای آفتاب
(دیوان اشعار ادیب‌الممالک فراهانی)
بر آسمان شده‌ای از زمین به قدر بلند
چنان کجا شب معراج مصطفی به براق
(دیوان اشعار امیرمعزی)

شده از صخره تا سوی رُفرف
قاب قوسین لطف کرده به کف
(حدیقه سنایی)
چون رنگ چتر تو شب معراج دولت است
جز نقره خنگ چرخ نرید براق چتر
(دیوان اشعار سیدحسن غزنوی)

بهر شیبی چو محمد به جانب معراج
براق عشق ابد را به زیر زین کشدا
(کلیات شمس مولوی)
نی که به شب احمد معراج رفت
برد براقیش به سوی سما

(کلیات شمس مولوی)
چو بر براق سفر کرد در شب معراج
بیافت مرتبه قاب قوس او ادنی
(کلیات شمس مولوی)

هر شب اندر آستان با طمطراق
حاضر از بهر سواریش براق

(دیوان اشعار عمان سامانی)
دست درزن به شوق دوست که اوست
بهر معراج اهل عشق براق

(دیوان اشعار منصور حلاج)
چون درآورد پا به پشت براق
لرزه افتاد بر زمین ز فراق

(شاه و درویش هلالی جغتایی)
۶. سیر پیامبر اعظم (ص) به اعلی‌علیین،
گذشتن ایشان از سدره‌المنتهی و درمانده
شدن جبرئیل از همراهی او از دیگر مضامین
شعری شاعران است.

آن شب از هر چه به زیر فلک ماه بماند
جز تو چیزی نشنیدم که آگاه بماند
جبرئیل از چه در آن شب ز رفیقان تو بود
حاصل آن است که در نیمه آن راه بماند
چون براق تو بدید آتش برق عظمت
گشت حیران و در آن آخر بی کاه بماند
(دیوان اشعار اوحدی مراغه‌ای)

چون به رُفرف رسید روح امین
جُست فرقت ز مصطفای گزین
جبرئیل از مقام معلومش
باز گشت و بماند محرومش
گفت شاها کنون تو خود بخرام

که مرا بیش از این نماند مقام
بیش ازین گر بیایم انگشتی
یا بر این روی آورم پشتی
همچو انگشت سوخته سر و پشت
گرددم پا و پنجه و انگشت
(حدیقه سنایی)

شبی برنشست از فلک برگذشت
به تمکین و جاه از ملک درگذشت
چنان گرم در تیه قربت براند
که بر سدره، جبریل از او بازماند
(بوستان سعدی)

بدو گفت سالار بیت‌الحرام
که ای حامل وحی، برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی
عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
بگفتا فراتر مجالم نماند
بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سر مو فراتر برم
فروغ تجلی بسوزد برم

(بوستان سعدی)
جبریل هم به نیم ره از بیم سوختن
بگذاشته رکابش و برتافته عنان

(دیوان اشعار خاقانی)
در نیمه ره به سدره برآساید از عروج
مرغی که سوی کنگره قصرت کند هوا

(دیوان اشعار جامی)
گوید ار آیم به قدر یک کمان
من به سوی تو بسوزم در زمان

(مثنوی مولوی)
۷. استقبال خداوند از پیامبر (ص) در شب
معراج یکی از مسائل مورد توجه شعراست.
چنانک کرد خداوند در شب معراج
به نور مطلق، بر مصطفی سلام علیک

(کلیات شمس مولوی)
۸. تقرب پیامبر اکرم (ص) به مقام قرب
الهی و تماشای عالم بالا و شناخت برخی
حقایق و اسرار الهی از موضوعاتی است که
اکثر شعرا بدان پرداخته‌اند.

احمدار بکشاید آن پر جلیل
تا ابد بیهوش ماند جبرئیل
چون گذشت احمد ز سدره و مرشدش
وز مقام جبرئیل و از حدش
گفت او را هین بپر اندر پی‌ام
گفت رو رو من حریف تو نی‌ام
باز گفت او را بیا ای پرده‌سوز

من به اوج خود نرفتستم هنوز
گفت بیرون زمین حد ای خوش فرّ من
گر زرم پّری بسوزد پّر من
(مثنوی مولوی)

نیم شسی کان مَلک نیمروز
کرد روان مشعل گیتی فروز
نُه فلک از دیده عماریش کرد
زُهره و مَه مشعله‌داریش کرد
کرد رها در حرم کائنات
هفت خط و چار حد و شش جهت
(مخزن الاسرار نظامی)

چشمه خورشید که محتاج اوست
نیم هلال از شب معراج اوست
تخت نشین شب معراج بود
تخت نشان کمر و تاج بود
(مخزن الاسرار نظامی)

چراغ چار طاق هشت باغی
شب معراج را در شب چراغی
(اسرار نامه عطار)

چو از معراج باز آمد به صد عز
نیامد روی او تاریک هرگز
(الهی نامه عطار)

شب خلوت که موجودات بر وی عرضه کرد
ایزد
جهان چون ذره‌ای در دیده بینای او آمد
(دیوان اشعار خاقانی)

به سفر شد کجا به باغ بهشت
طوبی و سدره سایه گستر اوست
(دیوان اشعار خاقانی)

سر ابرده به سدره سر کشیده
سماطینی به گردون بر کشیده
(خسرو و شیرین نظامی)

نهم گردون سر او را بود تاج
رسانده پایه خود را به معراج
(دیوان اشعار سیدای نسفی)

جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد
(مثنوی مولوی)

ارجمند از جهت حسن قبولت اسلام
سر بلند از شرف پایه قدرت معراج
(دیوان اشعار محمد فضولی)

خدا از عشق کرد آغاز عالم
نبی از عشق جست انجام معراج
(دیوان اشعار فیض کاشانی)

۹. ملاقات پیامبر اکرم (ص) با فرشتگان
آسمانی و دیدار جمیع انبیا و اقامه نماز با
انبیا به امامت ایشان، از جلوه‌های خاص سفر
روحانی اوست که در شعر و ادب پارسی
ردپایی دارد.

به سوی مسجد اقصی عنان داد
تک و پو با درخش آسمان داد
ز آدم تا مسیحا انبیا جمع
همه پروانه‌آسا گرد آن شمع
در آن مسجد امام انبیا شد
خم ابروش محراب دعا شد

۱۰. حوادث و وقایع معنوی سفر پیامبر اکرم
(ص) در شب معراج، در اشعار برخی از شعرا
بازتاب ویژه‌ای دارد.

گفت سبحانش الذی اسری
شده زانجا به مقصد اقصی
بنموده بدو عیان مولی
آیه الصغری و آیه الکبری
یافته جای خواجه عقبی
قبه قرب لیلۃ القربی
بر نهاده خدای در معراج
بر سر ذاتش از عمرک تاج
با فترضی دل تبه که راست
با عمرک غم گناه که راست
شرف اهل حشر، فتراکش
لوح محفوظ ملک، ادراکش
بوده در مکتب حکیم و علیم
لوح محفوظ بر کنار مقیم
نعت رویش ز الضحی آمد
صفت زلف اذا السجی آمد

(حدیقه سنایی)
الهامش از جلیل و پیامش ز جبرئیل
رایش نه از طبیعت و نطقش نه از هوی
(دیوان اشعار سعدی)

۱۱. بیان قدر و شأن و مقام پیامبر اکرم
(ص)، به عنوان شاه معراج، به سبب سیر او به
عالم بالا، از مضامین پرکاربرد در ادب پارسی
است.

مریم گشاده روزه و عیسی بیسته نطق
کو در سخن گشاد سر سفره سخا
از آسمان نخست برون تاخت قدر او
هم عرش نطعش آمد و هم سدره متکا
پس آسمان به گوش خرد گفت شک مکن

کان قدر مصطفاست، علی العرش استوی
(دیوان اشعار خاقانی)

آمد شه معراجی، شب رست ز محتاجی
گردون به نثار او، با دامن زر آمد
(کلیات شمس مولوی)

خاک باشی گزید احمد از آن
شاه معراج و پیک افلاکیست
(کلیات شمس مولوی)

در تیره شب چون مصطفی می‌رو، طلب
می‌کن، صفا
کان شه ز معراج شبی بی‌مثل و بی‌اشباه شد
(کلیات شمس مولوی)

نتیجه

در گستره ادب پارسی کمتر شاعری را
می‌یابیم که به بیان مسئله دینی و مذهبی و
تاریخی معراج نپرداخته و آن را تأیید نکرده
باشد. برخی، داستان معراج پیامبر (ص) را
بر پایه قصص و داستان‌های قرآنی و نظرات
مفسران دینی به نظم در آورده و در بیان
آن، به مضمون پردازشی و خلق صور خیال بکر
پرداخته‌اند. برخی دیگر، اندیشه‌ها و باورهای
دینی را بسا زیبایی‌های ادبی و هنری چنان
درآمیخته‌اند که لطافت و ظرافت و قداست
این عروج آسمانی را به بهترین نحو بیان
داشته‌اند. برخی در مقام ارائه نظر و عقیده
برآمده‌اند و گروهی جلوه‌های دینی آن را بر
جلوه‌های ادبی و هنری‌اش ترجیح داده‌اند.
بعضی نیز به اغراق و غلو هنری پرداخته و
برخی، از صور خیال در بیان آن بهره برده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
۲. اشعرتهدری، محمد مهدی. (۱۳۸۱). *قصه‌های قرآن*. تهران: مؤسسه انتشارات نبوی.
۳. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. زیر نظر معین و شهیدی. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۴. زمانی، کریم. (۱۳۸۳). *میناگر عشق*. تهران: نشر نی.
۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۰). *احادیث مثنوی*. تهران: امیرکبیر.
۶. کاشفی، ملاحسین. (۱۳۷۵). *لب لباب مثنوی*. به اهتمام نصرالله تقوی. تهران: اساطیر.
۷. مجلسی، محمدباقر. (۱۳۸۲). *حیات‌القلوب*. مشهد: کتاب‌فروشی جعفری.

اخلاق محورانه

در دو داستان
رزم‌نامه و غم‌نامه

مهرداد روشن‌زاده

دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان‌های
خلیج فارس از دانشگاه فرهنگیان علامه
طباطبایی بوشهر

پرمعناترین داستان شاهنامه خواند. «این داستان نه تنها برخورد دو تن از پهلوانان و دو سنخ متفاوت شخصیتی است، بلکه به صورت رویارویی دو نظام سیاسی عقیدتی متضاد جلوه می‌کند» (حمیدیان، ۱۳۷۳: ۳۴۰).

۲. بیان مسئله

حکیم توس، اندرزهای بزرگ‌مهر و دیگر سخنان اخلاقی را در غایت فصاحت و بلاغت به شعر و در قالب زیباترین شکل بیان کرده است. فردوسی با طرح داستان‌های خود در دو داستان رزم‌نامه و غم‌نامه، نتایج اخلاقی آن‌ها را به خواننده انتقال می‌دهد. در حقیقت داستان‌ها و افسانه‌های شاهنامه درس عبرت نیز هست. اما سؤال اینجاست؟ چه ارتباطی بین محورهای اخلاقی در دو داستان رزم‌نامه و غم‌نامه وجود دارد؟

کلیدواژه‌ها: فردوسی، محور اخلاقی،

رزم‌نامه، غم‌نامه

۱. مقدمه

علم اخلاق، علمی است که انسان را به شناخت بهتر خوبی‌ها و بدی‌های نفس رهنمون می‌سازد. «تمام علمای اخلاق و اکثر فلاسفه و دانشمندان از قدما و معاصران، اخلاق را [وسیله] رسیدن به سعادت و کمال واقعی انسان می‌دانند و آن را سرمایه تلاش و تعالی و تکامل مادی و معنوی بشر به‌شمار می‌آورند» (شتر، ۱۳۶۴: ۹). داستان‌های «رستم و اسفندیار» و «رستم و سهراب» نه به‌عنوان یک رزم معمولی، بلکه به‌عنوان برخورد دو تفکر مهم در شاهنامه مورد بحث است. در جنگ تفکر برای دست یافتن به هدف، غیر از ابزار جنگی، از ابزار فکری و هوشمندی‌های لازم نیز استفاده می‌شود. رزم رستم و اسفندیار را می‌توان کامل‌ترین، بلندترین و

چکیده

اخلاق، از والاترین گرایش‌های آدمی است که شکوه و عظمت را در عالی‌ترین شکل آن آشکار می‌کند؛ زیرا در سایه اخلاق، شخصیت حقیقی انسان‌ها شناخته می‌شود. هدف این تحقیق، استخراج نگره‌های اخلاقی - اعتقادی در دو داستان رزم‌نامه و غم‌نامه فردوسی است. توجه شاعر به مقوله اخلاق، عمدتاً با ژرفای اندیشه و سلوک عرفانی وی و پیوستگی روحی او با آموزه‌های قرآنی ارتباط مستقیم دارد. حکیم توس، اخلاقیات را با تأثیر از اصول انسانی، مطالب آموزنده و عبرت آموز اجتماعی در آثار خود، به گونه‌ای ژرف انعکاس داده و بر این اساس، اثر مزبور بیش از حد معمول مقبول طبع مردم صاحب نظر است. پژوهش حاضر، نگره‌های اخلاقی در داستان رزم‌نامه و غم‌نامه فردوسی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که میان این عناصر، رابطه و پیوند گسست‌ناپذیر وجود دارد.

۳. روش تحقیق

در این جستار نگارنده در آغاز، محور اخلاقی را در مبانی فکری فردوسی مورد بررسی قرار داده و در ادامه ویژگی‌ها و الگوهای اخلاقی را در دو داستان رزم‌نامه و غم‌نامه با شواهد قراین تبیین کرده است.

۴. پیشینه تحقیق

تحقیقات متعددی پیرامون اشعار فردوسی انجام شده است، مانند تحلیل کهن‌الگویی در داستان رستم و اسفندیار (میرمیران، سید مجتبی؛ مرادی، انوش) و تحلیل داستان رستم و سهراب براساس نظریه‌های روایت‌شناسی (محمدی، علی؛ بهرامی‌پور، نوشین) اما در دو داستان رزم‌نامه و غم‌نامه کمتر به محورهای اخلاقی توجه شده است. ولی با این حال مطالبی نسبتاً زیاد در این زمینه در سایت‌های مربوط می‌توان یافت که فاقد نظم مطلوب است.

۵. اهداف تحقیق

۱. بررسی محورهای اخلاقی در رزم‌نامه و غم‌نامه
۲. ارتباط اخلاق در اشعار فردوسی

۶. بحث

۶.۱. راستگویی

فردوسی به راستی و راستگویی، بسیار اهمیت می‌دهد. همچنین، در پایان هر سخن به مناسبت از راستگویی سخن می‌گوید. پشتوتن در راهنمایی رستم، به وی چنین گفت: پشتوتن بدو گفت: بشنو سخن همی گویمت ای برادر، مکن تو را گفتم و بیش گویم همی که از راستی دل نشویم همی (فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۷۴)

ابیات فوق بر این موضوع اشاره می‌کند: از راستی چشم نباید پوشید و حقیقت را نباید ترک کرد و راستی را باید از هر چیز برتر دانست. سهراب در نصیحت به هجیر سفارش

نبینی جز از راستی پیشه‌ام
به کژی نیاید خود اندیشه‌ام

(همان، ۱۴۰)

بیت فوق تصریح دارد به اینکه لزومی ندارد ناراستی پیشه کنم و دروغ بگویم و باید راستی را پیشه کرد. شاعر، در جای دیگر در مورد راستی، که همان درستی و راه راست است، داد سخن داده است:

تو خواهش کن و لابه و راستی
مکوب ایچ گونه در کاستی
مگر باز گردد به شیرین سخن
به یاد آورش روزگار کهن
که تا چند گه بودش اندر جهان
به رنج و به سختی ز بهر مهان

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۲۱۱)

ابیات فوق بیانگر این نکته است «راه درست را انتخاب کن و در کجی و نادرستی را مزن. (کچرو نباش)» (همان: ۲۱۶). با اندک تأملی می‌توان گفت: گویا این آیات در نظر فردوسی بوده است: هذا یوم ینفع الصادقین صدقه‌م ... امروز روزی است- که راستی، راستگویان- به آن‌ها سود می‌بخشد. (مائده/ ۱۱) همچنین: لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین ...» هدف این است که خدا صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید (احزاب/۲).

می‌کند: اگر می‌خواهی نادرستی به تو گزند نرساند، راستی پیشه کن. در صورتی که دروغ بگویی مجازات خواهی شد.

به هر کار در پیشه کن راستی
چو خواهی که نگزایدت کاستی
سخن هرچه پرسم همه راست

از راستی چشم نباید
پوشید و حقیقت را نباید
ترک کرد و راستی را باید
از هر چیز برتر دانست

گوی

متاب از ره راستی هیچ روی
سپارم به تو گنج آراسته
بیایی بسی خلعت و خواسته

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۰)

هجیر، در جواب سهراب در مورد راستی چنین می‌گوید:
بگویم همه آنچه دانم بدوی
به کژی چرا بایدم گفت و گوی؟



بعضی از ابیات شاهنامه، خطابات قرآنی را به ذهن می‌آورد. در برابر صفت شایسته راستگویی، صفت مذموم دروغ‌گویی قرار دارد. که در اندیشه حکیم توس و در آیات و احادیث اسلامی-انسان از آن به جد نهی شده است. قرآن کریم: «بل بدالهم ما کانوا یخفون من قبل و لوردوا لما نهوا عن و إنهم لکاذبون» آری احوال قیامت که پیش از این بر آن‌ها مستور بود آشکار شود و اگر

و دروغین پرورش می‌یابد.» (همان/ ۱۴۵):

دلت بیش، کژی بیالد همی
روانت ز دیوان بیالد همی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۰)

استاد توس، غواص‌وار در دریای معارف اسلامی فرو رفته است. و ذره‌های ثمین و گران‌سنگی را که از ژرفای این دریا به چنگ آورده و در سِلکِ ابیات شاهنامه به نظم کشیده است.

۶.۲. عدالت

در سخنان فردوسی عدالت از مبانی مشترک فکری و محور اخلاقی اوست. قصه‌های شاهنامه اساساً ستیز داد با بیداد است. و سرانجام این ستیز، پیروزی داد بر بیداد و تباهی است. هیجان و زیبایی داستان در لحظات نفس‌گیر این درگیری است. شیرینی پایان داستان، پیروزی عدالت است که تلخ‌کامی شنونده و خواننده را گوارا می‌سازد. گشتاسپ، در حالی که بر تخت طلایی نشسته بود و فرماندهان سپاه اطراف شاه بودند به گفت‌وگو با پسرش (اسفندیار) می‌پردازد:

نشست از بر تخت زر شهریار

بشد پیش او فرخ اسفندیار

همی بود پیشش پرستارفش

پراندیشه و دست کرده به کش

چو در پیش او انجمن شد سپاه

ز نام‌آوران و ز گردان شاه

همه موبدان پیش او بر رده

ز اسپهبدان پیش او صف زده

پس اسفندیار آن یل پیل تن

برآورد از درد آنکه سخن

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۵۹)

اسفندیار، آن پهلوان قوی‌هیكل، از درد و رنج سخن به میان آورد و پدر را این‌چنین توصیف کرد:

بدو گفت: شاها، انوشه بدی

تویی بر زمین فرّه‌ی ایزدی

سر داد و مهر از تو پیدا شده‌ست

همان تاج و تخت از تو زیبا

بعضی از ابیات شاهنامه،
خطابات قرآنی را به ذهن
می‌آورد. در برابر صفت
شایسته راستگویی، صفت
مذموم دروغ‌گویی قرار
دارد. که در اندیشه حکیم
توس و در آیات و احادیث
اسلامی-انسان از آن به
جد نهی شده است

بار دیگر به دنیا برگردند باز همان اعمال زشتی که از آن‌ها نهی شدند اعاده خواهند کرد و دروغ می‌گویند که دیگر کار بد نخواهیم کرد (انعام/ آیه ۲۸).

امیرالمؤمنین (ع) نیز در باب پرهیز از دروغ می‌فرماید: «... از دروغ برکنار باشید که با ایمان فاصله دارد.» (نهج‌البلاغه/ ۱۴۵). رستم نسبت به اسفندیار خطاب می‌کند «دلت بیشتر کژی و ناراستی را پدید می‌آورد و روانت از نیروی شیاطین

كان من الذين آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة» پس از کسانی باشید که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر و استقامت و مهربانی و عطف و توصیه می‌کنند. اینان اصحاب یمین هستند (بلد/۱۷).

رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «خیر المؤمنین من كان مألفةً للمؤمنين و لاخیر فیمن لا یألف و لا یؤلف» بهترین مؤمنان کسی است که با مؤمنان انس بگیرد و کسی که انس نگیرد و انس نپذیرد، خیری در او نیست (بحارالانوار، ۱۳۹۲: ج ۶۷، ۲۹۸).

مهر و محبت برای فردوسی بسیار ارزشمند است. وی می‌گوید:

بدو گفت زال ای خداوند مهر
چو اکنون نمودی به ما پاک‌چهر
گرایدون که رستم نگرده درست
کجا خواهیم اندر جهان جای جست
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

حکیم بیان می‌دارد، محبت از ویژگی شاهان باستان است. چنانکه در بیت فوق اشاره شد، زال به رستم می‌گوید: ای صاحب محبت

شده ست

تو شاهی، پدر، من تو را بنده‌ام
همیشه به رأی تو پوینده‌ام

(همان: ۵۹)

فردوسی در زمینه دادگری، تحت تأثیر آیاتی از قرآن کریم قرار گرفته است: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهدا بالقسط و لا یجر منکم شأن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از (معصیت) خدا بپرهیزید، که خدا از آنچه انجام دهید باخبر است (مائده/ ۸). «یکی از نکات بارز شاهنامه، پندها و مطالب عبرت‌آموز و دستورات اخلاقی آن است. برای دستیابی به این منظور، حکیم توس از هر فرصتی سود جست و هر رویدادی را بهانه قرار داده است» (منتصف مجابی، ۱۳۸۳: ۳۷).

۶.۳. محبت

یکی از کلیدواژه‌های اخلاقی در دو داستان رزم‌نامه و غم‌نامه مهر و محبت است. در اسلام، مهربانی و محبت ورزیدن، مایه قوام و برپایی جامعه انسانی است. بی‌شک بدون مهربانی، نظام اجتماع بشری، سرد و بی‌روح و زیبایی‌های زندگی به کام انسان تلخ و بی‌معناست. خدای مهربان بندگان را به محبت و مهرورزی تشویق و اهل مهر و عاطفه را جزء اصحاب یمین معرفی می‌کند: «ثم

و مهربانی، چهره پاک خود را به ما نشان دادی. شاعر گاهی مهر را به معنای علاقه پدر نسبت به فرزند هم به کار می‌برد:

نشان داد مادر مرا از پدر
ز مهر اندر آمد روانم به سر
(همان: ۱۸۵)

با توجه به بیت فوق علاقه و محبت پدر نسبت به پسر در دل فرزند می‌ماند.

نمونه‌های دیگری از ابیات فردوسی

در این زمینه وجود دارد:
یکی از جلوه‌های این شیوه در رزم‌نامه، آنجاست که لشکر اسفندیار و رستم در مقابل هم ایستاده‌اند و هر کس از لشکر (اسفندیار) رستم را می‌بیند دلش محبت او را برمی‌گزیند:
هر آن کس که از لشکر او را بدید
دلش مهر و پیوند او برگزید
همی گفت هر کس که این نامدار
نماند به کس جز به سام سوار
برین کوهه زین که آهن است

بودی. اگر کسی زحمت‌های تو را در دنیا شمارش کند از ثروت تو بیشتر می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) در این خصوص می‌فرمایند: «الانسان عبید الإحسان» انسان بنده محبت و احسان است (آمدی، ۱۳۶۶: ۳۸۵). با اندک تأملی در ابیات بالا خواهیم فهمید که تمام ابیات شاهنامه فردوسی مانند دانه‌های مرواریدی است که در غایت، گردنبندی نفیس و ارزشمند از دانه‌های اخلاق و ادب را تشکیل می‌دهد و بر گردن سرافراز ایران عزیز و پهلوانان و قهرمانان آن می‌درخشد.

۶.۴. نصیحت‌گری

یکی دیگر از محورهای اخلاقی نصیحت‌گری است. «نصیحت از برترین صفات و فضایل انسانی است» (نراقی، ۱۳۷۷: ۱۶۴). همچنین، نقش بسیار مهمی در ارتباط انسان با خدای متعال و مردم دارد. پند و اندرزهایی که فردوسی در باب مسائل مختلف و موضوعات گوناگون، چه از زبان خود چه از قول دیگران می‌دهد، کم نیست. معارف بشری و حقایق اجتماعی و احساسات لطیف انسانی در شاهنامه فراوان هست. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
پرهیز از بداخلاقی، عدالت و پرهیز از طمع و آرز، سخن سنجیده، پند.

۶.۴.۱. پرهیز از بداخلاقی

کسی که در جاننش عقل باشد، به منشأ و خاستگاه کارها نگاه می‌کند و در می‌یابد که دچار بداخلاقی و ناسازگاری نشود.
حکیم توس، درباره پرهیز از بداخلاقی این‌گونه داد سخن داده است:
هر آن کس که دارد روانش خرد
سر مایه کارها بنگرد
چو مردی و پیروزی و خواسته
ورا باشد و گنج آراسته

همان رخش گویی که آهن است
اگر هم‌نبردش بود زنده پیل
بر افشاند از تارک پیل، نیل
کسی مرد ازین سان به گیتی ندید
نه از نامداران پیشین شنید
خرد نیست اندر سر شهریار
که جوید ازین نامور کارزار
برین سان همی از پی تاج و گاه
به کشتن دهد نامداری چو ماه
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۳۱)

همیشه همه نیکویی خواستی
به فرمان شاهان بیارستی
اگر بر شمارد کسی رنج تو
به گیتی فزون آید از گنج تو
(همان، ۸۶)
ابیات فوق نمونه دیگری از مهر و محبت در جدال لفظی اسفندیار با رستم است. آنجا که اسفندیار خطاب می‌کند: همیشه لطف و محبت داشتی و آماده و پذیرای فرمان شاه

بزرگی و گردی و نام بلند
به نزدِ گران‌مایگان آرجمند
به گیتی بر آن سان که اکنون تویی
نباید که داری سرِ بدخویی
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۰۶)

۶.۴.۲. عدالت و پرهیز از طمع و آز

از جمله موارد پسندیده اخلاقی، به عدل و انصاف رفتار کردن است. خصیصه‌ای که در برابر صفت ناپسند طمع و آز قرار می‌گیرد. استاد توس، در این باره می‌گوید:
بباشیم بر داد و یزدان پرست
نگیریم دستِ بدی را به دست
سخن هرچه بر گفتنش روی نیست
درختی بود کیش برو بوی نیست
و گر جان تو سپرد راه آز
شود از پی سود بر تو دراز
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۰۶)

۶.۴.۳. سخن سنجیده

سراینده شاهنامه، سخنی را سنجیده می‌داند که ابتدا به‌خوبی شنیده شود، سپس به‌درستی پاسخ داده شود. وی می‌گوید:
چو مهتر سراید سخن، سخته به
ز گفتار بد، کام پردخته به
ز گفتارت آنگه بدی بنده شاد
که گفتمی که چون تو ز مادر نژاد
به مردی و گردی و رای و خرد
همی بر نیاکان خود بگذرد
پدید است نامت به هندوستان
به روم و به چین و به جادوستان
از آن پندها داشتم من سپاس
نیایش کنم روز و شب در سه پاس
ز یزدان همی آرزو خواستم
که اکنون به تو دل بیاراستم
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۱۰۷)
شاعر در جای دیگر می‌گوید:
بدو گفت نرم ای جوانمرد، نرم
زمین سرد و خشک و سخن گرم
و نرم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۷)
با توجه به بیت فوق، رستم،

دست‌نخورده در اندرون سنگ است
و چون از قید سنگ آزاد شود، نگیزی
درخشان و گرانبها می‌شود. سخن
هنگامی ارزش پیدا می‌کند که گفته
شود.

۶.۴.۴. پند

سراینده سخن فارسی در جای‌جای
کلام حماسی خویش به پند و
نصایح پرداخته است. شاعر، در
هنگام کارزار و در هیمنه نبردها و
چکاچاک شمشیرها، آن زمان که
پهلوانان مغرورانه تنگ بر اسب
جنگ می‌کشند و از زمین گرد بر
می‌آورند، هر دو سوی نبرد را از اسب
تاختن فرود می‌آورد و دستگاه نرم
نصیحت را می‌نوازد به‌طوری که از
زبان رستم می‌شنویم که اسفندیار
را با اندرزه‌های خردمندانه این‌گونه از
جنگیدن منصرف می‌کند:
سپر دم بدو کشور و گنج خویش
گزیدم ز هر گونه‌ای رنج خویش
زمانش چنین بود نگشاد چهر
مرا دل پر از درد و، سر پر ز مهر
بدین گونه بُد گردش آسمان
بسند نه باشد کسی با زمان
کنون این جهان جوی نزد من
است

که فرخ‌نژاد اورمزد من است
هنرهای شاهانش آموختم
از اندرز فام خرد توختم

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۲۴۶)
با توجه به ابیات فوق، اسفندیار
به اندرزه‌های رستم روی خوش نشان
نداد و توجهی نکرد.
پند دهنده دلسوز کسی است
که در اندرزگویی خویش، سخنی
شایسته، استوار، نرم، روان و پسندیده
بر زبان آرد تا در جان و دل شنونده
مؤثر افتد و مایه هدایت او گردد.
شخصیت پشوتن جایگاه ارزشمندی
برای پند و نصیحت دارد. گویی
فردوسی آموزه‌های خود را از زبان
این نصیحت‌گر بیان می‌دارد.
پشوتن این خردمند منزّه، زنهاری

سهراب را به نرمی و آرامش سفارش
می‌کند و می‌گوید این، زمین است
که سرد و خشک است، اما سخن
باید گرم و نرم باشد. آیات متعددی
در اهمیت این صفت پسندیده آمده
است. از جمله: «یاأیها الذین ءامنوا
اتقوا الله و قولوا قولا سديدا» ای اهل
ایمان! از خدا پروا کنید و سخن
درست و استوار گوید (احزاب/ ۴۲۷).
و «قل لعبادی یقولوا التی هی أحسن
إنّ الشیطان ینزع بینهم إنّ الشیطان
کان للإنسان عدوّ مبینا» و ای محمد
بندگانم را بگو که همیشه سخن
بهتر را بر زبان آرید که شیطان
بسیار شود به یک کلمه زشت میان

شخصیت پشوتن جایگاه ارزشمندی برای پند و نصیحت دارد. گویی فردوسی آموزه‌های خود را از زبان این نصیحت‌گر بیان می‌دارد

شما دشمنی و فساد برمی‌انگیزد؛
زیرا، دشمنی او با آدمیان واضح و
آشکار است (اسراء/ ۵۳). شاعر در
جای دیگر اشاره می‌کند:
نبینی که موبد به خسرو چه گفت
بدانگه که بگشاد راز از نهفت
سخن، گفت، ناگفته چون گوهر
است
کجا نا پَسوده به سنگ اندر است
چو از بند و پیوند یابد رها
درخشنده مَه‌ری بود بابها
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۳)

سهراب، سخن حکمت‌آمیزی را
که یکی از موبدان به پادشاه وقت
گفته بود، نقل می‌کند: سخن تا
گفته نشده است مانند گوهری

است برای آدمیانی که این جهان درونشان را از حقیقت انسانی ساخته است. وی، در سراسر زندگی اسفندیار، یاور و راهنمای اوست. ایشان، نمودار تشخیص نیک از بد است. وی، مدام در پی آن است که اسفندیار را از بدی دور کند. آشتی و صلح اسفندیار و رستم آرمان اوست.

پشوتن که بُد شاه را راهنمای بیامد هم آنگه به پرده سرای

(همان: ۱۲۶)

یکی بزم جوید یکی رزم و کین
نگه کن که تا کیست با آفرین؟

چنین داد پاسخ ورا نامدار

که گر من بیچم سر از شهریار

بدین گیتی اندر نکوهش بُود

همان پیش یزدان پژوهش بُود

دو گیتی به رستم نخواهم فروخت

کسی چشم دین را به سوزن

ندوخت

بدو گفت: هر چیز کآمد ز پند

تن پاک و جان تو را سودمند

همه گفتم، اکنون بهی برگزین

دل شهریاران نیازد به کین

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۲۷)

پشوتن در این ابیات با خردمندی به نصیحت رستم می‌پردازد. در حالی که سعی می‌کند اسفندیار را از جنگیدن با رستم بر حذر دارد. اما اسفندیار که جانش از یک سو آکنده از خواهش بر تخت نشستن و از سوی دیگر آکنده از تعصب دینی است، پندهای خردمندانه پشوتن را به چیزی نمی‌گیرد.

قرآن کریم، یکی از روش‌های مؤثر در تربیت روحی انسان‌ها را به‌کارگیری «موعظه و اندرز» می‌داند و در بسیاری از آیات به آن سفارش نموده است، از جمله: «یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم و شفاء

لما فی الصدور» ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده و درمان آنچه در سینه‌هاست؛ گرچه از این موعظه قرآن فقط اهل تقوا بهره‌مند می‌شوند (یونس / ۵۷). تعبیر «موعظة للمتقین» نیز چهار بار در قرآن آمده است. بنابراین، هدف از ارشاد و نصیحت، ارتقای سطح تربیت و فرهنگ و ترویج فضایل اخلاقی در جامعه است.

۵.۶. وفاداری به عهد و پیمان

قرآن کریم، یکی از روش‌های مؤثر در تربیت روحی انسان‌ها را به‌کارگیری «موعظه و اندرز» می‌داند و در بسیاری از آیات به آن سفارش نموده است

بنابراین، هدف از ارشاد و نصیحت، ارتقای سطح تربیت و فرهنگ و ترویج فضایل اخلاقی در جامعه است

وفاداری به عهد و پیمان، یکی از اصول ثابت اخلاقی و از معیارهای تمیز نیک از بد است و در بین همه انسان‌ها با هر عقیده و مسلکی ستودنی است. پیمان شکستن همچون خدعه و نیرنگ و فریب صفت ناجوان‌مردان، بدکاران و دوزخیان است. در قصه‌های شاهنامه به‌خصوص در نزد قهرمانان اهورایی، وفای به عهد به هر قیمتی نگه‌داشتنی است و تا زمانی که پیمان نگاه داشته شود جنگ مجاز نیست. به همین

دلیل، پیش از کشته شدن رستم، گشتاسپ، اسفندیار را از تهیه مقدمات جنگ با رستم بر حذر می‌دارد و ارزش پیمان صلح را گوشزد می‌کند:

همی سوزد از مهر فرّش دلم

ز فرمان دادار دل نگسلم

چو فردا بیاید به آوردگاه

کنم روز روشن برو بر، سپاه

پشوتن بدو گفت بشنو سخن

همی گویمت ای برادر، مکن

تو را گفتم و بیش گویم همی

که از راستی دل نشویم همی

میازار کس را، که آزاد مرد

سر اندر نیارد به آزار و درد

بخسب امشب و بامداد پگاه

برو تا به ایوان او بی‌سپاه

به ایوان او روز فرخ کنیم

سخن هرچه گویند پاسخ کنیم

همه کار نیکوست زو در جهان

میان کهان و میان مهان

همی سر نیچد ز فرمان تو

دلش راست بینم به پیمان تو

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۷۴-۱۷۵)

نمونه‌ای دیگر از عهد و پیمان را که در غم‌نامه رستم و سهراب می‌بینیم، آن‌گاه که سهراب به رستم خطاب می‌کند:

مرا با تو امروز پیمان یکی است

بگویم و گفتار ما اندکی است

اگر پهلوان را نمایی به من

سرافراز باشی به هر انجمن

تو را بی نیازی دهم در جهان

گشاده کنم گنج‌های نهان

ور ایدون که این راز داری ز من

گشاده بیوشی به من بر سخن

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۲-۱۴۳)

خداوند حکیم، وفاداری به هر پیمانی را از مؤمنان می‌خواهد و می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها وفا کنید (مائده / ۱).

۶.۶. نیکی کردن

نیکوکاری عنوانی کلی است و بسیاری از اعمال نیک را شامل می‌شود. خواجه نصیرالدین طوسی در این باره معتقد است «صفاتی مانند کرم، عفو، ایشار، مروت، بخشش و ... در زمره اعمال نیک است» (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۵). اگرچه ممکن است نمونه‌هایی از این اعمال مستقلاً در زمره بایدهای فردوسی آمده باشد اما وی غالباً انسان را به مطلق کار نیک فرا می‌خواند.

حکیم توس، در اشعار خود با چندین مثال پی‌درپی به این موضوع پرداخته است. از جمله از زبان اسفندیار نسبت به فرزند خود در پیام به رستم می‌گوید: بگویش که هر کس که گردد بلند جهاندار، وز هر بدی بی‌گزند ز دادار باید که دارد سیاس که اوی است جاوید نیکی‌شناس چو باشد فزاینده نیجویی به پرهیز دارد سر از بدخویی

(همان، ۸۵)

با توجه به ابیات فوق مشخص شد، کسی که افزون‌کننده نیکی (نیکوکار) باشد، از بدخویی پرهیز می‌کند.

خداوند عزوجل، به‌طور مکرر انسان را به احسان و عدل فرا می‌خواند: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» (نحل/ ۹۰) و «ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها» اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید. اگر بدی کنید باز هم به خود بدی می‌کنید ... (اسراء/ ۷)

اسفندیار در گفت‌وگو با گشتاسپ می‌گوید: از زمان منوچهر تا کیقباد، پادشاهان به رستم امید داشتند و در ایران از او خیرخواه‌تر کسی نبوده است؛ زیرا، بسیار (به ایران) خدمت کرد و نیکی کرد. شاعر در جای دیگر می‌گوید:

چنین پاسخ آوردش اسفندیار که ای پره‌نر، نامور شهریار (فردوسی، ۱۳۹۲: ۶۶)

نکوکارتر زو به ایران کسی نبوده ست، کآورد نیکی بسی همی خواندندش خداوند رخش جهان‌گیر و شیر اوژن و تاج‌بخش (همان، ۶۶)

شاعر در جای دیگر می‌گوید: ز رستم دل نامور گشت خوش نزد نیز بر دل ز تیمار تش هم اندر زمان نامه پاسخ نوشت به باغ بزرگی درختی بکشت

(همان، ۲۴۶)

نکته تأمل‌برانگیز این است که رستم با نیکوکاری باغ بزرگی برای خود آراست. چنانکه موردی دیگر بر بزرگی‌اش افزود. با توجه به اصل موضوع (نیکوکاری) در بیت زیر اسفندیار در گفت‌وگو با رستم می‌گوید:

تو با آن گنج، که من از ارجاسب گرفتم، نیکویی و احسان کردی و بذل و بخشش نمودی. در حالی که سهم من خون دل و درد و رنج شد: همه نیکویی‌ها بکردی به گنج مرا مایه خون آمد و درد و رنج

(همان، ۶۰)

استاد توس، از زبان موبد (روحانی) به سهراب می‌گوید: کسی که نیک بمیرد، بهتر است از اینکه زنده بماند و دشمن به وجود او شادمان باشد: چنین گفت موبد که مردن به نام به از زنده دشمن بدو شاد کام

(همان، ۱۴۴)

شاعر، در این بیت جاودانگی را در نیک‌نامی و نیکوکاری می‌داند.

۶.۷. مشورت با خردمندان

حاکم باید پیش از تصمیم‌گیری‌هایش، با خردمندان مشورت کند تا تصمیم او از هرگونه نقص و اشتباهی به دور باشد و حاصل خرد جمعی آگاهان به‌شمار آید.

در متون و تعالیم اسلامی به «مشورت» اهمیت و توصیه‌های بسیار شده است. این امر برای جلوگیری از استبداد و خودمحوری است و

دستیابی به افکار و اندیشه‌های ناب، مؤثر و مفید را در پی دارد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «... و الذین استجابوا لربهم و أقاموا الصلاة و أمرهم شوری بینهم...» کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و کارهایشان با مشورت در میان آن‌ها انجام می‌گیرد. (شوری/ ۳۸). حکیم، در سفارش مشورت کردن می‌گوید:

همه دوده اکنون بیاید نشست زدن رای و سودن بدین کار دست زواره، فرامرز و دستان سام جهان‌دیده رودابه نیک‌نام همه پند من یک به یک بشنود بدین خوب گفتار من بگروید نباید که این خانه ویران شود به کام دلبران ایران شود

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۹۴)

در ابیات فوق تأکید می‌کند اکنون همه افراد خانواده باید بنشینید، مشورت کنید و به این کار بپردازید. همه‌تان زواره، فرامرز، زال و رودابه که جهان‌دیده و خوش‌نام است. یکی یکی پند مرا بشنوید و این گفتار خوب مرا بپذیرید. نباید این خانه شما ویران شود. شاعر در جای دیگر می‌گوید: نشست آنگهی رای زد با دبیر که کاری گزاینده بد ناگزیر

(همان، ۱۰۶)

نکته تأمل‌برانگیز در بیت فوق این است که انسان باید مشورت کند، زیرا عمل قبل از مشورت گزندرساننده و زیان‌بار است. در بیان معصومان (ع) «مشورت»، مشارکت در عقل و خرد دیگران شمرده شده است. روایت زیر نشان‌دهنده همین نکته است. امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «شاور ذوی العقول تأمن من الزل و الندم» با خردمندان مشورت کن تا از لغزش و پشیمانی ایمن‌گردی (غررالحکم/ ۴۴۸). «... و لا ظهیر کالمشاوره» و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست (نهج البلاغه/ ۶۳۷). بنابراین در توصیف شاهنامه استاد



بلندی بیا بی، نژندی مکن
ز لشکر گزین کن فراوان سوار
جهان دیدگان از در کارزار
سلیخ و سپاه و درم پیش توست
نژندی به جان بداندیش توست
چه باید مرا بی تو گنج و سپاه
همان گنج و تخت و سپاه و کلاه؟
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۶۷)

می گوید:
تو با او چه گویی به کین و به
خشم؟
بشوی از دلت کین و از خشم چشم
(همان: ۱۷۴)

بیت به این نکته اشاره می‌کند
که از دلت، کینه بشوی و از
خشم، چشم بشوی. امام علی
(ع) در نکوهش تند، می‌فرمایند:
«تندخویی بی‌مورد نوعی دیوانگی
است؛ زیرا، تندخو پشیمان می‌شود.
اگر پشیمان نشود، پس دیوانگی وی
پایدار است» (نهج‌البلاغه / ۴۸۷).

۶.۱۰. پرهیز از حيله و مکر
پهلوانان باستان، صفت مکر و حيله
را مورد نکوهش قرار می‌دهند. آن را
ویژگی انسان‌های بیچاره می‌دانند.
آیات و احادیث اسلامی نیز این
صفت ناشایست را با شدت بیشتری
نکوهش می‌کنند. این خصیصه در
رزم‌نامه این‌گونه نکوهش شده است:
اسفندیار در پاسخ به رستم
این‌چنین پاسخ داد: چرا حيله و
مکر ساختی؟ یقیناً در مانده و بیچاره
شدی. از بیچارگی است که حيله و
مکر ساختی:

چنین پاسخ آوردش اسفندیار
که چندین چه گویی چنین ناپکار؟
ز ایوان به شبگیر برخاستی
از این تند بالا مرا خواستی
چرا خواستی بند و مکر و فریب؟
همانا بدیدی به تنگی نشیب

توس چه نیکو گفته‌اند: «گنجینه
خرد و دانایی است و سراسر درس
انسانیت و اخلاق و فضیلت است»
(ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۹۷).

۶.۸. استهزا و تمسخر

این شیوه بیشتر از سوی اسفندیار
به چشم می‌خورد. وی، در روبرو
شدن با دشمن خویش از این حربه
استفاده کرده است:
به کردن برفتم به رای پدر
کنون، این گزین پیر پرخاشخ
بسی رنج دارد به جای سران
جهان راست کرده به گرز گران
همه شهر ایران بدو زنده‌اند
اگر شهریارند و گر بنده‌اند

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۸۱)

در کتاب‌های اخلاقی، استهزا را
مسخره کردن افراد در برخی امور
دانسته‌اند «به‌وسیله گفتار یا کردار،
مانند اشاره با چشم و دیگر اعضای
بدن که به قصد تحقیر و توهین به
دیگران صورت می‌گیرد» (نراقی،
۱۳۷۷: ۲۵۶)

در آیات قرآن از یک ناهنجاری به
نام استهزا و مسخره کردن دیگران
سخن به میان آمده است. خداوند
در سوره حجرات، آیه ۱۱ با اشاره
به این مسئله می‌فرماید: «یا ایها
الذین امنوا لایسخر قوم من قوم ... و
من لم یتب فأولئک هم الظالمون»
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید
گروهی از مردان شما گروه دیگر
را مسخره کنند ... و کسی که توبه
نکند، ظالم و ستمگر است.

۶.۹. پرهیز از خشم

فردوسی صفت خشم و رفتارهای
خشمگینانه را مورد نکوهش
قرار می‌دهد. وی آن را از ویژگی
انسان‌های نادان می‌داند. شاعر در
اشعار خود با چندین مثال پی‌درپی
به این موضوع اشاره داشته است:
بدو گفت گشتاسب تندی مکن



نشان از ریشه داشتن این رفتار در اختیار و صفات روانی انسان دارد. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: «و إذا أذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم إذا لهم مكر في آياتنا» هنگامی که به مردم، پس از ناراحتی که به آن‌ها رسیده است، رحمتی بچشانیم، در آیات ما نیرنگ می‌کنند (یونس/ ۲۱).

۶.۱۱. نتیجه‌گیری

دست‌آورد نوشته کوتاه درباره محورهای اخلاقی در رزم‌نامه و غم‌نامه فردوسی این است که وی در شاهنامه بیش از هر شاعر و نویسنده دیگری، الگوهای متعدد و متفاوت از محورهای اخلاقی را به مخاطبان، نشان داده است. شاهنامه سرشار از نکات ظریف اخلاقی و دستورالعمل‌های مذهبی و عرفانی برای خوب زیستن و شرافتمند زندگانی کردن است. برای کوچک‌ترین مسائل زندگی مانند صداقت تا مسائل مهمی چون عدالت و محبت و نصیحت، در این کتاب سترگ راهکار و روش مناسب ارائه شده است. آنچه فردوسی در این زمینه ارائه کرده، حاصل تأملش در قرآن کریم بوده است. بنابراین پیام اصلی فردوسی در شاهنامه توجه جدی به اخلاق است. شاعر، پرداختن به این موضوع را جزء رسالت اخلاقی خود می‌داند. بین نوع بیان حکیم، در داستان‌های رزم‌نامه و غم‌نامه شباهت آشکاری وجود دارد. لحن شاعر در بیان هر دو داستان اندرزگونه است.

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۸۶)

بنابراین، اسفندیار آن را از بیچارگی و درماندگی انسان می‌داند. اسفندیار، در گفت‌وگو با رستم، وی را پیر فریبکار خطاب می‌کند: چو بشنید گردن‌کش اسفندیار بدو گفت که ای رستم نامدار، به دانای پیشین نگر تا چه گفت بدانگه که جان با خرد کرد جفت که پیر فریبنده کانا بود و گر چند پیروز و دانا بود (فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۶۵)

اسفندیار سخن یکی از دانایان قدیم را بیان می‌کند. در حالی که وی گفته است: پیری که فریبکار باشد، اگرچه پیروز شود احمق است. اسفندیار به کنایه رستم را احمق می‌نامد. در آیات زیر، فردوسی توصیه می‌کند فریب انسان نادان را نباید خورد.

بدو گفت رستم که ای نامجوی نبودیم هرگز بدین گفت‌وگوی ز کشتی گرفتن سخن بود دوش نگیرم فریب تو، زین در مکوش نه من کودکم گر تو هستی جوان به کشتی کمر بسته‌ام بر میان (همان: ۱۷۸)

مکر، رفتاری ناپسند است و خداوند مکاران را به شدت توبیخ می‌نماید. چنان که در قرآن مجازاتی را برای آن‌ها رقم زده است. این مجازات

پی‌نوشت‌ها

۱. پشوتن: در روایات شاهنامه پسر دیگر گشتاسب و برادر کوچک اسفندیار است (شعار و انوری، ۱۳۹۲: ۸۴).
۲. اسفندیار: معروف به روین‌تن، «پسر گشتاسب پادشاه کیانی، جهان‌پهلوان ایرانی است. وی، به دست زرتشت روین‌تن گردید.» (همان، ۵۲).
۳. رستم: پهلوان معروف و به نام ایرانی مورد توجه ویژه فردوسی در شاهنامه است. «وی، پسر زال جهان‌پهلوان ایرانی» (همان: ۶۹) از مردم زابلستان است که طبق روایت شاهنامه نیروی فوق بشری داشته و در زمان کیکاووس و کیکسرو خدمت می‌کرده است.
۴. سهراب: پسر رستم که ناشناس به دست پدر کشته شد (همان: ۷۷).

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، (۱۳۸۶)، چاپ اول، قم: نشر حماسه.
۳. اسدی، عبدالواحدین محمد، (۱۳۶۶)، غررالحکم و دررالکلم، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۴. حمیدیان، سعید، (۱۳۷۲)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: نشر مرکز.
۵. ریاحی، محمدامین، (۱۳۸۲)، سرچشمه فردوسی‌شناسی، تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. شتر، سید عبدالله، (۱۳۶۴)، بنیادهای اخلاقی اسلامی، ترجمه حسین بهجو، تهران: نشر مؤسسه دین و دانش.
۷. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۶۹)، اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چاپ چهارم، تهران: نشر خوارزمی.
۸. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۲)، رزم‌نامه رستم و اسفندیار، به تصحیح و توضیح شعار و دکتر حسن انوری، چاپ سی‌وهفتم، تهران: نشر قطره.
۹. (۱۳۸۶)، غم‌نامه رستم و سهراب، به تصحیح و توضیح شعار و دکتر حسن انوری، چاپ بیست و هشتم، تهران: نشر قطره.
۱۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۳۹۲ ق)، بحارالانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. منتصف مجلی، حسن، (۱۳۸۳)، تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی، کرمانشاه: نشر دانشگاه رازی کرمانشاه.
۱۲. نراقی، ملا محمد مهدی، (۱۳۷۷)، علم اخلاق اسلامی، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی، تهران: انتشارات حکمت.

تفأل اشعار حافظ

زمینه‌های روان‌شناختی

قربان کیانی

دکترای روان‌شناسی تربیتی و مدرس
دانشگاه فرهنگیان

چکیده

ادبیات فارسی مشحون از اشعار نغمه‌سازان زیبا سخن بسیاری است که هر یک به نوعی به بیان نیازهای روحی و روانی انسان در مسیر شکفتن پرداخته‌اند. در این میان، شعرهای حافظ رنگی دگر و جلوه‌ای زیباتر دارد و از لحاظ انواع ادبی در زمره اشعار غنایی قرار می‌گیرد. اشعار غنایی بیانگر احساسات و تمنیات روحی و روانی آدمی است. خواننده این اشعار مسحور سخن دلنشین و حلاوت کلام آن می‌گردد. تفأل از دیوان حافظ از دیرباز بخشی از مناسک تمسک ایرانیان به هنگام مواجهه با دشواری‌ها یا انتخاب راه‌ها به شمار می‌آمده است. دلیل این رفتار به تعبیر برخی بزرگان، گاه ماهیت تأویل‌پذیر اشعار حافظ است که هر کس به فراخور خواست و نیاز خود، خواسته‌اش را در آن می‌یابد. عده‌ای بر این اعتقادند که ابیات غزل‌های حافظ هر یک به‌طور جداگانه، معنای متفاوتی دارند و تفأل زنده اگر در بیت اول نتواند به مقصود برسد در بیت دوم یا دیگر ابیات آن را در می‌یابد. نتیجه اینکه از دیدگاه روان‌شناختی، تفأل به اشعار حافظ باعث امیدواری و مسرت است. همچنین مثبت‌اندیشی حافظ اثری

مطلوب بر فال‌گیرنده دارد. وقتی فردی از دیوان حافظ فال می‌گیرد، در واقع تمنیات درونی خود را به زبان اشعار او بیان می‌کند و همین، به زعم دیدگاه روان‌تحلیلی، خاصیت روان‌پالایی دارد و بر گرایش به تفأل به دیوان حافظ را می‌افزاید.

کلیدواژه‌ها: تفأل، دیوان حافظ، دیدگاه روان‌شناسی

مقدمه

آگاهی از سرنوشت و آینده مبهم و همت گماشتن و توجه به دانستن فرجام کارها، از خصوصیات روحی نوع بشر و خواسته همیشگی او بوده و برای تحقق این خواسته به وسایلی مختلف متوسل شده و راه‌های گوناگونی پیموده است. از جمله این راه‌ها تفأل، تطییر و طالع‌بینی است که در هر زمان و مکان به گونه‌های متفاوت جلوه‌گر شده است. تفأل و طالع‌بینی در چهره‌هایی به سوی عالم غیب و ناشناخته‌اند. «تفأل زاییده امید و تطییر، نتیجه یأس و ناامیدی است و به همین دلیل فال‌بد زدن در فرهنگ اسلامی مطرود است. روش‌های پیش‌بینی سرنوشت و واقعه‌هایی که برای انسان در آینده روی خواهند داد و آگاهی

یافتن از امور پوشیده و پنهان، از دیرباز در میان مردم همه جوامع انسانی رواج داشته است. تفأل یا فال زدن یکی از این روش‌ها در جهان بوده است. مردم با چنگ زدن به تفأل از فشار نگرانی‌ها، دلواپسی‌ها و دلهره‌های خود می‌کاسته‌اند و زمینه تردد و دودلی در اقدام به انجام دادن امور خیر و شر را از میانه بر می‌داشته و روح خود را آرامش می‌بخشیده‌اند» (زرین کوب، ۱۳۴۱: ۵۴۸). «بی‌شک ادبیات غنی فارسی از تأثیر این اعتقاد مردمی بر کنار نبوده و در متون مختلف منثور و منظوم، جای جای از این مسئله و انواع آن سخن گفته شده است» (وجدانی، ۱۳۵۱: ۲۳۴). غزلیات حافظ که الهام گرفته از قرآن است، تأثیرات بسیار بر خوانندگانش دارد که آثار روان‌شناختی بخشی از آن است. تأثیر اشعار حافظ بر ایجاد حالات مثبت روانی بسیار است؛ زیرا اغلب اشعار وی بر مثبت‌اندیشی و زیباترینی تأکید دارند و به همین دلیل است که اغلب مردم ایران به هنگام مواجهه با دشواری‌های روان‌شناختی به اشعار وی تمسک می‌جویند و مراد دل خود از دیوان وی می‌طلبند.

تفأل یا فال زدن یکی از راه‌هایی است که

اشعار حافظ و دیدگاه روان‌کاوی

نقطه اشتراک حافظ و فروید به ظاهر این است که هر دو می‌گویند مشکلات روانی در نتیجه عشق‌اند. عمده جذابیت اشعار حافظ هم در همین نکته است که شاه‌غزل‌هایش مشکل‌ها در بر دارند. خواجه لیبیدوی فروید را این‌گونه تعریف می‌کند: «لطیفه‌ای ست نهانی که عشق از او خیزد که نام آن نه لب لعل و خط‌نگاری است» «گاه خواجه اولین رویای عشقی خود را از نهاد رندمنش و دل سرگشته‌اش می‌داند و از روز الست شهره به پیمانگی کشی شده و از چنین شخصی طاعت و پیمان‌درستی نمی‌توان انتظار داشت. این عشق چنان گناه بزرگی است که کمر کوه در برابر آن از کمر مور نازک‌تر است و لذا تنها به پروردگار نظر دارد» (فلاتی، ۱۳۷۸: ۱۷۱). به اعتقاد یونگ، ناخودآگاه شخصی عبارت است از اندیشه‌ها، احساسات و انگیزه‌های فرد که زمانی برای او خودآگاه بوده، اما به علل روان‌شناختی به ناخودآگاه رانده شده و ظاهراً فراموش گردیده است، لیکن در آنجا به حیات خویش ادامه می‌دهد و ما تجلیات آن را در همه امور زندگی به صورت غیرمستقیم، می‌بینیم؛ در رویاهای شبانه، خیال‌بافی‌های روزانه، رفتارهایی که انگیزه آن‌ها را نمی‌دانیم، تصمیم‌گیری‌هایی که ظاهراً با خواست یا مصلحت ما هماهنگ نیستند و یا آفرینش‌های هنری (فدایی، ۱۳۸۷).

اریک فروم که جزء نوفرویدی‌ها به حساب می‌آید، بر این عقیده است که عشق ورزیدن یک هنر است؛ همان‌گونه که زیستن هنر است. او عشق را یک هنر برمی‌شمرد و مشکل عشق را مشکل

جهان‌بینی یا زندگی را بیان می‌کنند که برای ساده‌ترین و کم‌فرهنگ‌ترین انسان‌ها هم جاذبه دارد (غلام‌حسین زاده، ۱۳۸۶: ۱۳).

تفأل به دیوان حافظ

نخستین کسی که به تفأل زدن به دیوان حافظ اشاره می‌کند، مؤلف کتاب «دیاربکره»، ابوبکر طهرانی است که در سال ۸۶۷ ق، ۷۵ سال پس از مرگ حافظ (۷۹۲ ق) به شیراز رفته بود. او در آن سال، جهان‌شاه میرزا را که برای گوشمالی پسر سرکشش، پیروداق، به فارس سفر کرده بود، همراهی می‌کرد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۶۴-۳۶۳). «حاجی خلیفه در «کشف‌الظنون» با اشاره به تداول فال‌گیری با اشعار حافظ نزد فارسیان، دادن لقب «لسان‌الغیب» به حافظ را به واسطه شعرهای مناسب حالی می‌داند که او گفته است.

به هر روی، رسم فال‌گشایی از دیوان حافظ به قصد باز کردن دریچه‌ای برای نفوذ در دنیای غیب، روی هم‌رفته حالت ابهام و تقدس توصیف‌ناپذیری هم به دیوان او، که در گذشت قرن‌ها اندک‌اندک پدید آمده است، می‌افزاید» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۱۹۹).

به گمان برخی، راهیابی به دنیای مبهم آینده را میسر می‌کند. به عبارت دیگر، فال دریچه‌ای است که دست پندار انسان رو به سوی غیب گشوده است (دیوان حافظ، ۱۳۷۷: ۲۷۳). یکی از دلایل تفأل به اشعار حافظ این است که حافظ بیانگر خواسته‌ها و تمنیات درونی آدمی است. اشعار وی در تقسیم‌بندی انواع ادبی جزء گونه‌های غنایی محسوب می‌گردد. این نوع از انواع ادبی به بیان خواسته‌ها و تمایلات درونی آدمی می‌پردازد. در مکتب روان‌کاوی، بیان تمایلات سرکوب‌شده و ابراز آن‌ها خاصیت درمانی دارد؛ از این رو با خواندن اشعار حافظ در حقیقت افراد تمایلات درونی خود را به زبان این اشعار بیان می‌دارند و همین باعث بهبود حالات روان‌شناختی آن‌ها می‌شود. خاصیت تأویل‌پذیری اشعار حافظ منشوری هزارپهلوی می‌سازد که هر یک از افراد یا اقشار جامعه از نگاه و بینش، در دایره تجربه، در گونه‌های از دانش، ساختی از حضور، در شکل خاصی از تربیت و آموزش و مراحل گوناگون آرمانی و عاطفی در آن قرار می‌گیرد و وارد ساحت مکالمه با خواجه می‌شود. اشعارش فقط گزاره‌های ساده زبانی نیستند بلکه نوعی



**تأثیر اشعار حافظ بر
ایجاد حالات مثبت
روانی بسیار است؛
زیرا اغلب اشعار
وی بر مثبت‌اندیشی
و زیبانگری تأکید
دارند و به همین
دلیل است که اغلب
مردم ایران به هنگام
مواجهه با دشواری‌های
روان‌شناختی به اشعار
وی تمسک می‌جویند و
مراد دل خود از دیوان
وی می‌طلبند**

آرامش می‌کند و به سلامت روانی مطلوب، دست می‌یابد (پنتریچ و شانک، ۱۳۸۶).

روان‌شناسی مثبت‌گرا و دیوان حافظ

طی جنگ‌های جهانی اول و دوم، دانش روان‌شناسی بیشتر به بیماران و هیجان‌های منفی آن‌ها توجه نموده و از مطالعه هیجان‌های مثبت آدمی غفلت ورزیده است. بنابراین، تلاش‌های علمی روان‌شناسان و حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی دولت‌ها باید در جهت بالندگی اکثریت مردم باشد که سالم‌اند و رفتار بهنجار دارند. روان‌شناسی مثبت‌گرا در کمتر از دو دهه توانسته است با مطالعه و پژوهش در سه حوزه، هیجان‌های مثبت، صفات و فضایل مثبت و نهاد‌های مثبت را از طریق مقالات و کتاب‌ها به جهان تقدیم نماید.

شادکامی، امید، خوش‌بختی، هوش هیجانی و عشق هیجان‌های مثبت و اصلی به شمار می‌آیند و خرد، شجاعت، انسانیت، عدالت، میانه‌روی و معنویت شش

استعداد می‌شمارد و انسان را بدون داشتن استعداد از گام برداشتن در راه عشق برحذر می‌دارد. اینجاست که حافظ متهم به جبرگرایی نیز از اختیار سخن می‌گوید و اولین راه پیروزی در راه عشق را کوشش و نقطه آغازین آن را اراده انسان می‌داند:

«طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری»

اما حافظ بخش بزرگی از ناکامی‌ها و ندری‌های آدمی را محصول تقدیر می‌داند و به فردی که گرفته و ناراحت است، می‌گوید:

«چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر»
و یا:

«رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده‌ست»
که با خواندن آن هر فردی می‌داند که خود مسئول تمام مشکلات خود نیست و بهتر است بپذیرد که:

«در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی»

اما از سویی هم فرد را به تلاش و پشتکار فرا می‌خواند که شرایط دشوار را بر خود هموار کند:

«دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود
است

بدین راه و روش می‌رو که با دلدار

پیوندی»
و یا:
«ذره را گر نبود همت عالی، حافظ
طالب چشمه خورشید درخشان نشود»
و یا:
«مگذران روز سلامت به ملامت حافظ
چه توقع ز جهان گذران می‌داری»
این نوع نگرش در نظریه اسنادی «واینر»
نیز منجر به نوعی خوش‌خدمتی می‌شود
که این سوگیری اسنادی در کارکرد
بهنجار روان آدمی کارگر می‌افتد؛ چرا
که فرد پیروزی‌هایش را محصول عمل
خود می‌داند و شکست‌هایش را نتیجه
عوامل محیطی. در نتیجه، همیشه احساس



و اگر حس حقارت به عقده مبدل گردد و سبک برتری جویی اتخاذ نگردد، انتقام جویی روش دیگری برای دستیابی به اهداف زندگی است.

حافظ:

«طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد»
علاقه اجتماعی که معیار سلامت فرد است، در این دیدگاه اهمیت بسیاری دارد و در اشعار حافظ جایگاه ویژه‌ای می‌یابد.

حافظ:

«اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت
باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود»
و یا:
«درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد»
و یا:
«سینه ملامال درد است ای خدایا مرهمی
دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی
و گاه بر شیوه و نوع ارتباط تأکید دارد و چگونگی با دیگران زیستن را تبیین می‌کند:

«تازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد
بهتر آن است که با مردم بد ننشینی»

بسی بیشتر از غم است (مرتضوی نصیری، ۱۳۹۰).

حافظ و رویکرد آدلری

آدلر برعکس فروید به جای تأکید بر انگیزه‌های جنسی بر انگیزه‌های اجتماعی تأکید دارد و به جای تأکید بر ناهشیاری، بخش هشیار شخصیت آدمی را مورد تأکید قرار می‌دهد. از نظر وی، برای درمان فرد باید اهداف او را دریافت و سبک زندگی مبتنی بر این اهداف را شناخت و سپس به اصلاح آن مبادرت نمود. رویکرد او جنبه پدیدار شناختی دارد و از نظر وی این باورهای فرد در مورد یک رویداد است که مهم‌اند نه خود رخدادهای بیرونی؛ بنابراین وی پایه‌های شناخت درمانی را پی می‌ریزد و درمانگر باید به اصلاح باورهای فرد بپردازد تا فرد از حقارت رها شود و به برتری دست یابد (کولودونیسکی، کورت، ۲۰۰۶، به نقل از شیلینگ، ۱۳۷۹). به گفته حافظ:

«عزیز مصر به رغم برادران غیور
ز قعر چاه درآمد به اوج ماه رسید»

فضیلت انسانی هستند که توانمندی‌های انسانی از آن‌ها ریشه می‌گیرند. در بین هیجان‌های مثبت، شادکامی بیش از همه اهمیت دارد؛ به طوری که در آغاز روان‌شناسی مثبت برخی این گرایش را شادی نام نهادند (سلیگمن و آرکایل، ۱۹۹۷، به نقل از پیرانی، ۱۳۹۱). هدف روان‌شناسی مثبت‌نگر، عمیق‌تر کردن فهم مردم نسبت به شادی، کامروایی، رضایتمندی، بازآفرینی، تعهد، پرهیزکاری و ارزش و معنا بخشیدن به زندگی انسان است (سلیگمن، ۲۰۰۰، به نقل از پیرانی، ۱۳۹۱). از میان اشعار حافظ با رویکرد روان‌شناسی مثبت‌نگر، در جست‌وجوی شواهد ابیات در این زمینه با آماری که به دست آمد، معلوم شد که از حدود ۴۸۶ غزل حافظ نزدیک ۴۰۰ بیت آن بیانگر هیجان‌ات و صفات مثبت‌اند. به تعبیر دیگر، نسبت هیجان‌ات مثبت به منفی در دیوان حافظ ۱۴۰ غزل در برابر ۴۰ غزل یا ۴ به ۱ است (پیرانی، ۱۳۹۱). حافظ در کنار غم و بی‌تابی، شخصیتی شاد و امیدوار داشته و از همین رو، نقش شادی و طرب در اشعار او

او تأثیر می‌گذارند و همچنان که در رویکرد شناختی گفته شد، طرح‌واره‌های شناختی نیز بر حالات خلقی بی‌تأثیر نیستند اما حالات خلقی هم بر باورهای ما اثر دارند: «کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد»

دیدگاه انسان‌گرایی و حافظ

این دیدگاه که به رویکرد انسان‌گرایان تعلق می‌یابد و به مراجع محوری اشتهار یافته است؛ تصورات ذهنی افراد از پدیده‌ها را مورد توجه قرار داده و برای پدیدارشناسی اهمیت قائل شده است. این دیدگاه معتقد است فرد محیط خارج را تجربه می‌کند؛ تمامی تجاربی که به خودمان منسوب می‌کنیم، دنیایی برایمان پدید می‌آورد که به آن «خود» گفته می‌شود. این همان بخش از دنیای پدیداری است که تجربه فرد از خودش را تشکیل می‌دهد (میلین، ۱۳۸۸). فرد در زندگی باید خود واقعی‌اش را کشف کند و از خودپنداره مثبت برخوردار شود. والدین با ایجاد شرایطی ارزشمند، ایده‌آل‌هایی برای کودک در نظر می‌گیرند که او را از خود واقعی‌اش دور می‌کند. راجرز با تأثیرپذیری از فلسفه تائوئیسم چینی معتقد است که باید به یک فرد کمک شود تا خود راه خودش را پیدا کند. حافظ نیز در برخی از چکامه‌هایش چنین می‌گوید:

«ساقیا سایه ابر است و بهار و لب جوی
من نگویم چه کن، ار اهل دلی خود تو
بگوی

من نگویم که برو با که نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی»
«مازلو» نظریه‌پردازی دیگر از این مکتب است، که یکی از ویژگی‌های افراد خودشکوفا را استقبال از حالت بلا تکلیفی و ظرفیت تحمل و دیگری خودمختاری و هدایت درونی می‌داند. روان‌شناسان پس از ۲۵ سال تحقیق در دانشگاه جان هاپکینز به این نتیجه دست یافتند که اعاده روحیه مراجع به دو هدف بستگی دارد: هدف اول جنگ با نگرش‌ها و هیجانات مخرب، نظیر ترس یا ناامیدی و تشدید هیجاناتی است که سلامت ما را بیشتر تأمین می‌کنند؛ نظیر امیدواری

بہتر آن است که من خاطر خود خوش
دارم»

«کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه
که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند»

معنا درمانی و حافظ

اگرستانسیالیست‌هایی چون هایدگر بر این باورند که حالات خلقی و عاطفی ما در شکل‌گیری نوع باورها و تفکرات و نحوه پردازش اطلاعات ما تأثیر می‌گذارند؛ به طوری که هنگام افسردگی یا غمگینی زیاد، دنیا را تاریک و یک‌نواخت می‌بینیم و در حالات شور و اشتیاق و خوشی روشن و زنده

خودگویی‌های مثبت
باعث بهبود اوضاع
روانی انسان خواهد شد.
حافظ نیز در این زمینه
اشعاری دارد که در آن‌ها
با سلاست و زیبایی ما را
به خودگویی‌های مثبت
دعوت می‌کند

و جذاب. شرایط خاص چون وجود اضطراب و افسردگی، طریقه پردازش اطلاعات را تغییر می‌دهند. تئوری‌های شناختی و رفتاری نیز بر این حالات تأکید می‌ورزند که فرایندهای شناختی به فرایندهای عاطفی پاسخ می‌دهند و عکس این حالات نیز صادق است. در تحقیقات (باور و تیزدل، به نقل از شیلینگ، ۱۹۶۱) ثابت شده که افسردگی سرعت پردازش اطلاعات را کند می‌کند و در آن یادآوری وقایع منفی زیاد می‌شود، ولی خلق مثبت بر یادآوری وقایع مثبت اثر می‌گذارد و یادآوری آن‌ها را بیشتر می‌کند. طرح‌واره‌ها سازماندهی ذهنی و روانی تجارباند که طریقه سازماندهی اطلاعات را متأثر می‌سازند. در دیدگاه حافظ، حالات خلقی فرد بر طرح‌واره‌های شناختی

و یا:
«اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
حریف خانه و گرمابه و گلستان باش»

اگر از دیدگاه آدلر، اضطراب ناشی از یأس و ناامیدی فرد در رسیدن به اهداف زندگی است، حافظ همیشه امیدواری را در دل‌ها زنده می‌کند و غبار یأس از چهره‌ها می‌شوید.

«یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم
مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم
مخور
ای دل غم‌دیده حالت به شود، دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان غم
مخور»

و یا:
«مرا امید وصال تو زنده می‌دارد

و گرنه هر دم از هجر توست بیم هلاک»
در رویکرد ایس که متأثر از نظریات روانیون و فلسفه تائوئیسم است، نگرش‌ها و تفکرات صحیح ما پشتوانه هیجان‌ها و رفتارهای ما می‌باشند؛ یعنی برای اینکه فردی را درمان کرد، باید به شناخت‌های معیوب او در قبال رویدادها پی برد و سپس آن‌ها را اصلاح کرد و تفکرات منطقی را جایگزین باورهای غلط نمود (شیلینگ، ۱۳۷۹). حافظ نیز در تأکید بر باورهای صحیح به جای شناخت‌های معیوب به ما توصیه می‌کند که در گیرودار زندگی روزمره از اندیشه‌های منطقی پیروی کنیم.
«دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور»

و یا:
این چه عیب است کز آن عیب خلل
خواهد بود

و بود نیز چه شد مردم بی‌عیب کجاست»
اما برحسب «مایچن بام» خودگویی‌های منفی باعث تقویت باورهای غلط و پایداری آن‌ها می‌شود و ناراحتی تولید می‌کند و خودگویی‌های مثبت باعث بهبود اوضاع روانی انسان خواهد شد. حافظ نیز در این زمینه اشعاری دارد که در آن‌ها با سلاست و زیبایی ما را به خودگویی‌های مثبت دعوت می‌کند.

«حافظا چون غم و شادی جهان در گذر
است

و اعتمادبه‌نفس، و هدف دوم بالا بردن احساس تسلط و کنترل بیمار بر خود و از آن طریق بر محیط. در دیدگاه حافظ، افراد به داشتن ویژگی‌های خودشکوفایی تشویق می‌شوند؛ از جمله تأثیرناپذیری از دیگران، کنترل درونی، اعتمادبه‌نفس، توانمندی و بلندمندی.

حافظ گفته است:

«گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو»

و یا: «همایی چون تو عالی‌قدر حرص استخوان تا چند

دریغ آن سایه همت که بر ناهل افکندی»

گشتالت درمانی و حافظ

اگر در گشتالت درمانی و رویکرد پرز توجه به زمان حال مورد تأکید است و هدف درمان به یکپارچگی و تمامیت رساندن فرد می‌باشد، شخصیت از دیدگاه «پرز» در حال شکوفایی مداوم و آشکارسازی پیوسته است و این فرایند همان بالیدگی فرد است (شیلینگ، ۱۳۷۹).

از این دیدگاه، انسان دائماً در حال شدن است اما هیچ‌گاه به‌طور کامل نمی‌رسد. مردمی که دچار آسیب می‌شوند، به جای اینکه سعی کنند خودانگاره خویش را تحقق بخشند و به خودشکوفایی برسند، سعی دارند، خودانگاره غیرواقعی و تحریف شده‌ای را که از خود دارند تحقق بخشند. انسان تنها می‌تواند خود را در زمان حال تجربه کند و گذشته و آینده تنها در زمان حال و از طریق به یاد آوردن و پیش‌بینی کردن می‌تواند به تجربه درآید. حافظ قرن‌ها پیش در این زمینه سخن گفته است:

«حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا من چرا عشرت امروز به فردا فکنم»

از دیدگاه حافظ پیرمغان همان پیر فرزانه‌ای است که به‌ویژه در مسائل اخلاقی به نوآموز کمک می‌کند. حافظ نیز در مسیر کمال، نوآموزی است که با مدد پیرمغان مراحل دشوار خودشناسی را به درستی طی می‌کند. پیرمغان در شعر حافظ پیر میکده، پیرمیخانه، پیر خرابات، پیر می‌فروش، پیر

دردی‌کش، پیر گلرنگ و ... نیز نامیده شده است. توصیه پیرمغان برای می‌نوشیدن، رمز یاری رساندن او به ناخودآگاه است تا بتواند به اعماق ناخودآگاه راه یابد و از این طریق به شناخت صورت‌های ازلی پنهان در ضمیر ناخودآگاه جمعی نایل آید. در غزل حافظ، علاوه بر پیرمغان، معشوق نیز با نوشاندن شراب، حافظ را در راه‌یابی به لایه‌های پنهان ناخودآگاه جمعی مدد می‌رساند. معشوق یکی از نمادهای صورت ازلی انیماست (فلاتی، ۱۳۸۹: ۱۳۱-۱۲۷).

بحث و نتیجه‌گیری

دیدگاه‌های متفاوتی در تفأل به شعر حافظ وجود دارد. گروهی از پژوهشگران فال حافظ را به جوی غیب‌گویانه تأویل کرده‌اند؛ از جمله بهاءالدین خرمشاهی، و گروهی دیگر نظیر زرین کوب در این باره بر آن‌اند که مردم به هنگام درماندگی و سرگردانی به فال حافظ پناه می‌آورند و آن را مایه دلخوشی می‌دانند. گروهی دیگر نیز بر این باورند که فال زدن به دیوان حافظ به وسیله خوانندگان بر حسب خواست و نیازهای آن‌ها تأویل می‌شود و در بازی‌های زبانی حافظ به این وسیله به برداشت‌های چندگانه می‌رسند و همین عامل جاودانگی شعر اوست. تأثیر اشعار حافظ بر بهبود حالات روان‌شناختی مردم ناشی از ماهیت مثبت‌گرایانه این اشعار و حالت بهبود بخشی آن‌هاست و به همین سبب باید به کسانی که به انواع مشکلات روان‌شناختی دچارند، توصیه کرد که اشعار وی را بخوانند و در این راه ممارست نمایند؛ باشد که حالشان به شود و به سلامت روحی و روانی دست یابند. همچنین از دیدگاه آدلر، انسان به دنبال تحقق اهداف خود در زندگی است و برای دستیابی به این اهداف سبک خاصی را دنبال می‌کند. این سبک در حقیقت در بستر شرایط و مقتضیات اجتماعی مناسب تعریف می‌شود و به همین دلیل او از یک مسیر که تعلقات اجتماعی‌اش نیز حفظ می‌شود، به اهداف خود دست می‌یابد. این نظر آدلر در دیدگاه حافظ نیز مورد تأکید قرار گرفته است. از منظر روان‌شناسی انسان‌گرا اشعار حافظ از یک سو بر واقعیت ذهنی بیشتر از واقعیت

عینی نظر دارد و از سوی دیگر، روان‌شناسی انسان‌گرا به دلیل تأکید بر انتخاب آزادانه با دیدگاه حافظ ارتباط نزدیکی می‌یابد. از این دیدگاه، انسان موجودی است خودساخته که همانند شخصیت رند در حافظ، از اعمال ریاکارانه نفرت دارد و آزادگی در وجود او شکل گرفته است.

در نظریه گشتالت درمانی که بر زمان حال تأکید دارد و رسیدن به یکپارچگی و تمامیت را از جمله اهداف درمان به حساب می‌آورد، می‌توان جای پای از حافظ یافت. در کل، می‌توان گفت اشعار حافظ در برگیرنده تمامی دیدگاه‌های روان‌درمانی است و کسی که با این اشعار آشنایی دارد، می‌تواند گفت درمانگر است. با خواندن اشعار حافظ حالات روانی ما بهبود می‌یابد و این نوعی درمان سنتی در جهت بهبود روان رنجور آدمی است.

پی‌نوشت

I. Arcayel

منابع

۱. پنتریج، بل و شانک، دیل. اچ. (۱۳۸۶). انگیزش در تعلیم و تربیت. ترجمه مه‌ناز شهرآرای. تهران: علم.
۲. پیرانسی، منصور. (۱۳۹۱). نگاهی به شعر حافظ با رویکرد روان‌شناسی مثبت‌نگر مارتین سلیگمن، هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادب فارسی، دانشگاه هرمزگان.
۳. شیلینگ، لویس. (۱۳۷۹). نظریه‌های مشاوره. ترجمه خدیجه آرین. تهران: اطلاعات.
۴. فدایی، فرید. (۱۳۸۷). یونگ، بنیان‌گذار روان‌شناسی تحلیلی. چاپ دوم. انتشارات دانژه.
۵. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۷). دیوان حافظ. چاپ سوم. به تصحیح غنی قزوینی. تهران: روایت.
۶. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). یادداشت‌ها و اندیشه‌ها. چاپ پنجم. تهران: سخن.
۷. ———. (شهریور ۱۳۴۱). «فال و استخاره». سخن، سال سیزدهم.
۸. طهرانی، ایوب‌کر. (۱۳۵۶). دیاربکره. به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر. تهران: انتشارات سخن.
۹. غلام حسین‌زاده، غریب رضا. (۱۳۸۶). حافظ و منطق مکالمه رویکردی باختمینی به اشعار حافظ، پژوهش در زبان‌های خارجی، شماره ۳۹، صص ۹۵-۱۱۰.
۱۰. فلاتی، علی. (۱۳۸۹). از فریود تا حافظ. تهران: خیام.
۱۱. میلین، ایلین. (۱۳۸۸). خودآموز فنون و نظریه‌های مشاوره. ترجمه مهرداد فیروزبخت. تهران: نشر دانژه.
۱۲. مرتضوی نصیری، اکرم‌السادات. (۱۳۹۰). بررسی مفهوم غم و شادی در غزلیات حافظ، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۱۳. وجدانی، محمد. (۱۳۵۱). الهاماتی از خواجه. تهران: حیدری.

مهران او

ویدا وحیدنیا

دبیر بازنشسته زمین‌شناسی شهرستان بیرجند

بدل گشته بود و چه وصف‌نشدنی بود فرود در مدینه،
مدینه‌النبی، شهر پیامبر (ص)، شهر فاطمه (س)،
شهر ائمهٔ بقیع (ع).

در مسیر رسیدن به هتل، با عبور از کنار بقیع
اشک‌هایمان هم از شوق دیدار بود و هم بغض
مظلومیت. خستگی برایمان معنی نداشت؛ بی‌صبری
می‌کردیم برای دیدار پیامبر (ص) و دخترش و
ذریه‌اش.

در اتاق‌هایمان مأوا گرفتیم و با هم‌سفران و
هم‌اتاقی‌هایمان کمی آشنا شدیم. توصیه‌های حاج‌آقا
دقتی‌پور و روحانی محترم حاج آقا سلطانی مهربان
با لهجهٔ شیرین یزدی و حاج‌آقا مشیریان مقتدر و
باصلابت در تمامی لحظات تلخ و شیرین و آسان
سفر همراهمان و چه صبورانه و دلسوزانه پاسخگوی
سؤالاتمان بودند.

ساعت ۵ عصر ۱۱ شهر یورماه راهی زیارت حرم
مقدس نبی اکرم (ص) شدیم؛ با زیارت‌نامه‌خوانی
روحانی محترم و دیدار گنبد سبز پیامبر (ص) و قبر
ناپیدای فاطمه (س).

زبان از توصیف لحظات حضور و دیدار مسجدالنبی
قاصر است.

حالا کبوتران عاشقی بودیم که پروازمان شب و روز
نمی‌شناخت و بی‌صبری می‌کردیم تا فرصتی را از
دست ندهیم و بتوانیم دانه‌های استجاب دعا را از این
دیار برچینیم و به همراه ببریم تا پایان عمر.

با نام و یاد او که میزبان سفرمان بود و ما کبوتران
سبک‌بال، عاشق کوی دوست و پرکشیده از آشیانه،
راهی سفری بی‌مانند شدیم.

در فرودگاه بین‌المللی زاهدان جز ساکنان شهر
زاهدان از شهرهای زابل، خاش، کرمان، کرج و
بیرجند انتخاب شده بودیم که هم‌سفر باشیم. با
چشمانی اشکبار آشیانه و حتی کودکانمان را سپرده
بودیم؛ اول به خودش و بعد به مهربانی تا برایشان
پدری و مادری کند.

چشمانمان نگران، قلب‌هامان در تپش و افکارمان
حیران آنچه گذاشته بودیم، آنچه همراه داشتیم و
آنچه قرار بود به دست بیاوریم و با خود بازگردانیم.

بازیگرانی بودیم همه نقش اول و نمایشی زیبا که
کارگردانش خدا بود و جشنواره‌اش ذی‌الحجه و
تلاشمان به دست آوردن مقام «ابراهیم»؛

صحنهٔ عبورمان از زیر قرآن کریم و ورود به
هواپیمایی سعودی با راهنمایی‌های دلسوزانهٔ حاج
مهدی دقتی‌پور مدیر محترم، به دلهره‌های شیرین



خوشا به سعادت آقایان که توفیق زیارت بقیع را داشتند ولی خانم‌ها به دنبال حاج آقا طباطبایی که بیرق به‌دست پیش می‌رفت، فقط توانستیم از دریچه‌های کوچکی، نیم‌نگاهی به بقیع بیندازیم و آرزو می‌کردیم کاش آزادانه به زیارت ائمه معصومان نائل می‌شدیم.

زیارت روضه رضوان با تمام ممنوعیت‌ها و سختی‌هایش حظی باطنی برایمان به ارمغان می‌آورد. حرکت عقربه‌های ساعت بی‌رحمانه سرعت گرفته بود و لحظه وداع با پیامبر (ص) و دخترش، فاطمه زهرا (س) و بقیع فرا رسیده بود.

با چشمانی گریان و با آرزوی دیدار دوباره‌اش دور شدیم و به سمت خانه‌اش رفتیم، در هیبتی جدید؛ سفیدپوش به پاکی برف.

در شجره «لبیک» گفتیم و لبیک‌گویان طی طریق نمودیم و هرچه آقای طباطبایی می‌گفت تکرار می‌کردیم و وارد محدوده شهر مکه شدیم و آرام گرفتیم و منتظر هتل جدید و هم‌اتاقی‌های نو برای باقی سفر شدیم.

پس از نماز صبح همه آماده بودیم با چشمانی منتظر برای دیدار، که پروازمان بهتر شده بود؛ چون حالا دیگر یاد گرفته بودیم با دل‌هایمان هم پرواز کنیم و پای زمینی کفامان را نمی‌داد. از مروه وارد شدیم به یاد هاجر و فرزندش گام برداشتیم. حالا هنگام دیدن خانه‌اش، اشک شوق می‌ریختیم؛ اشک مهر، اشک عشق، اشک اشتیاق، و سر به سجده نهادیم تا سپاس گویمش به پاس لطفش، و نجوای عاشقانه‌مان آغاز گشت.

می‌دانستیم او همه چیز را می‌داند. باز هم می‌گفتیم تا یاد خودمان باشد که چیزی از قلم نیفتد و خیالمان راحت باشد از بسیاری تکرار درخواست‌هایمان، تا مهربانان در رحمتش را بگشاید.

حالا دیگر پروانه‌های سفید زیبایی بودیم که دور شمع کعبه می‌گشتیم تا عاشق‌ترین عاشقانش باشیم و از پس همه صحنه‌های نمایشش برآییم و هاجروار سعی صفا و مروه کردیم. چه زیبا با خلق بیشترین تفاوت‌ها در انسان‌ها قدرت را به رخمان کشیدی و گفתי فقط به تقوا بر یکدیگر برتری دارید.

روحانیون محترم کاروانمان بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر همراهمان بودند و گره‌گشای مشکلات و سوالات دینی‌مان و مسئولان کاروان تمام وقت در حال خدمت به زائران کوی دوست. همه دست به دست هم داده بودند تا ما بتوانیم در این سفر بهترین مقام را کسب کنیم و هر کدام، ابراهیم زندگی خود باشیم. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری پس از انجام دادن اعمال عمره تمتع آرام گرفتیم و قانع شدیم به طواف مستحبی و نماز جماعت و قرائت قرآن و نگاه کردن به خانه‌اش، به لطف احادیث حاج آقا مشیریان و سلطانی.

خدای مهربان لطف و کرمش را بر ما تمام کرده بود که همراه شده بودیم با حس خوب عبادت و یک دل سیر زیارت.

برای طرح مسائل مناسب هر روز جلسه داشتیم. پس از ورود به مکه، هر شب دوره قرآن به پیشنهاد حاج آقا سلطانی مهربان، که هر روز این جلسات با حضور چشمگیر هم‌سفرانمان انجام می‌گرفت.

باران رحمت نیز باریدن گرفته بود. اجابت دعا نیز باز شده بود تا ما بیشتر به یاد ملتمسین دعا باشیم. به علت حضور در جلسه به حرم مشرف نشده بودیم که صدای هولناکی همه ما را به پشت پنجره‌ها کشاند. باور کردنی نبود؛ درخت‌های جلوی هتل‌مان از ریشه در آمده بودند. همه گیج این اتفاق بودیم که خبر ناگوار سقوط بالابر کنار خانه خدا، خانه امن الهی، همه را نگران کرد؛ به خصوص خانواده‌های چشم‌انتظارمان را در ایران.

خدایا چه شده است؟ حالا دیگر به صدای ماشین سنگ‌شکن روبه‌روی هتل، که کوه را می‌کند، صدای آژیر آمبولانس‌های بیمارستان ملک فیصل، که روبه‌رویمان بود، نیز اضافه شده بود و دل‌پره امانمان را بریده بود. آنانی که خود را به سختی به هتل رسانده بودند، صحنه‌های هولناکی را مشاهده کرده بودند. کبوتران عاشقمان به آسمان‌ها پر کشیده بودند، لاله‌های سرخمان پرپر شده بودند. اشک چشم کفامان را نمی‌داد و خون دل می‌ریختیم از چشمانمان، تا کبوتران شکسته بالمان تیمار شوند. هر لحظه به یاد آن‌ها که پر کشیده بودند فاتحه می‌خواندیم و آرزوی صبر می‌کردیم برای همسرانمان، هم‌سفرانمان و خانواده‌هایشان. دل خوش کرده بودیم که خدا آن‌ها را دوست داشته و حتماً بیشتر دوست داشته که انتخابشان کرده است و در حال نماز پشت مقام ابراهیم به سوی او پر کشیده‌اند.

بالاخره روز موعود فرا رسید؛ هشتم ذی‌الحجه، سی‌ویکم شهریورماه (آغاز جنگ تحمیلی) و ما سفیدپوش راهی عرفات شدیم.

عرفات سرزمین شناخت، شناخت خود و سپس خدای خود. تمرین دل‌کندن می‌کردیم، اول از شهر و کشورمان و حالا از وسایل و حتی سوغات عزیزانمان.



عرفات، شهری که فقط یک شب در سال روشن است و زمین آن شاهد نجوهای شبانه و عاشقانه بسیاری از مقربین در گاهش بوده است؛ شهری در کنار جبل الرحمه.

جا گرفتن در چادرهای عرفات، آب سرد، کولر و خوراکی‌ها، خودش داستانی بود که به لطف حاج آقا طباطبایی و حاج آقا طاهری، آب در دل هایمان تکان نخورد؛ هم فال بود و هم تماشا.

تحمل گرما و پشه‌ها و غنیمت شمردن لحظه‌ها... و فقط یک فکر خیلی آزارمان می‌داد؛ صحنه نهم ذی‌الحجه، دعای عرفه، دعای عرفه امام حسین (ع) و آغاز سفر بی‌پایانش، حسین، حسین فاطمه، حسین علی (ع)، حسین محمد (ص)، عزیز دردانه پیامبر (ص)، که با تولدش گریست.

به لطف خودش شب را با زمزمه‌های عاجزانه و عاشقانه گذراندیم و صبح برای برائت از مشرکین راهی شدیم. چقدر به یاد محمد جهان‌آرا افتاده بودم و چقدر جای شهیدایمان در عرفات خالی بود.

با دعای توسل مداحان عزیز کاروانمان توسل جستیم به چهارده معصوم و طلب مغفرت برای کبوتران پرکشیده‌مان و باز تکرار آنچه می‌خواستیم برای خود و ملتسمین دعا و تمام کسانی که دوست داشتند جای ما باشند و خواستیم زندگی سالم مادی و معنوی و دنیوی و اخروی را.

و حالا در بعدازظهر ذی‌الحجه، عرفات، آغاز دعای عرفه را، می‌شنویم ناباورانه؛ این ما هستیم در سرزمین عرفات که گام نهاده‌ایم جای گام اولیاء خدا، جای گام امام حسین (ع).

فقط سکوت می‌تواند تلاطم قلب‌هایمان را و باران اشک‌هایمان را تسلی دهد و صحنه بعدی نمایش مشعر الحرام است؛ برای زنان وقوف کوتاه و عبور، برای مردان وقوف تا اذان صبح.

می‌رسیم به منا، سرزمین آرزوها. حالا شاید کمی بهتر بدانیم که چه خواهیم از او، زنان کاروان پشت سر آقای طاهری بیرق به دست پیش می‌رویم برای رمی، رمی جمرات، ابراهیم، شیطان، اسماعیل، هاجر. می‌خواهیم ابراهیم شویم و دور کنیم شیطان را از خود و زندگی خود تا آخر عمر. از میان چادرها می‌گذریم و می‌رسیم، هفت سنگ آماده نشانه‌گیری و به لطف خودش از پس این نیز برمی‌آییم و منتظر می‌مانیم تا مردان پس از نماز صبح، پیاده خود را برسانند. سفره صبحانه را می‌چینیم و منتظر خدا را شکر آن‌ها نیز می‌رسند؛ صبحانه می‌خورند و راهی می‌شوند، سنگ‌به‌دست و با یاری‌اش پیروزمندان باز می‌گردند.

وای خدایا... چه خبر شده؟ باور کردنی نیست! نمی‌دانیم چه شده... خبرها خیلی ناگوار است... (فاجعه منا) اشک، انتظار، دعا و نیایش و درخواست عاجزانه... صدای آژیر آمبولانس‌ها و هلی‌کوپترها...

قلب رهبری به درد می‌آید و ایران سه روز سیاه‌پوش و عزای عمومی. این بار کبوتران عاشقمان با لباس احرام پر کشیده‌اند... خدایا، راضی هستیم به رضایت، اینجا، منا، پرکشیدن و بی‌خبر از عزیزانمان، انا لله و انا الیه راجعون.

با دل شکسته و چشمی اشک‌بار باید صحنه بعدی را به انتظار بنشینیم و آن خبر قربانی از قربانگاه است و انجام تقصیر.

عید قربان شده ولی باز هم گریانیم؛ می‌بوسیم و تبریک می‌گوییم به همدیگر حاجی‌شدنمان را و کبوترانمان خود قربانی شده‌اند.

ولی داغ عزیزانمان بر دل‌مان است. یازدهم و دوازدهم ذی‌الحجه نیز رمی جمرات با تشویب و نگرانی و به لطف ذکر «یا حفیظ و یا علیم» به درستی به پایان می‌رسد. با اذان ظهر، منا را به سمت هتل ترک می‌کنیم. ذکرمان حالا «سبحان الله و الحمد لله و شکر الله» است. همه دست به دست هم داده‌اند تا ما این مسیر گرم را تا هتل طی کنیم.

می‌رسیم به هتل و تلویزیون و صحنه‌های منا، که طاقتمان را از دست می‌دهیم. تمام خانواده‌ها و آشنایان نگران شده‌اند و به سختی تماس می‌گیرند و خدا را شکر می‌کنیم که سالم هستیم و آماده می‌شویم برای ادامه مناسب حج؛ حج که از فروع دین است و در خود همه چیز دارد، نماز، خمس، توحید، عدل و ... دعا، نیایش و ... واجب بر هر مسلمان.

با تلاش و همراهی مسئولان کاروان و روحانیون موفق به انجام دادن آن‌ها می‌شویم و حالا ما مانده‌ایم و لحظات باقی‌مانده سفر و غنیمت شمردن آن.

ساک‌ها را تحویل داده‌ایم و این جلسه آخر و ختم قرآن است و دور هم جمع شده‌ایم تا به طواف وداع برویم و از او بخوایم طواف آخر عمرمان نباشد، ان‌شاءالله.

یک آرزو؛ ای کاش موقع پوشیدن لباس احرام پدران و مادرانمان کنارمان بودند تا مثل همیشه ذوق کنند از دیدنمان و خوشا به سعادت کسانی که در کنار پدر و مادر این سفر معنوی را می‌گذرانند.

یک لحظه شیرین سفرمان: مسجد شیعیان مدینه که به لطف مسئولان موفق به اداء نماز در آنجا شدیم و حظ کردیم از آذانش «شهد ان لا اله الا الله... اشهد ان محمد رسول الله... اشهد ان علی ولی الله...»

و یک خواهش: سیزده رجب هر سال به شکرانه

سفر حجامان، مولودی باشکوهی برای حضرت امیرالمؤمنین(ع) بگیریم. این سفر با تمام خوبی‌هایش، غذاهایش، آسانسورهایش، میوه‌هایش و حتی سختی‌هایش، سرفه‌هایش و غرزدن‌هایمان به پایان رسید. بیایید بهترین خاطرات را از هم به خانه و دیارمان ببریم و در تمام دعاهايمان هم‌سفرانمان را یاد کنیم.

ضمن حلالیت طلبیدن از همه شما عزیزان، از درگاه باری تعالی سلامتی، عزت، موفقیت در دنیا و همه حسنات را در دنیا و آخرت برای شما و خانواده محترمتان مسئلت دارم.

شهریور و مهر سال ۱۳۹۴
مکه مکرمه

تجربه‌ها و روش‌های موفق تدریس

معلمان ادبیات منطقه ۱۴

جوهر مؤذنی

اشاره

با اینکه من دکترایم را هم گرفته بودم و ایشان بعد از ده سال مرا می‌دیدند اما هنوز آن ارتباط و نقش تربیتی و مدیریتی خود را نسبت به من حفظ کرده بودند.

به من گفتند: بعد از اینکه موهبت را کوتاه کردی، بیا دبیرستان. وقتی رفتم، گفتند: می‌خواهم یک هفته این دبیرستان را به تو بسپارم و شما آن را مدیریت کنید. من هم در مقابل ایشان که یک علامه بود چیزی نمی‌توانستم بگویم جز اینکه بپذیرم.

حالا من این مثال را می‌زنم که بابی را باز کرده باشم. حتماً همکاران شنیده‌اند که ما یک میرنوروزی داشته‌ایم که حافظ هم به آن اشاره می‌کند:

«سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی/ که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی»

ظاهراً وقتی نوروز می‌رسیده، پادشاه چند روزی از مسئولیت کناره می‌گرفته و کسی را برای تفنن و تفریح می‌آورده‌اند که کار پادشاهی را می‌کرده و دستوراتی می‌داده که جنبه تفریح و تمشیر داشته است. به هر حال، دکتر فیاض‌بخش می‌گوید که آن علامه بزرگوار به من گفت: سؤالی از تو دارم؛ به نظر شما سطل آشغال مدرسه کجا باید باشد؟ خوب، در نظر اول این سؤال پرتی است اما هر عنصری به‌عنوان سازه‌ای پنهان می‌تواند در تدریس مؤثر باشد. ممکن است ما جزئی‌ترین و بیش‌یا افتاده‌ترین مسائل را نبینیم و به راحتی از کنار آن‌ها رد شویم و این سؤال تکانه بزرگی برای من بود که عجب!! گاهی وقت‌ها بعضی چیزها از دید ما

گرفتند و آرام‌آرام به استان‌های دیگر رسیدند و الحمدلله راه‌وردهای خیلی خوبی هم داشتند.

گاه می‌دیدم که این دبیرستان‌ها از ظرفیت فارغ‌التحصیلان خود نیز استفاده می‌کنند. این روشی بسیار خوب و مناسب است که دانش‌آموزان پایه دوازدهم یا پیش‌دانشگاهی را به یکی از بچه‌هایی که با موفقیت فارغ‌التحصیل شده‌اند گره می‌زنند و این فارغ‌التحصیلان تجربه‌های توفیق خود را به نسل بعدی منتقل می‌کنند. حتی بعضی از این دبیرستان‌ها جایگاهی هم برای فارغ‌التحصیلان در مدرسه قائل شده‌اند؛ مثلاً برای ایجاد این ارتباط یک اتاق را به آن‌ها اختصاص داده‌اند. شاید بد نباشد خاطره‌ای را در این باره برایتان تعریف کنم. خدایش رحمت کند مرحوم علامه کرباسچی را که در آن روزگار عهده‌دار مدارس علوی بودند. شاید بعضی از همکاران شیوه‌های کار این شخصیت بزرگوار را در مدارس دیده باشند. یکی از شاگردانشان، آقای دکتر فیاض‌بخش، که از چهره‌های علمی کشور است می‌گفت: من برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفته بودم اما همچنان با ایشان (علامه کرباسچی) ارتباط داشتم. (ارتباط در آن روزگار در حد نامه‌نگاری بود) می‌گفت وقتی من به ایران برگشتم، علامه کرباسچی مرا به دبیرستان دعوت کردند؛ در حالی که ده سال از زمانی که من دانش‌آموز آن مدرسه بودم، می‌گذشت. ایشان در بدو ورود نگاهی به من انداخت و گفت: موهبت بلند است. برو کوتاهش کن.

در نشست‌های قبلی مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ویژگی‌های معلم ادبیات ترازمند و عوامل تدریس مطلوب و نامطلوب مورد بررسی استادان، کارشناسان و معلمان زبان و ادبیات فارسی قرار گرفت. این بار به دبیرستان فرهنگ منطقه ۱۴ تهران رفتیم تا تجارب و روش‌های موفق تدریس معلمان ادبیات این منطقه را در اختیار شما بگذاریم. در این نشست، سردبیر مجله با آقای دکتر محمود حسنی، مدیر مدرسه فرهنگ درباره فعالیت‌های این مرکز آموزشی گفت‌وگو کردند.

سپس معلمان ادبیات درباره کتاب‌های درسی تازه تألیف کردند که آقای دکتر محمدرضا سنگری به آن‌ها پاسخ دادند اما چون این سؤال‌ها خارج از موضوع نشست بودند، حذف شده‌اند. در ادامه، دبیران تجربه‌ها و روش‌های تدریس خود را توضیح دادند. گزارش این نشست و سخنان دلچسب و شنیدنی حاضران را می‌خوانید.

●●● دکتر محمدرضا سنگری:

ابتدا از حضور همه شما عزیزان، همکاران ارجمند و دوستان گرامی و بزرگواری که لطف کرده و در این جمع دوستانه حضور یافته‌اید، صمیمانه تشکر می‌کنم.

در بدایت شکل‌گیری دبیرستان‌های فرهنگ، زمانی که دکتر حداد عادل نخستین دبیرستان فرهنگ را شکل داد، من هم بودم و تدریس می‌کردم، بعدها دبیرستان‌های فرهنگ در مناطق مختلف تهران شکل

خارج می‌شوند، در حالی که اتفاقاً آن‌ها هم نقش تربیتی زیادی دارند و ممکن است ما اصلاً آن‌ها را نبینیم. بیست سال پیش من مقاله‌ای نوشتم با عنوان «نقش تربیتی معاون مدرسه» که آن وقت‌ها به او «ناظم»

بهره‌گیری می‌کنید و آیا آماری دارید از اینکه چند درصد از بچه‌هایی که از اینجا فارغ‌التحصیل می‌شوند، به رشته ادبیات می‌روند؟ حالا رشته‌های مختلف علوم انسانی هم هست. آیا درصد روشن و مشخصی پیش رویتان هست؟

تأثیرگذاری زیادی دارند. حتی بعضی از حرف‌های بچه‌ها را که ممکن است نتوانند با ما در میان بگذارند، از زبان این‌ها می‌شنویم. درباره اینکه چند درصد از دانش‌آموزان مدرسه ما رشته ادبیات را دوست دارند،



گاهی یک معلم دانش کافی دارد اما چون روش تدریس مناسبی ندارد، در تدریس موفق نیست

می‌گفتند. اینکه ناظم و یا حتی فرآش مدرسه چه تأثیری می‌توانند داشته باشند. آن روزها ما به فرآش می‌گفتیم «بابای مدرسه»، ممکن است نقش تربیتی این اشخاص دیده نشود اما اتفاقاً این‌ها هم تأثیر گذارند. به‌طور کلی، هر عنصری می‌تواند در تدریس تأثیر گذار باشد. هر چیزی به‌عنوان یک سازه پنهان در شکل‌دهی رفتارهای ما می‌تواند مؤثر باشد. نور یا حتی باران و ... می‌توانند در رفتارهای ما تأثیر گذار باشند.

زمان، مکان، جغرافیا، موقعیت، اتمسفر یا فضا، جنسیت، خود مخاطب، نوع متن، خود معلم، صدای معلم، چهره معلم و ... از عناصر تأثیر گذار در تدریس معلم‌اند که در شماره‌های قبلی مجله هم به آن‌ها پرداخته‌ایم. امروز بیشتر می‌خواهیم درباره تجربه‌ها و روش‌های تدریس صحبت کنیم، اما قبل از آن می‌خواهیم دو پرسش را با آقای دکتر حسنی، مدیریت محترم مدرسه فرهنگ مطرح کنیم. آیا شما از ظرفیت دانش‌آموزانی که فارغ‌التحصیل شده‌اند،

باید عرض کنم که علاقه بچه‌های ما به رشته ادبیات زیاد است اما تعدادی که موفق شده‌اند این رشته را ادامه بدهند، ۱۵ تا ۲۰ درصد بیشتر نیستند. هر هفته با بچه‌های یازدهم یک ساعت جلسه دارم. خودم از بچه‌ها می‌خواهم که مثلاً برای هفته آینده روی یک برگه کاغذ، ۱۰ رشته اولی را که مایل‌اند در دانشگاه در آن‌ها ادامه تحصیل بدهند، بنویسند و به من بدهند که من روی همان رشته‌ها برنامه‌ریزی کنم. ما دو مشاور هم در مدرسه داریم: مشاور آموزشی و مشاور خانوادگی، که هم به بچه‌ها درباره درس‌ها مشاوره می‌دهند و هم به خانواده‌ها که نمی‌دانند با دانش‌آموزان سال دوازدهم خود چه رفتاری داشته باشند. طرحی که خودم ابداع کرده‌ام این است که دانش‌آموزان سال دوازدهم هر روز در مدرسه مطالعه داشته باشند. آن‌ها بعدازظهرها تا ساعت ۸ شب مطالعه می‌کنند. بچه‌های سال یازدهم را هم از همین حالا به مطالعه علاقه‌مند می‌کنیم تا وقتی به پایه دوازدهم رسیدند، مطالعه کردن را یاد گرفته باشند. بعدازظهر روزهای شنبه سه هدف را

●● دکتر محمود حسنی

دکترای مدیریت آموزشی و مدیر دبیرستان فرهنگ منطقه ۱۴:

بچه‌های سال‌های گذشته، خیلی‌هایشان در رشته‌های دیگری درس خوانده‌اند اما سال گذشته از دو نفر از دانش‌آموزان که وارد دانشگاه شده‌اند، خواستیم که بعضی از روزها که دانشگاه نمی‌روند، به مدرسه بیایند و در کنار بچه‌ها باشند. البته درسی برایشان نگذاشتیم که بروند سر کلاس و تدریس کنند اما بعدازظهرها که دانش‌آموزان مدرسه در پانسیون مطالعاتی خود هستند، کارهایی را که خودشان در سال‌های قبل انجام داده‌اند و راه‌هایی را که رفته‌اند و به نتیجه رسیده‌اند، با بچه‌های مدرسه در میان می‌گذارند و با توجه به نزدیک بودن سن و سالشان به همدیگر،

پیش برده‌ایم: یکی اینکه بچه‌ها روش‌های درست مطالعه کردن را یاد بگیرند؛ دوم، روش تندخوانی را بیاموزند و سوم در کلاس‌های تست‌زنی شرکت کنند تا به تست زدن مسلط شوند. این سه هدف را برای بچه‌های پایهٔ یازدهم دنبال کرده‌ایم که در سال دوازدهم با مشکلات زیادی روبه‌رو نباشند.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

سپاسگزارم. همهٔ این‌ها مقدمه‌ای بود برای اینکه زمینه‌ای را فراهم کنیم تا از این فرصت که در محضر همکاران و دوستان عزیز و معلمان بزرگوار هستیم، بهره‌گیری کنیم. اگر تجربهٔ خاص در آموزش و تدریس متون درسی ادبیات یا دروس و یا دستور زبان فارسی دارید یا الگوها و روش‌هایی بوده است که در آن‌ها توفیق داشته‌اید، بازگو فرمایید. امیدوارم ثمرات این جلسه تأثیرات خوبی بر روند آموزشی دانش‌آموزان داشته باشد. همچنین، از جناب آقای منتهایی و سرکار خانم ماسی، مسئول متوسطهٔ منطقهٔ ۱۴، و سرکار خانم فاطمه مقصدی، معاون پژوهشی منطقهٔ ۱۴، و دبیران محترم ادبیات دبیرستان فرهنگ و سایر دبیرستان‌های این منطقه که در اینجا حضور دارند تقدیر و تشکر می‌کنم.

ان‌شاءالله بتوانیم از تجربه‌های آموزشی همه شما عزیزان استفاده کنیم.

بحث ما بر سر کتاب‌های درسی ادبیات است که در روزهای اخیر موج‌هایی را برانگیخت و به بحث‌های روشی بسیاری دامن زد. چون ما عمدتاً دربارهٔ مسائل دانشی صحبت کرده‌ایم تا روشی. دلیل این امر هم آن است که در حوزهٔ روش، مقالات هم اندک‌یاباند و بهتر است به روش هم به اندازهٔ دانش بپردازیم و عنایت و توجه داشته باشیم.

گاهی یک معلم دانش کافی دارد اما چون روش تدریس مناسبی ندارد، در تدریس موفق نیست. البته این به معنای فروداشت دانش نیست. دانش هم در جای خود بسیار مهم است اما به تنهایی کافی نیست. از دوستان بزرگوار تقاضا می‌کنم فرمایید که برای عرضه کردن متن درس از چه روش‌هایی می‌توانیم استفاده کنیم تا

تدریس موفق داشته باشیم.

●● شیرین علی‌پور

دبیر ادبیات مدرسهٔ بشارت منطقهٔ ۱۴:

دبیر ادبیات باید قبل از عرضه کردن متن درس ادبیات، دانش‌آموزان را از قبل شناسایی کرده باشد و تشخیص بدهد که کدام دانش‌آموز برای خواندن متن حماسی مناسب است یا کدام یک توانایی خواندن متن تعلیمی را دارد یا مثلاً کدام دانش‌آموز بهتر می‌تواند داستان را بخواند و از قبل به او بگوید که فلان متن یا فلان درس را مطالعه کند و سپس در کلاس ارائه بدهد. اینکه از قبل به دانش‌آموزان بگوییم که مثلاً در جلسهٔ بعد می‌خواهیم چه درسی را مطرح کنیم و اگر آن درس دربارهٔ یک شاعر است دیوانش را به کلاس بیاوریم که بچه‌ها از نزدیک آن را ببینند، لمس کنند و ورق بزنند، می‌تواند جاذبه ایجاد کند. مثلاً گلستان سعدی را خودمان به داخل کلاس ببریم و دیگر او را به فضای مجازی ارجاع ندهیم. بنابراین، معرفی نویسنده از قبل می‌تواند بسیار مؤثر باشد؛ همین‌طور، استفاده از دانش‌آموزانی که می‌توانند به خوبی از عهدهٔ خواندن متن مورد نظر برآیند. این شیوهٔ کار من در تدریس است؛ چون اگر دانش‌آموزان ضعیف بخواهند متنی را بخوانند، به نتیجهٔ لازم نمی‌رسیم. بنابراین، من از قبل دانش‌آموزی را که می‌تواند آن متن را بهتر بخواند، شناسایی و تعیین می‌کنم. در غیر این صورت هم وقت کلاس هدر می‌رود و هم جذابیت کار کم می‌شود. من با شناختی که از دانش‌آموزانم دارم، می‌دانم که کدام یک از آن‌ها چه متنی را بهتر می‌توانند بخوانند. با توجه به این شناخت، متن متناسب با استعداد و توانایی آن دانش‌آموز را به او می‌دهم و از همان اول سال معلوم است که کدام دانش‌آموز چه درسی را باید بخواند و در کلاس ارائه بدهد. البته من فقط به خواندن توجه نمی‌کنم بلکه درک مطلب هم مهم است؛ البته اگر دانش‌آموز از عهدهٔ آن برآید. گاهی از موسیقی و آهنگ‌های خوانندگان مجازی هم که شعر کتاب درسی را خوانده باشند، استفاده می‌کنم؛ چون خود دانش‌آموزان هم می‌گویند که با این روش بهتر می‌توانند آن شعر را حفظ کنند و یاد بگیرند. در این

میان، خود معلم باید خوانندگان خوب را به دانش‌آموز معرفی کند، چون ممکن است دانش‌آموزان یا فراتر بگذارد و خوانندهٔ مناسبی را پیدا نکند. البته اشعار کتاب را اغلب خوانندگان شناخته شده و کلاسیک و مجاز خوانده‌اند.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

از دبیران محترمی که در اینجا حاضرند، تقاضا می‌کنم اگر روش‌های تدریس متفاوتی دارند و از اصل غافلگیری و آشنایی‌زدایی بهره برده‌اند، بفرمایند.

●● معصومه جلیلی

دبیر ادبیات مدرسهٔ بشارت منطقهٔ ۱۴:

دانش‌آموزان من می‌توانند خودشان متن درس را بخوانند و در کلاس توضیح بدهند. حتی در اشعار هم می‌توانند این کار را انجام دهند، مثلاً درس‌هایی که برایشان قابل فهم‌تر است، مانند درس بوی جوی مولیان در پایهٔ دوازدهم را خودشان در کلاس به‌طور کامل بخوانند و برای هم‌کلاسی‌هایشان توضیح بدهند؛ حتی بدون اینکه از کتاب استفاده کنند یا مثلاً درس «قصهٔ عینکم» در پیش‌دانشگاهی و یا آخرین درس از آلفونس دودو را بچه‌ها می‌خوانند و بدون استفاده از کتاب در کلاس ارائه می‌دهند. با جزئیات کامل هم توضیح می‌دهند و حتی از دوستانشان می‌خواهند که به کتاب نگاه کنید و ببینند که جایی از درس مانده که برایشان توضیح نداده باشند. روش کار من به این صورت است که یکی از دانش‌آموزان درس را دقیق می‌خواند و به‌طور کامل توضیح می‌دهد. سپس، اگر دانش‌آموزان سؤالی داشته باشند، آن را از دانش‌آموز مورد نظر می‌پرسند. در پیش‌دانشگاهی هم من همیشه همین کار را انجام می‌دهم؛ مثلاً در تدریس داستان کاوه و ضحاک، اول شخصیت‌ها را روی تختهٔ کلاس می‌نویسم و معرفی می‌کنم و سپس، وارد درس می‌شوم. زمانی هم شروع به تدریس می‌کنم که مطمئن باشم بچه‌ها کاملاً آماده‌اند. مثلاً با شخصیت فریدون کاملاً آشنا شده‌اند و ضحاک را می‌شناسند. در مورد اشعار خیلی طولانی همیشه همین

کار را انجام می‌دهم.

●● نصراله کیا

دبیر ادبیات دبیرستان فروغ شهادت
منطقه ۱۴:

بعضی از متون، انگیزه و علاقه لازم برای بهتر گوش کردن و یادگیری بهتر درس را به دانش آموز می‌دهند. معلم می‌تواند از ظرفیت این متون بهره ببرد و کاری کند که بچه‌ها با علاقه بیشتری به درس توجه کنند؛ مثلاً درس «مواج سند» دکتر مهدی حمیدی را که می‌خواهم آموزش بدهم، فقط به همان درس اکتفا نمی‌کنم. ابتدا چند بیت شعر می‌خوانم و از تاریخ مغول و کتاب عطا ملک جوینی مباحثی را که برای بچه‌ها جذاب است، مطرح می‌کنم تا آن‌ها هم حسی پیدا کنند و با اشتیاق بیشتری به درس توجه کنند. حتی گاهی ابیات محذوفی از درس را هم برایشان می‌خوانم، یا مثلاً در درس تاریخ بیهقی مطالبی را درباره سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی مطرح می‌کنم که برایشان جالب توجه است و مقدماتی را مطرح می‌کنم که برای بچه‌ها ایجاد انگیزه کند. سپس درس را شروع می‌کنم.

●● فاطمه قاسمی مقدم

دبیر ادبیات هنرستان نمونه دولتی
آسیه منطقه ۱۴:

ای کاش در کتاب‌های درسی وقتی ابیاتی از شعری حذف می‌شود، برای رعایت امانت، حذف شده‌ها را به طریقی مشخص کنند اما چون در حال حاضر این کار انجام نمی‌گیرد، معلم به روش‌هایی چون با تغییر لحن یا توضیح دادن ابیات محذوف را به دانش آموزان اطلاع می‌دهد؛ وگرنه ممکن است دچار اشتباه شوند. نکته دیگر اینکه در شعر «دماوندیه»، ابتدا کلیت شعر را برای دانش آموزان توضیح می‌دهم تا نقشه داستان در ذهن آن‌ها ترسیم شود. هدف از این کار تأکید بر مفهوم ابیات جهت درک بیشتر دانش آموزان و کمک به آن‌ها برای پاسخ دادن به سؤالات کنکوری است. بعد از توضیحات کلی، بیت به بیت را برای دانش آموزان توضیح می‌دهم.

کشیدند و گفتند حالا قلۀ این کوه‌ها را مشخص کنید. بعد کارورز یک کوه بزرگ‌تر کشید. بچه‌ها از این روش خیلی خوششان آمده بود و در ذهنشان هم ماندگار شد. با اینکه آن کارورز اولین بار بود که آن درس را تدریس می‌کرد، کارش برای دانش آموزان جذاب بود و توجه و علاقه و تمرکز آن‌ها را بالا برده بود.

●● دکتر حسن نادرخانی

دبیر ادبیات دبیرستان نمونه دکتر
حسابی منطقه ۱۴:

روش گشتالتی را که همکاران درباره یک درس عنوان کردند من به‌صورت کلی درباره درس ادبیات مطالبی را می‌گویم که هم در آزمون‌های تشریحی و هم در کنکور مبتلا به دانش آموزان هست.

اصل کار این است که دانش آموز با علاقه و هیجان و انگیزه درس ادبیات را فراگیرد. دوم اینکه من روش معکوس را در تدریس اجرا می‌کنم؛ یعنی وقتی اهداف کلی درس مثل املا و معنی واژه و تاریخ ادبیات و دستور و آرایه و مفهوم را برای دانش آموزان ترسیم می‌کنم و وقتی درسی را می‌خواهم شروع کنم، دانش آموزان خودشان باید اهداف درس را استخراج کنند و مثلاً تشخیص بدهند که علاوه بر واژه‌های پایان کتاب، چه واژه‌هایی از جهت معنایی اهمیت دارند. معمولاً قبل از آمدن به کلاس، دانش آموزان کار استخراج اهداف درس را انجام می‌دهند؛ همچنین تشخیص واژه‌هایی را که از جهت املائی اهمیت دارند. اینکه چه مباحثی از نظر دستوری دارای اهمیت‌اند. با توجه به آموخته‌های قبلی‌شان تشخیص می‌دهند که چرا روی فلان کلمه یا فلان جمله مکث شده و چرا دبیر بیشتر به آن مباحث پرداخته است؛ همین‌طور لحن و طریقه خواندن متن یا شعر. من با همان روش گشتالتی به دانش آموزان می‌گویم که تمام شاعران و نویسندگان می‌خواهند این مفاهیم را بیان کنند. این مفاهیم یا اخلاقی هستند یا عارفانه و عاشقانه و یا حماسی و یا توصیف‌اند که موضوع آن‌ها می‌تواند طبیعت یا جوانی و ... باشد. برای این مفاهیم مثال‌هایی را نیز مطرح می‌کنم و به دانش آموزان می‌گویم که

این کار برای پرسش‌های کلاسی و آزمون گرفتن از دانش آموزان هم کمک‌کننده است؛ چون سبب می‌شود مطلب را درک کنند و در نتیجه بهتر به سؤالات پاسخ دهند. در همین درس دماوندیه که به‌عنوان مثال عرض کردم، کوه دماوند را هم خیلی ساده طراحی می‌کنم.

اما همین طرح ساده باعث می‌شود که مطلب بهتر در ذهن دانش آموز جای بگیرد. حتی بعضی دانش آموزان موقع معنی کردن بیت‌های شعر، طرح کوه را هم مثل من نقاشی می‌کنند. این نشان می‌دهد که کاملاً متوجه مفاهیم و آرایه‌های شعری شده‌اند و این مفاهیم به خوبی در ذهنشان ماندگار شده است.

من لپ‌تاپ هم سر کلاس می‌برم؛ پی‌دی اف کتاب را روی تخته پخش می‌کنم و زیر ابیات خط می‌کشم و آرایه‌ها را می‌نویسم و توضیح می‌دهم. تمرکز دانش آموزان با این روش بالاتر می‌رود.

●● شیرین علی پور:

من در مبحث آرایه‌ها به بچه‌ها گفتم که شما را گروه‌بندی می‌کنم. این کار را در پایه دوازدهم انسانی انجام دادم؛ مثلاً برای آرایه تشبیه پنج نفر را انتخاب کردم و گفتم در درس نی‌نامه، توضیح آرایه تشبیه و پیدا کردن آرایه‌های تشبیه با شما. من دیگر خودم درباره تشبیه هیچ توضیحی نمی‌دهم و دانش آموزان که از قبل با آرایه تشبیه آشنا شده‌اند، این بخش از تدریس را به عهده می‌گیرند. به پنج نفر دیگر استعاره مکنیه یا مصرحه را محول می‌کنم. البته این طور نیست که همیشه تشبیه با آن ۵ نفر اول باشد. به‌صورت چرخشی در درس‌های بعدی تغییر می‌کند و مثلاً کسانی که قبلاً تشبیه را تدریس کرده‌اند، حالا استعاره را تدریس می‌کنند یا مثلاً مجاز را به عهده می‌گیرند. درباره درس دماوندیه که همکارمان فرمودند، می‌خواستم یک تجربه را بیان کنم. من در کلاس کارورز داشتم. کارورز در تدریس دماوندیه از بچه‌ها سؤال کرد: کدام یک از شما بهتر نقاشی می‌کشید؟ بچه‌ها هم دانش آموزانی را که بهتر نقاشی می‌کشیدند، معرفی کردند. بعد روی تخته سه تا کوه

بعضی اشعار ترکیبی از این مفاهیم هستند. بعد به آن‌ها فرصت می‌دهم؛ مثلاً دو هفته، ابیاتی را می‌دهم و از آن‌ها می‌خواهم که در طول مدت تعیین شده، تشخیص بدهند که آن ابیات چه مفاهیمی را بیان می‌کنند. و اینکه عاشقانه یا عارفانه و ... هستند ... آن‌ها بعد از تشخیص دادن این مفاهیم باید این نکته را هم مشخص کنند که مثلاً اگر شعری عاشقانه است، چه حرف عاشقانه‌ای را مطرح می‌کند یا اگر اخلاقی است، کدام نکته اخلاقی را بیان می‌کند. گاهی دانش‌آموزی به اشتباه بیتی را که مثلاً مفهوم عارفانه دارد، به‌صورت اخلاقی معنی می‌کند. وقتی دلیلش را می‌پرسم و دانش‌آموز آن بیت را می‌خواند، متوجه می‌شوم که اصلاً آن بیت را اشتباه خوانده و به همین سبب مفهوم را اشتباه متوجه شده است. به تدریج که مفهوم بیت را در می‌یابند، متوجه ارتباط زنجیره‌وار کلمات بیت و در نتیجه آرایه‌های نهفته در بیت هم می‌شوند. لذت‌بخش‌ترین کار برای دانش‌آموزان من همین است که آن‌ها (حتی داوطلبانه) پیدا کردن این مباحث را قبل از تدریس به‌عهده بگیرند. من دو سه هزار بیت به‌صورت نمونه در اختیار دانش‌آموزان می‌گذارم و از آن‌ها می‌خواهم ارتباط بین ابیاتی را که در درس کتاب است با ابیاتی که خود به آن‌ها داده‌ام، پیدا کنند. این ارتباط که آن را به‌صورت زنجیره بین آموخته‌هایشان و درس‌های کتاب پیدا می‌کنند، باعث می‌شود که از درس ادبیات لذت ببرند. آن‌ها به‌خوبی درمی‌یابند که وقتی آزمون دارند، چه مواردی را باید بخوانند. این کار باعث شده که حتی روی شعری که روی دیوار یا پشت یک ماشین هم می‌بینند، کنج‌جوی کنند و بیایند سرکلاس و درباره مفاهیم آن صحبت کنند.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

روش تدریس شما به‌گونه‌ای مفهوم‌محور است و حرکت از کل به سمت جزء و دادن تصویر کلی از یک متن و فهم جایگاه متن در مجموعه ادبیات و گونه‌شناسی متن است. این کار مستلزم حوصله و صرف وقت زیادی است که باعث توسعه ذهنی دانش‌آموزان هم می‌شود.

●● اکرم بیگلری

دبیر ادبیات منطقه ۱۴:

من در کلاس ابتدا به دنبال استعدادهای دانش‌آموزانم هستم؛ اینکه آیا شاعرند و ... به استعدادهای آن‌ها خیلی اهمیت می‌دهم. اگر دانش‌آموزی شاعر است، به او فرصت می‌دهم که شعرش را در کلاس بخواند هنگام تدریس هم آرایه‌ها را روی شعر آن دانش‌آموز اجرا می‌کنم. سپس، به دنبال تدریس خودم می‌روم.

معمولاً بچه‌ها از این موضوع خیلی استقبال می‌کنند. اگر دانش‌آموزی خط خوبی دارد، از او می‌خواهم با خط زیبایی بیتی را که من می‌خواهم روی تخته بنویسد. این قدرانی از استعداد دانش‌آموزان خیلی در تدریس من مؤثر بوده است. معمولاً از دانش‌آموزان می‌خواهم که ادامه داستان یا شعر کتاب را به میزان دو سطر بنویسند و به مفاهیم اشاره کنند و به آن شکلی که خودشان دلشان می‌خواهد، مطلب را ادامه دهند. مثلاً در درس رستم و سهراب، اغلب بچه‌ها دلشان نمی‌خواهد سهراب بمیرد. بعضی از آن‌ها دوست دارند سهراب فرار کند یا با پدرش آشتی کند و ... نکته بعدی این است که بعضی از دانش‌آموزان به دنبال خواندن کتاب‌های نویسندگان غیرایرانی هستند. گویی کتاب‌های جدید نیازهای دانش‌آموزان ما را برطرف نمی‌کنند و جذابیت لازم را برای دانش‌آموزان ندارند. بسیاری از دانش‌آموزان در خواندن ضعیف‌اند و به همین دلیل مفاهیم را به‌خوبی درک نمی‌کنند.

●● مریم معینی

دبیر ادبیات دبیرستان‌های منطقه ۱۴:

می‌خواهم درباره متوسطه اول نکته‌ای را مطرح کنم. معمولاً در کتاب درسی مطالبی را درباره گروه اسمی می‌گویند و در تمرین‌ها جمله‌هایی می‌دهد و این باعث می‌شود که دانش‌آموز نتواند به تمرین‌ها پاسخ بدهد یا کتاب درباره نقش عطف و واو عطفی که در گروه اسمی هست، اینکه نقش آن چیست و آیا جزء هسته محسوب می‌شود یا جزء وابسته‌ها در نظر گرفته می‌شود، چیزی نگفته اما در عین حال تمرینش را داده است. واقعیت این است که در تدریس چه بگوییم

و چه نگوییم به اشکال برمی‌خوریم؛ اگر نگوییم که تمرین قابل پاسخ دادن نخواهد بود. اگر هم بخواهیم بگوییم، زمان با توجه به تنوع و حجم مطالب کتاب کافی نیست. بنابراین، توصیه من به مؤلفان کتاب درسی این است که تمرین کتاب در حدی باشد که در درس گفته شده است. در بحث روش‌های تدریس مثلاً در درس دستور و مبحث گروه‌های اسمی، من از دانش‌آموزان می‌خواهم که ابتدا اجزای جمله را مشخص کنند و بعد از آن، هسته و وابسته را. سپس، به آن‌ها می‌گویم که مثلاً کلمه‌ای که اسمی است می‌تواند یک گروه اسمی باشد یا مثلاً در آرایه‌های ادبی گاهی اوقات از تصویر استفاده می‌کنم؛ مخصوصاً در تشبیه مرکب، و همیشه سعی می‌کنم نمونه‌هایی خارج از کتاب برای بچه‌ها سرکلاس ببرم. در تدریس بعضی اشعار و ابیات هم به‌عنوان مثال در بیت: «سر از البرز بر زد قرص خورشید

چو خون آلوده دزدی سر ز مگمن»

کوه البرز و همین‌طور خورشید در حال طلوع را به‌صورت ساده روی تخته می‌کشم و بعد جلوی آن یک علامت تساوی می‌گذارم؛ به‌طوری که گویی دزد از کمینگاه بخشی از سرش را در آورده و می‌گویند این دو وضعیت شبیه هم‌اند. از رنگ قرمز استفاده می‌کنم؛ برای اینکه صورت خون‌آلوده و حالت خورشید در حال طلوع را در ذهن دانش‌آموزان تداعی کنم. مورد دیگر اینکه ادبیات در متوسطه اول حالت شفاهی دارد و دانش‌آموز به‌رگزار شدن آزمون کتبی اعتراض می‌کند که بارم خاصی هم ندارد و دست همکاران در نمره دادن باز است. این معضلی است که همکاران متوسطه دوم را دچار مشکل می‌کند.

●● دکتر محمدرضا سنگری:

بسیار سپاسگزارم. صحبت‌های بسیار خوبی مطرح شد.

متأسفانه فرصت نشد همه همکاران و دبیران حاضر صحبت کنند اما همین مقدار هم که بیان شد، بسیار مغتنم است. به قول شهریار: امشب از دولت می‌دفع ملالی کردیم این هم از عمر دمی بود که حالی کردیم ان‌شاءالله در مجال‌های بعدی سایر عزیزان هم تجربه‌های خود را در تدریس مطرح کنند.

دهخدا

طلایه‌دار ادب سیاسی در ایران

محمدرضا دهقان زاده

دبیر ادبیات تربیت حیدریه

نثار دانشی مردی که به حق، علامه بود.

ارزش‌ها از بذل جان نیز دریغ نداشته‌اند. به همین منظور و به پاسداشت خاطرۀ کسانی که برای تحقق این آرمان‌ها قیام کرده، خون دل‌ها خورده و جهانی رنج را تحمل کرده‌اند تا آیندگانشان انسانی‌تر زندگی کنند، این شعر که در آن شاعر خورشید آزادی را طلب کرده و به همه‌آزادی‌خواهان جهان نوید فردایی روشن داده است، می‌تواند انتخابی شایسته باشد.

دهخدا که دانش آموخته‌ی رشته‌ی سیاست بود و از بنیانگذاران ادبیات سیاسی در ایران به شمار می‌آید، به نیکی دریافته بود که برای تحقق آرمان‌های ذکر شده باید از ابزار شعر و از قدرت آن در برانگیختن احساسات کمال بهره را برد. دو کار بزرگ دهخدا را به‌ویژه هرگز نباید فراموش کرد: نخست اینکه او بی‌تردید زمینه‌ساز ساده‌نویسی در حوزه‌ی نثر فارسی است. دیگر اینکه او در تغییر ساختار شعر فارسی نقشی تأثیرگذار دارد. بی‌تردید او و هم‌نسلاش که تمهیدات انقلاب ادبی اول را فراهم کردند، از جمله علامه‌های زبان و ادب فارسی بودند که نظام آکادمیک دکترین‌پرور ما کمتر توانسته است چنان فرهیختگانی تربیت کند.

قصه‌ی پرغصه‌ی مسمط «یاد آر ز شمع مرده یاد آر»

از آنچه اهل تحقیق در باب این شعر اشاره نمودند این نکته روشن می‌شود که این شعر

که در حفظ و یادآوری شعر توانایی اندکی دارم، بخشی از یک مسمط دهخدا چنان در جانم لانه کرده که کمتر روزی است که ناخودآگاه آن را زمزمه نکنم و بی‌اختیار نگویم: «یاد آر ز شمع مرده یاد آر»!

تصمیم دارم این شعر را از منظر ساختاری و با نگاهی سینمایی تقدیم نگاه نقاد شما بزرگواران کنم تا هم خطاهایم در فهم این شعر اصلاح شود و هم یاد آن روزهایی را زنده کنم که جوان بودم و با حرارت زایدالوصفی این شعر را در کلاس چهارم دبیرستان می‌خواندم و دانش‌آموزانم با نگاه معصومانه، مؤدبانه و پرسشگر خود، مرا همراهی می‌کردند. شاید پرسشی که آن روزها در ذهن آن‌ها نقش می‌بست این بود که چرا معلمشان این شعر را بغض‌آلود می‌خواند و گاهی توان جلوگیری از فروریختن اشکش را از کف می‌دهد.

بی‌تردید آزادی، عدالت، قانون‌گرایی، پاسداشت حرمت انسانی، شفقت بر خلق، برابری و احترام متقابل افراد، نفرت از جنگ و خون‌ریزی، برکنندن نهال دشمنی و زدودن کینه و انتقام از ساحت جوامع انسانی، مدارا و نرم‌خویی، مسروت و جوان‌مردی و از همه مهم‌تر فراهم نمودن زمینه‌ی شادی و شادکامی و بهروزی آدمیان از جمله‌ی ارزش‌ها و آرزوهای اصیل انسانی در همه‌ی فرهنگ‌ها و زبان‌ها و جوامع بشری است. فرهیختگان هر جامعه‌ای با آگاهی از این مفاهیم و در جهت تحقق این

تقدیم به روان پاک همه‌ی بزرگانی که برای اعتلای فرهنگ ایران‌زمین از جان مایه گذاشته‌اند. دهخدا را با لغت‌نامه‌ی او می‌شناسیم؛ دایرة‌المعارفی که هنوز با بیش از دویست‌هزار مدخل اثری ماندگار و جاودانه در تاریخ فرهنگ این سرزمین محسوب می‌شود. دهخدا در این اثر سترگ نشان می‌دهد که اطلاعات وسیعی در حوزه‌ی فرهنگ‌نویسی و اصول علمی آن دارد. ویژگی دیگر این لغت‌نامه ارائه‌ی شواهد و مثال‌های فراوان برگزیده از بیکرة‌عظیم ادبیات گذشته اعم از نظم و نثر فارسی است که خود کاری منحصر به‌فرد است و نمونه‌ی کم‌نظیری را رقم زده است. اگر فرصتی شد در جایی دیگر به این موضوع خواهیم پرداخت.

اما در این گفتار، سخن از چهره‌ی چندوجهی دهخداست که او را به شخصیتی بی‌بدیل در عرصه‌ی فرهنگ ایرانی تبدیل کرده و این نگاهی است ناقص و ناتمام به چهره‌ی ادبی او در حد فهم یک معلم، که می‌کوشد شعری از دهخدا را به دانش‌آموزانش آموزش دهد؛ شعری که سال‌ها در کتاب‌های درسی دبیرستان بود و اکنون خاطرۀ بخش عظیمی از همه‌ی کسانی است که در سال‌های نه‌چندان دور آن را به عنوان درس خوانده‌اند.

از مجموعه‌ی بی‌کران شعر و ادب فارسی برخی از اشعار، ناخودآگاه در خانه‌ی ذهن و ضمیر آدمی لانه می‌کنند و گویی پیوندی ناگسسته‌ی با جان انسان برقرار می‌سازند. من

شاید متأثر از شعر **اکرم زاده**، شاعر ترک باشد، و شاید هم نیم‌نگاهی داشته باشد به شعر **آلفرد دو موسه**، شاعری فرانسوی که با همین مضمون برای ژرژ ساند سروده است. بی‌تردید شعر پاسخی است به نیاز روحی و روانی شاعر و حتماً تکانه‌ای به هیجان او دامن زده است تا واژه‌ها به رقص درآیند و اوج و فرود کلام بیانگر حالت عاطفی گوینده شود و به این ترتیب، خواننده را متأثر سازد. اگر از منظر شمای ارتباطی یا کوبسن به شعر این دوره دقت کنیم، درمی‌یابیم که از شش عنصر ارتباطی، یعنی: گوینده، شنونده، پیام، کانال ارتباطی، رمزگان و زمینه، جهت‌گیری شعر غالباً به سوی زمینه است. علت آن هم آشکار است. ایرانیان در دوره قاجار و در سایه حاکمان تهی‌مغز و بی‌خرد این طایفه بیابان‌گرد که خوی ایللیاتی در رگ و ریشه آن‌ها خانه کرده بود، روزگار می‌گذرانند؛ در حالی که در اروپا تحولاتی صورت گرفته بود که نشان از آگاهی سیاسی و تغییرات بنیادی در فهم نخبگان و روشنفکران و به تبع آن، توده‌های مردم داشت. البته این روند تاریخی نیز بدون جنگ و خونریزی به انجام نرسیده بود. قدر مسلم آن است که حاکمیت سیاسی به موضوعی برای اندیشه‌ورزی تبدیل شده بود؛ اگرچه این موضوع از «جمهور» افلاطون سابقه‌ای دو سه هزار ساله دارد. (این بحث گستره عریض و طولیلی دارد که در این مجال اندک فرصت پرداختن به آن نیست.) فقط به‌عنوان طرح مقدمه‌ای برای ورود به بحث مورد اشاره قرار گرفت. در اواخر سده‌ای که گذشت، نخبگان جامعه متأثر از تحولات سیاسی و اجتماعی جهان دریافتند که آزادی، قانون، برادری و برابری، دموکراسی، رجوع به آراء عمومی، تفکیک قوا، عدالت اجتماعی، رفاه عمومی، پیشرفت، ترقی و ... از ضروریات جوامع امروز است و این میسر نمی‌شود مگر با استقرار حکومت قانون، و علاوه بر این، پیش‌نیاز آن بیداری عمومی و آگاهی همگانی است؛ بنابراین، شاعران و نویسندگان در صف مقدم این جهاد فرهنگی قرار گرفتند.

احساس تعهد و مسئولیت اجتماعی آنان را بر آن می‌داشت که با تحریک احساسات ملی و ستایش آزادی، وطن‌پرستی و

عدالت‌خواهی مطالبات خود را از حاکمیت طلب کنند. بر حاکمیت که تا آن روزها فقط مردم را مکلف می‌دانست و هیچ حقی برای آن‌ها قائل نبود، این حق‌طلبی و مطالبه حقوق اجتماعی سخت‌گران آمد؛ تا جایی که چاره‌ای جز پذیرفتن خواسته عمومی نداشت و سرانجام فرمان مشروطیت را که چونان سند آزادی‌خواهی و حق‌طلبی مردم بود، امضا کرد، اما دو سال از امضای این سند نگذشته بود که خوی استبدادی و خودکامگی غالب شد و در نتیجه مجلس

دو کار بزرگ دهخدا را به‌ویژه هرگز نباید فراموش کرد: نخست اینکه او بی‌تردید زمینه‌ساز ساده‌نویسی در حوزه نثر فارسی است. دیگر اینکه او در تغییر ساختار شعر فارسی نقشی تأثیرگذار دارد

را به توپ بست. عده‌ای در باغ شاه هزینه این حق‌طلبی و عدالت‌خواهی را با اهدای جان خود پرداختند، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل از جمله همین افراد بود که آن روز تاوان بی‌باکی و شجاعت خود را با دشمنی در سینه و طنابی در گردن پرداخت. دهخدا که از نویسندگان اصلی روزنامه صوراسرافیل و هم‌رزم و همراه این مبارز راه آزادی بود، توانست از مهلکه جان سالم به در ببرد و به تفریس و از آنجا به فرانسه بگریزد. او خود درباره سرودن این مسمط می‌گوید شبی میرزا جهانگیر را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید چرا نگفتی فلانی جوان افتاد! با دیدن این خواب، او سراسیمه بیدار شد و در همان نیمه‌های شب، این شعر را که روایتی از مظلومیت جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران است، در قالب مسمط و در پنج بند سرود.

اگرچه عده‌ای این شعر را در شکل‌گیری شعر نو نیمایی مؤثر می‌دانند، دهخدا در آن بیشتر به مضمون توجه داشته و فرم و ساختار شاید برایش در درجه دوم اهمیت بوده است. با دقت در ساختار آن به نکات جالبی برمی‌خوریم که اهمیت و لذت درک متن را چند برابر می‌کند. پس، ابتدا مسمط را می‌خوانیم و سپس تحلیل می‌کنیم.

باد آر ز شمع مرده یاد آر

ای مرغ سحر! چو این شب تار! بگذاشت ز سر سیاه‌کاری
وز نطفه روح‌بخش اسحار! رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار! محبوبه نیلگون
عماری یزدان به کمال شد پدیدار! و اهریمن
زشتخو حصار
یاد آر ز شمع مرده یاد آر
ای مونس یوسف اندر این بند! تعبیر عیان
چو شد تو را خواب
دل پر ز شمع، لب از شکرخند! محسود
عدو، به کام اصحاب
رفتی بر یار و خویش و پیوند! آزادتر از نسیم
و مهتاب،
زان کو همه شام با تو یک چند! در آرزوی
وصال احباب،
اختر به سحر شمرده، یاد آر
چون باغ شود دوباره خرم! ای بلبل مستمند
مسکین
وز سنبل و سوری و سپرغم! آفاق، نگارخانه
چین
گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم! تو داده ز
کف زمان تمکین
زان نوگل پیش‌رس که در غم! ناداده به نار
شوق تسکین،
از سردی دی فسرده، یاد آر
ای هم‌ره تیه پورعمران! بگذشت چو این
سنین معدود
وان شاهد نغم بزم عرفان! بنمود چو وعد
خویش مشهود
وز مدبج زر چو شد به کیوان! هر صبح
شمیم عنبر و עוד
زان کو به گناه قوم نادان! در حسرت روی
ارض موعود،

بر بادیه جان سپرده، یاد آر
چون گشت ز نو زمانه آباد/ ای کودک دوره
طلایی
وز طاعت بندگان خود شاد/ بگرفت ز سر
خدا، خدایی
نه رسم ارم، نه اسم شداد/ گل بست زبان
ژاژخایی
زان کس که ز نوک تیغ جلا/ مأخوذ به
جرم حق ستایی،
پیمانه وصل خورده یاد آر

پرده اول (بند اول):

شخصیت‌ها عبارت‌اند از: مرغ سحر، خفتگان
خمار، محبوبه نیلگون عماری (خورشید)،
یزدان، اهریمن.
اگرچه روایت از زبان دانای کل بیان می‌شود
و شاعر تصویر بسته‌ای از صحنه به نمایش
می‌گذارد، دگردیسی فضای تیره و تار و
وهم‌آلود با حضور خورشید آزادی باعث
بیداری خفتگان (توده مردم) می‌شود. صحنه
با پیروزی یزدان بر اهریمن زشت‌خو به پایان
می‌رسد.

پرده دوم:

تصویری از زندان در روزگاران بسیار دور و
اسطوره‌ای؛ داستانی که در متون مقدس هم
به آن اشاره شده است. شخصیت‌ها عبارت‌اند
از: یوسف و هم‌بند او، دشمنان، دوستان و
ماجرای تعبیر خواب حضرت یوسف که تقدیر
دو زندانی را پیشگویی می‌کند که هر دو در
واقعیت اتفاق می‌افتد و آن کس که شاد و
خندان به وصل دوستان می‌رسد، سرانجام،
دارای پایگاه اجتماعی نیز می‌شود و مقدمات
آزادی یوسف را هم فراهم می‌نماید (شاید
تمثیلی از سرنوشت او و میرزا جهانگیر).

پرده سوم:

تصویری باز هم از نمای نزدیک؛ هنگام
بهار است و باغ پر از انواع گل، و بلبل مست
و شوریده مشغول گفت‌وگو با گل‌ها و
شرمندگی گل سرخ و سوگواری او در غم
از دست دادن گل نورسیده‌ای که نشکفته
پرپر شده است (میرزا جهانگیر). شخصیت‌ها:
بلبل، گل سرخ، گل نورس و دی (نماد
استبداد).

پرده چهارم:

صحنه‌ای تاریخی از ماجرای حضرت موسی،
کوه طور و ارض موعود، سنن معدود،
دیدار شاهد بزم عرفان، به‌ویژه غفلت قوم
نادان و انحراف از مسیر صواب که به تباه
شدن عده‌ای از مردم منجر می‌شود. شاعر
به موازات توصیف صحنه از نمای نزدیک و
بسته‌خودش و دوستش میرزا جهانگیرخان
از زبان شخصیت اصلی داستان روایت
می‌شود. سرانجام از اسطوره به تاریخ گذر
می‌کند و ما شاهد جان دادن قهرمان اصلی
داستان در پایان این صحنه هستیم.

پرده پنجم:

تصویر این صحنه بسیار فانتزی و
فراواقع‌گرایانه (سوررئال) است؛ از یک سو
دگردیسی جهان است و تغییر و در هم شدن
واقعیت و تخیل، به‌ویژه درهم‌تنیدگی زمان
اسطوره‌ای و تاریخی و نوسان جهان‌های
واقعی و اسطوره‌ای که یادآور تقابل دنیای
میتوس و لوگوس از یک سو و معطوف به
الهه زمان یا زروان در اندیشه زرتشتی از

سوی دیگر نیز می‌تواند باشد؛ علاوه بر این
بیانگر تسلط خیر بر شر و نور بر ظلمت است
که سیطره حضور فراگیر خداوند در گستره
هستی است و این تجلی منجر به شادمانی
همگان می‌شود. بندگان مطیع‌اند و از
سرکشی و نافرمانی و طغیان ضحاک‌صفتان
خبری نیست؛ حق طلبان به وصل حق
رسیده‌اند و در بهشت در کنار چشمه‌ساران
بهشتی اوقات خوشی را سپری می‌کنند.

چنان‌که ملاحظه شد، گوهر آزادی که
همزاد شرافت انسانی است، در بستر زمان و
متأثر از عوامل بیرونی - از جمله اراده معطوف
به قدرت برخی از ابناء بشر که حاصل بر
هم‌کنش نیروهای سیاسی و اجتماعی و شاید
هم توانایی‌های فردی است - به تاراج می‌رود.
چنان‌که میرزا جهانگیر و میرزا جهانگیرها،
مردان مردی بودند که از نثار جان خود برای
بهبود اوضاع اجتماعی و رفاه حال مردمانشان
دریغ نوزیدند، خون دل‌ها خوردند و رنج‌ها
دیدند و ستم‌ها کشیدند تا زمینه شکل‌گیری
جهانی را فراهم آورند که قابل تحمل‌تر
و انسانی‌تر باشد؛ جهانی که در آن حرمت
انسان و انسانیت پاس داشته شود و شادی

در کوچه پس‌کوچه‌های غم و افسردگی و
دلهره و اضطراب سر درگم نشود. جان‌ها و
روان‌هایی که شایسته شاد زیستن‌اند، که
سرزندگی اساس موجودیت و حیات آدمی
است. کوشیدند تا کودک شادی در چنگال
نیروهای سرکوبگر اجتماعی و سیاسی گرفتار
نشود تا همچون راوی بوف کور، خسته و
رنجور و دردمند دچار مالیخولیا و توهم و
اضطراب و سردرگمی نگردد؛ به گونه‌ای که
حتی تحمل سایه خودش را نیز نداشته باشد
و او را با ضربات دشنه از پا درآورد. بی‌تردید،
برآیند نیروهای اجتماعی با لگدمال کردن
هویت پاک و شرافت انسانی که در بستر
فردی و اجتماعی، تاب انسان‌های صبور را
هم بی‌تاب کرده است، سرانجام از جایی سر
باز می‌کند و همچون آتشفشانی هولناک، تر
و خشک را به پای هم می‌سوزاند.



غرور عبادت

شخصی از نماز جماعت صبح به خانه برمی‌گشت. گروهی را دید که به زور قصد بردن گاوی را با خود داشتند اما گاو مقاومت می‌کرد و حاضر نبود همراه آن‌ها برود. او رفت و دستی به پیشانی گاو کشید. ناگهان گاو مطیع شد و با آن گروه رفت. آن فرد مغرور شد و با خود اندیشید: این از برکت نماز صبحی بود که به جماعت خواندم. وقتی به خانه رسید مادرش را در حال شیون و زاری دید. علت را جویا شد. مادرش گفت: «گاو مان را دزدیدند». مرد فهمید که گاو چون او را شناخته بود مطیع شده بود اما او گاو را نشناخته بود. پس، به خاطر غرور عبادت به درگاه خدا استغفار کرد.

فقیر و کریم

عارفی را گفتند: «اگر در روز رستاخیز خداوند از تو بپرسد با خود چه آورده‌ای، چه خواهی گفت؟» پاسخ داد: «وقتی فقیری بر کریمی وارد می‌شود، از او نمی‌پرسند چه آورده‌ای بلکه می‌گویند چه می‌خواهی!»

پاسخ مرد جهان‌دیده

گویند ۳ سرباز لاغراندام ۲۰۰ نفر را به اسارت گرفته و به صف کرده بودند و با خود می‌بردند. تعدادی نظاره‌گر بر این جماعت اسیر شده می‌خندیدند و می‌گفتند: «ای بیچاره‌ها! چگونه است که این سه نفر نحیف چنین بر شما چیره گشته‌اند؟ چرا این چنین خوار شده‌اید؟» مردی جهان‌دیده در میان آن‌ها فریاد زد: «ای مردم، بر ما نخندید که آن ۳ تن با هم هستند و ما ۲۰۰ نفر تنها!»

برگرفته از امثال و حکم دهخدا

محبت مادری

مادری را پرسیدند: «کدام یک از فرزندان خود را بیشتر دوست داری؟» پاسخ داد: «غایب آن‌ها را، تا وقتی که باز گردد؛ بیمار آن‌ها را، تا وقتی که بهبود یابد؛ کوچک‌ترین آن‌ها را، تا وقتی که بزرگ شود؛ و همه آن‌ها را، هر یک بیشتر از دیگری دوست دارم.»

حضرت موسی و مناجات با پروردگار

روزی حضرت موسی (ع) به هنگام مناجات در کوه طور عرض کرد: «ای پروردگار جهانیان!» جواب آمد: «لبیک!» سپس عرض کرد: «ای پروردگار اطاعت‌کنندگان!» جواب آمد: «لبیک!» آن‌گاه عرض کرد: «ای پروردگار گناه‌کاران!» پاسخ شنید: «لبیک، لبیک، لبیک!» حضرت موسی (ع) گفت: «خدایا، به بهترین اسم صدایت زدم، یک بار جواب دادی اما تا گفتم خدای گناه‌کاران، سه بار جواب دادی. چرا؟» خداوند فرمود: «عارفان به معرفت خود و نیکوکاران به کار خود و مطیعان به اطاعت خود اعتماد دارند اما گناه‌کاران جز فضل من پناهی ندارند و اگر من هم آن‌ها را از درگاه خود ناامید گردانم، کسی را ندارند که به درگاهش پناه ببرند.»

برگرفته از قصص التوابعین / ص ۱۹۸



«بهار زمین»

بهار آمده با کوله‌بار احسانش
و عطر ناب شکوفه، سلام بارانش
غرور خشک درختان به باد خواهد داد
ترنمی که سپرده به جویبارانش
غم زمین سترون به خنده درمان کرد
تبسم علف و خاطرات دهقانش
نفس کشید زمین با قدم باد صبا
شکفت غنچه گل در دل گلستانش
قنوت سبز صنوبر، سلام سبزه و گل
و بلبلان تغزل سرای دستانش
تو را به یاد من آورد ای بهار عزیز
خدا کند که تو باشی همیشه مهمانش
خدا کند که بیاید و شعر من روشن
شود چو لاله صحرای میان بستانش

مرضیه احمدیان

کارشناس ارشد و دبیر ادبیات فارسی
دهقان

بهار حضرت باران

دلَم اگرچه هوای بهار می‌خواهد
بهار نیز مرا بی‌قرار می‌خواهد

بهار آمده از راه و خوب می‌دانم
چه از حوالی قلبِ دچار می‌خواهد

نشانه‌ای ست رجوع پرنده‌ها از کوچ
نشانه‌ای که مرا رهسپار می‌خواهد

بهار آمده و این زمین بی‌خورشید
از آسمان نگاهت مدار می‌خواهد

طلوع صبح معطر تنفسی کن! عشق
هوای تازه‌ای از روزگار می‌خواهد

دوباره فصل شکوفایی شقایق‌هاست
شکفتنی که مرا داغدار می‌خواهد

بهار حضرت باران، سراب تشنه خاک
تو را هنوز چه بی‌اختیار می‌خواهد!

بهار آمده اما هوا بهاری نیست
هنوز آمدنت انتظار می‌خواهد ...

حنانه امیری

دبیر ادبیات دبیرستان فرهنگ

همیشه منتظر شعر عاشقانه‌تری است
همیشه دغدغه‌اش فرصت ترانه‌تری است

دلی که پنجره مهربان خورشید است
دلی غریب که آوازه‌خوان خورشید است

تو را به حیرت بال فرشتگان سوگند
تو را به وسعت دلتنگی جهان سوگند

به پای آمدنت بوسه می‌زنم هر شب
انیس لحظه دلتنگی‌ات منم هر شب

شبانه‌های تو لالایی جهان شده است
برای این تن بی‌تاب و خسته جان شده
است

همیشه در نفس لحظه‌های طوفان است
همیشه در دل آینه‌های انسان است

همیشه با تو به دنبال خویشتن بودیم
همیشه در تب و تاب رها شدن بودیم

همیشه خواسته‌ام با تو بیکران باشم
هر آنچه عشق به من داده باشد آن باشم
ابراهیم حسنلو

نقدی بر قلمرو زبانی کتب فارسی

تازه‌تالیف دوره متوسطه دوم، با تکیه بر بررسی اجزای جمله

منصوره جنابی

کارشناس ارشد و دبیر دبیرستان‌های خوانسار

چکیده

کتاب زبان فارسی که با عنوان درس کسب مهارت‌های زبانی، فرهنگی و ادبی در برنامه درسی دانش‌آموزان دوره متوسطه گنجانده شده، حاوی مطالب و محتویات فراوان آموزشی، نگارشی و دستوری است.

از آنجا که زبان فارسی عاملی برای یافتن عنصر هویت‌بخش ایرانیان و درک بهتر و والاتر آن است، ضرورت دارد که برای بسط و گسترش آن تلاش افزون‌تری صورت گیرد و به آن اهمیت بیشتری داده شود.

زبان شیرین و دیرین فارسی بهترین سرمایه ملی و عامل هویت ما ایرانیان است. این امانت گران‌بها میراثی است که سینه به سینه و نسل به نسل به دست ما رسیده است و باید برای تقویت و حفظ آن در تمام نسل‌ها کوشید.

هدف از نگارش مقاله حاضر، بررسی و نقد کتاب‌های فارسی متوسطه دوم در زمینه نقش‌های دستوری است. نگارنده در این مقاله ضمن بررسی نقش کتاب‌های حاضر در برطرف کردن ضعف پایه‌ای دانش‌آموزان در دستور زبان فارسی، ساختار دروس را به چالش می‌کشد.

کلیدواژه‌ها: دستور زبان فارسی، قلمرو زبانی، گروه اسمی، جمله، فعل، قید

مقدمه

دستور زبان توصیف قانون‌مند یک زبان است که از گذشته تا به حال مورد توجه فعالان در زمینه زبان و ادب فارسی قرار

گرفته و توجه به حفظ آن خود دلیلی بر ارزشمندی و درک والای این زبان کهن و آشنا ساختن غیرفارسی‌زبانان با آن است.

دستور زبان فارسی مجموعه قواعدی است که ویژگی‌ها و توانایی‌های زبان فارسی را نشان می‌دهد و کاربرد صحیح آن و نیز بُعد جامعه‌شناختی، فرهنگی، ملی و فراملی آن در آموزش و پرورش کشور مقوله‌ای بسیار مهم است و همواره مورد توجه دست‌اندرکاران امر، متفکران و ادیبان قرار داشته است.

کتب فارسی متوسطه براساس آنچه که در پیشگفتار کتاب آمده است رویکردی مهارتی مبتنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی دارد و مقوله مهم دستور زبان در این کتاب‌ها در قلمرو زبانی در دو قسمت سطح واژگانی و سطح دستوری یا نحوی (ترکیبات و قواعد دستوری، کاربردهای دستور تاریخی، کوتاهی و بلندی جمله) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یکی از مهم‌ترین و شاید اساسی‌ترین قسمت‌های دستور زبان فارسی، که دانش‌آموزان با درک و فهم صحیح آن نقش و کاربرد هر کلمه را می‌آموزند، گروه اسمی و نقش‌های دستوری آن است.

این گروه (اسمی) سازه‌ای است که جایگاه نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل را آشکار می‌کند و بیشترین بسامد را در جمله و زبان دارد.

گروه اسمی به‌عنوان یکی از عناصر اصلی

جمله نیاز به شناخت دقیق و روشن دارد. همان‌طور که در شناخت هر ساختمانی لازم است که اجزای آن به‌طور کامل شناخته شوند و ارتباط میان آن‌ها آشکار گردد. بنابراین لازم است این قواعد و دستورات از پایه‌های ابتدایی و متوسطه اول کامل و دقیق برای دانش‌آموزان بیان شود تا با حضور ذهن و آمادگی در سال دهم پایه متوسطه دوباره برای آن‌ها تداعی گردد. نگارنده با استناد به مباحث قلمروهای زبانی و خودارزیابی‌ها در پایه دهم، یازدهم

و دوازدهم مواردی را مطرح می‌کنم؛ متأسفانه بدون هیچ مقدمه و پیش‌درآمدی در این زمینه در کتاب فارسی (۱) در درس اول، صفحه ۱۵، قلمرو زبانی سؤال ۳ آمده است:

بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید و نام اجزای آن را مشخص نمایید:

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا
غلغله زن، چهره نما، تیز پا

در این بیت قیدهایی آمده است که دانش‌آموز هنوز شناختی از آن‌ها ندارد و در بسیاری از موارد آن‌ها را به جای نقش اصلی می‌گیرد.

در صفحه ۴۱ سؤال ۳ و صفحه ۱۳۸ سؤال ۴ و صفحه ۱۴۴ سؤال ۳ دوباره بررسی همین موارد از دانش‌آموزان خواسته شده است.

۱. تنها قسمتی از کتاب فارسی پایه ۱۱

صفحة ۱۴۰ و در کتاب فارسی پایه نهم صفحه ۱۱۶ به کلمه قید اشاره شده و مختصراً توضیح داده شده است.

مسئله مهم این است که دبیر باید تمام قیدها را چه بی نشانه و چه با نشانه خصوصاً متمم قیدی را برای دانش آموزان توضیح دهد که این خود یک جلسه را می طلبد. آیا به راستی بدون شناخت کامل قید می توان اجزای جمله را شناخت؟

و باز نمونه هایی از این دست در فارسی (۱) قابل تأمل است:

در قسمت قلمرو زبانی درس اتاق آبی سؤال (۳) نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

صیاد هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. در این جمله نقش «هرگز» و «از پهلوی» برای دانش آموزان مبهم است.

در صفحه ۸۵ سؤال (۳) در بیت زیر ضمیر «م» به ترتیب در نقش دستوری و قرار گرفته است:

تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی در صفحه ۱۳۸ درس خیر و شر باز جمله ای در سؤال ۴ قلمرو زبانی خودنمایی می کند:

«ناگهان جوانی را دید که بر خاک افتاده است»

الف. نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید.

در درس ۱۸ عظمت نگاه در قسمت قلمرو زبانی سؤال ۳، صفحه ۱۴۴ مطرح شده است: نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید.

نانائیل، با تو از انتظار سخن خواهم گفت. و آن گاه در فارسی (۲) این مسئله (اجزای جمله) فراموش می شود. آن گاه بدون پیش نویس در پایه ۱۲، فارسی ۳، درس ۷، صفحه ۵۴ درباره نقش های دستوری توضیح داده شده است.

یکی دیگر از سرفصل های دستور زبان فارسی مقوله «فعل» است (گذرا و ناگذرا) و دانش آموزان به واسطه این تقسیم بندی انواع جمله ها را از نظر دوجزئی، سه جزئی و چهارجزئی به خوبی درک می کردند، همچنین دانش آموز از ساده و مرکب بودن فعل، شناختی ندارد، مباحثی که از کتابها

در سه پایه حذف شده است.

۲. اگر دانش آموزان گذرا و ناگذرا بودن فعل را در متوسطه اول فراموش کنند، بعدها توضیح آن نیز کاری بس دشوار خواهد بود. من مطمئنم دانش آموزان افعال مرکب و ساده و نقش مهم آن ها را در جمله تشخیص نمی دهند. در دسری عظیم که قلمرو زبانی را دچار اختلال می کند و التذاذ ادبی را از کتب فارسی می گیرد.

من به عنوان دبیر فارسی اگر افعال ساده و مرکب و افعال معین را مطرح نکنم حق درس را ادا نکرده ام. لذا مجبورم برای کمک به آنان لاقبل پیوست آخر شماره (۱) زبان فارسی (۳) رشته انسانی نظام قدیم را کپی کنم و در اختیارشان قرار دهم.

پیوست شماره یک زبان فارسی نظام قدیم این مهم را گوشزد می نماید که شناخت فعل یعنی شناخت اجزای جمله، اگرچه ممکن است در امتحانات نهایی برای دانش آموز مشکل آفرین نباشد ولی آشنایی با آن ها در کنکور سراسری ضروری است.

به هر جهت می دانیم که در کنکور از جمله های نثر و روان خوانی مندرج در کتاب استفاده می شود.

برای نمونه از فارسی (۲) صفحه ۴۸ جمله زیر را مطرح کردم تا دانش آموزان نقش اجزای جمله را بیابند، که در شناخت این مهم در ماندند.

مثال: «در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت نشستیم و از هر دری سخن به میان آوردیم.»

می دانیم فعل «نشستن» ناگذراست و باقی اجزای جمله قید محسوب می شود ولی دانش آموزان این را نمی دانند. در «جمله دوم» به میان آوردن فعل مرکب است که اصلاً در کتاب به آن اشاره نشده است.

به چنین مواردی در آزمون های چهارگزینه ای پایه دوازدهم از جمله سنجش، قلمچی، گزینه (۲) و در دیگر آزمون ها مثل آزمون های تستی سازمان معارف اسلامی پرداخته شده است و این در حالی است که آموزش و پرورش درصدد حذف نهادهای رانته و پولی و مؤسسات غیرانتفاعی است. بنابراین بهتر است زبان فارسی در کتاب درسی به صورت کاملاً

تخصصی ارائه گردد تا دانش آموز تنها با خواندن آن ها به اهداف آموزشی دست یابد. گروه اسمی و نقش دستوری در فارسی پایه ۲ خیلی کم رنگ دیده می شود و این یک فاصله ذهنی برای دانش آموز ایجاد می کند و دوباره در پایه دوازدهم مطرح می گردد. ولی این مبحث هیچ اشاره ای به مرتبط بودن آن با جمله ندارد.

یکی دیگر از نقاط ضعف و اساسی این کتابها تناسب نداشتن حجم کتاب درسی با ساعت تعیین شده برای تدریس آن است؛ موضوع مهمی که برنامه ریزی سنجیده ای برای آن در نظر گرفته نشده است.

مباحث دستور زبان از دوره دوم متوسطه حذف نشده و در یک کتاب مستقل هم نیامده است. به صورت یک فصل مستقل هم در کتاب فارسی ارائه نشده، بلکه به شکل جسته و گریخته در خلال پرسش های درسی ارائه گردیده، که شیوه ای غیرمتعارف و گیج کننده است.

ادغام زبان فارسی در ادبیات فارسی لذت و لطافت ادبی متون را از بین می برد و چه بسا ذهن مخاطب را از التذاذ ادبی دور سازد. مؤلفان کتاب!

اگر واقعاً ادبیات را دوست دارید زبان فارسی را از فارسی جدا نمایید و اگر این امکان پذیر نیست لاقبل در ابتدای کتب فارسی پیشنهاد نمایید که دبیران در درس های آزاد به جای دروس بومی (که مشکلی را حل نمی نماید) مباحث زبان فارسی را با ذکر مباحث بررسی نمایند.

منابع

۱. فارسی ۱ و ۲ و ۳ متوسطه دوم، سال ۱۳۹۷.
۲. دستور زبان فارسی (۱)، دکتر وحیدیان، عمرانی، نشر سمت، تهران، ۱۳۷۹.
۳. آموزش زبان فارسی: دکتر مهدی مشکوة الدینی، اداره کل چاپ و توزیع کتاب های درسی، سال چاپ ۷۷.
۴. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، دکتر محمد باطنی، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
۵. دستور زبان ۲، دکتر حسن انوری، دکتر حسن احمدی گیوی، پیام نور، ۱۳۷۵.
۶. زبان فارسی (۱) سال اول دبیرستان، درس ۲۳ گروه قیدی، صفحه ۲۱۹، ۱۳۸۲.
۷. زبان فارسی (۳)، رشته انسانی، پیوست (۱)، صفحه ۲۰۳ - ۲۰۴، سال ۱۳۸۹.
۸. فارسی پایه نهم، دوره اول متوسطه، صفحه ۱۱۶.

روش تدریس ترکیبی ادبیات فارسی

روش گشتالتی + (۶)

دکتر حسن عادلخانی

دبیر ادبیات دبیرستان‌های منطقه ۱۴ تهران

پیش‌گفتار

تجربه یکی از ارزشمندترین دستاوردهای حوزه آموزش و پرورش است که ممکن است در صورت هم‌رسانی، گرهی بگشاید یا همکاری را به کار آید.

نشست هم‌اندیشی روز دوشنبه ۲۷ آبان ۱۳۹۸ با حضور دکتر محمدرضا سنگری و مدرسان فرهیخته ادبیات متوسطه دوم منطقه ۱۴، بستری را فراهم آورد تا تجارب دبیران ادبیات شنیده شود و تجربه‌های ۳۰ ساله نگارنده در حوزه تدریس ادبیات فارسی نیز به نگارش درآید.

این روش که ترکیبی از «روش گشتالت» مبتنی بر ترسیم شمای کلی موضوع تدریس برای دانش‌آموز و «روش معکوس» مبتنی بر مطالعه براساس اهداف سؤالات آزمون‌های تشریحی و تستی است، بازخورد مطلوبی داشته است؛ زیرا هم‌زمان به دو هدف عمده التذاذ ادبی و ارتقای آموزشی را توجه کرده و به اذعان دانش‌آموزان، ایشان را از سردرگمی و آشفتگی نجات داده است.

این روش به دنبال آن است که:

۱. به «برخورد فعال» فراگیر بینجامد؛
۲. «رشد کمی و کیفی» آموزش ادبیات را در پی داشته باشد؛
۳. در «وقت دبیر و دانش‌آموز صرفه‌جویی» کند؛
۴. از «حواشی و هدررفت زمان حوزه تدریس و مطالعه» بکاهد.
۵. «هدف دقیق تدریس و مطالعه» را برای دبیر و دانش‌آموز ترسیم کند؛
۶. «انگیزه تحقیق و پژوهش» را در دانش‌آموز تقویت نماید؛
۷. «روش صحیح مطالعه ادبیات» را به دانش‌آموز بیاموزد؛
۸. به «التذاذ ادبی» بینجامد و دانش‌آموز را تشویق کند که به «مطالعه دیگر آثار ادبی» روی بیاورد.

مراحل تدریس به روش ترکیبی (گشتالت و معکوس)

۱. در اولین جلسه کلاس، تصویر کلی اهداف آموزش ادبیات برای دانش‌آموزان تبیین می‌شود (روش گشتالت). این تصویر بر دو

شاخصه کلی استوار است:

الف. اهداف آزمون‌های تشریحی ادبیات؛ دانش‌آموز توجیه می‌شود که برای موفقیت در آزمون‌های تشریحی، باید در قلمروهای زیر مهارت و تبحر کامل را کسب نماید:

✓ قلمرو زبانی (۷ نمره) شامل: معنی واژه (۱/۵ نمره) فقط یک معنی کافی است؛ املا (۱/۵ نمره) با تأکید بر املاهای واژه‌های هم‌آوا؛ دستور زبان (۴ نمره) با توجه به نکات و مثال‌های دستوری مطرح شده در بودجه آزمون؛

✓ قلمرو ادبی (۵ نمره) شامل آرایه‌های ادبی (۳ نمره)؛ شعر حفظی (۲ نمره) از مباحث شعرخوانی کتاب درسی؛ تاریخ ادبیات؛ ✓ قلمرو فکری (۸ نمره) شامل معنی و مفهوم نثر (۲ نمره)؛ معنی و مفهوم شعر (۲ نمره)؛ درک مطلب (۴ نمره).

به این ترتیب، دانش‌آموز با اهداف آموزشی و رفتاری هر درس به شکل هدفمند آشنا می‌شود و می‌داند که در کدام زمینه به مطالعه بیشتر نیاز دارد.

ب. اهداف آزمون‌های تستی: دانش‌آموز توجیه می‌شود که آزمون‌های آزمایشی تستی و کنکور درس ادبیات ۲۵ سؤال با محورهای زیر دارد:

✓ معنی واژه: ۳ تست شامل واژه‌های پایان کتاب با تمام جزئیات و توضیحات مقابل واژه؛ واژه‌های مهم هر درس که در درجه دوم اهمیت‌اند. همچنین، روش مطالعه، دام‌ها و شیوه‌های تسلط بر معنی برای دانش‌آموز تبیین می‌شود.

✓ املا: واژه: ۳ تست شامل املاهای مهم هم‌آوا و املاهای کلماتی که یک یا چند واج آن‌ها اهمیت املائی دارد.

✓ تاریخ ادبیات: ۱ تست با تأکید بر مؤلف/ اثر نظم/ نثر؛ توضیحات جانبی.

✓ آرایه ادبی: ۴ تست با تبیین الگوهای تست آرایه، شیوه‌های پاسخ‌گویی و شاخص‌های آرایه.

✓ دستور زبان: ۵ تست شامل نکته‌های مهم دستوری بودجه آزمون با مثال‌ها و تست‌های متعدد.

✓ قرابت معنایی (قلمرو فکری، تناسب معنایی): ۹ تست، در کتاب ۳ تست؛ اولویت: مفاهیم ادبیات، عبارات، آیات، احادیث و تلمیحات هر ۳ کتاب با محور مفاهیم عاشقانه/ عارفانه؛ اخلاقی؛ حماسی و اجتماعی؛ وصف طبیعت و نمادها.

۲. فعالیت دانش آموزی

در این مرحله از دانش آموز خواسته می شود که قبل از تدریس، هر درس را به شکل موضوعی و طبقه بندی شده مطالعه کند و اهداف هر درس را ضمن مطالعه، استخراج نماید. به این ترتیب، او علاوه

بر تسلط بر مطالعه و روان خوانی به شکل طبقه بندی شده با درس آشنا می شود.

در این مرحله، اغلب از یک یا چند دانش آموز و یا گروه خواسته می شود که هر یک از اهداف درس را در کلاس ارائه کنند.

۳. راهنمایی دبیر

دبیر جزوهای در اختیار دانش آموز قرار می دهد که شامل محورهای اصلی درس با مثال های متعدد و متنوع و ابیات و عبارات نمونه، به ویژه در حوزه های «املا، دستور، آرایه و مفهوم» است و از وی می خواهد که یافته های خود را با مطالب جزوه تطبیق دهد. به ویژه بکوشد بر مفهوم «آیات، احادیث، تلمیحات، عبارات و ابیات نمونه» تسلط پیدا کند.

برای تسلط بر آرایه و مفهوم تأکید می شود که «غزلیات حافظ و سعدی» را به طور مداوم مطالعه کنند و در یک دوره ۴ روزه، روزی ۱۰ تست آرایه، دستور و مفهوم را علامت بزنند (با مشخص کردن میزان زمان به کار رفته). سپس چگونگی بازدهی کار خود را یادداشت و پیش نمایند.

۴. تمرین

در این مرحله، از دانش آموز خواسته می شود که به تعدادی مناسب از سؤالات و تست های مرتبط با موضوع بودجه تدریس شده از کتاب های کمک آموزشی پاسخ دهد، نقاط ضعف خود را یادداشت نماید و در جلسه بعد در کلاس مطرح کند.

۵. ارزشیابی شفاهی، کتبی تشریحی، کتبی تستی

در جلسه بعد، ابتدا مطابق اهداف هر درس از حوزه های شش گانه «معنی واژه، املا، تاریخ ادبیات، آرایه، دستور زبان و مفهوم» از هر دانش آموز به شکل شفاهی سؤالاتی می شود. نتیجه این سؤال ها در دفتر ثبت می گردد و به اطلاع اولیای مدرسه و دانش آموز می رسد. در پایان هر فصل، یک آزمون تشریحی مطابق با استاندارد سؤالات نهایی برگزار می شود.

در پایان هر ۳ یا ۴ درس یک آزمون تستی ۲۰ سؤالی مطابق با اهداف درس ها و استاندارد کنکور برگزار می شود.

۶. تحلیل نتایج ارزشیابی ها

در مرحله پایانی، ابتدا نتایج ارزشیابی های شفاهی، آزمون های کتبی تشریحی و آزمون های تستی در دفتر کلاس ثبت می شود. سپس نمودار رشد تحصیلی دانش آموزان نسبت به ارزشیابی های گذشته بررسی می گردد و پاسخ های غلط یا نروده دانش آموزان تحلیل می شود. در ادامه از یکایک آن ها خواسته می شود که با مطالعه هدفمند، سؤالات مشابه و تست های زمان دار و متنوع، نقاط ضعف خود را برطرف نمایند.

«یک عمر می شود سخن از زلف یار گفت
در بند آن نباش که معنی نمانده است»

انواع ادبیات داستانی

مریم ارجمندی

دانشجوی دکتری دانشگاه فرهنگیان شیراز

نواز الله فرهادی

دکترای ادبیات و استاد دانشگاه فرهنگیان شیراز

چکیده

در ایران، خلاف دنیای غرب، ما از داستان شروع کرده و به رمان رسیده‌ایم؛ بنابراین، رمان سابقه چندانی در ادبیات ایران ندارد. با این حال، در طول عمر کوتاه آن، آثار شاخص و قابل توجهی منتشر شده است. پس از انقلاب رمان‌نویسی و داستان کوتاه نیز شتاب بیشتری به خود گرفت. با پیروزی انقلاب اسلامی، ادبیات با موضوعی روبه‌رو شد که نمی‌توانست در برابر آن سکوت کند. انقلاب مسائل عمیق و فراگیری را در خود داشت؛ بنابراین لازم بود که نویسندگان خاص خود را تربیت کند و از رهگذر این حوادث اجتماعی، رمان‌های خوبی منتشر شد؛ تا جایی که دهه ۱۳۷۰ تا اواسط دهه ۱۳۸۰ درخشان‌ترین دوره رمان و داستان‌نویسی در ایران پس از انقلاب بوده است؛ دوره‌ای که تلاش‌های دهه ۱۳۶۰ در آن به بار نشست. با این حال، از اواسط دهه ۱۳۸۰ و به‌ویژه از ابتدای دهه ۱۳۹۰ ادبیات داستانی دیگر شتاب سابق را ندارد. بسیاری از نویسندگان شاخص حوزه انقلاب، دفاع مقدس و حتی اجتماعی‌نویس‌ها کمتر دست به قلم برده‌اند و در آثار خلق‌شده در این سال‌ها نیز رمان دندان‌گیری دیده نمی‌شود. معرفی نشدن اثر ادبی برگزیده در دوره‌های متعدد جایزه کتاب سال و جایزه جلال آل‌احمد در این سال‌ها خود گواه این ادعاست. در کنار این سکوت نسبی نویسندگان شاخص دهه‌های ۷۰ و ۸۰، جوان‌گرایی البته در ادبیات داستانی دهه ۱۳۹۰ رشد یافته و آثار خوبی

از نویسندگان جوان در این سال‌ها منتشر شده است. با این حال، منتقدان بر این باورند که در دهه ۱۳۹۰ ما با تولید انبوه اما ضعیف آثار ادبیات داستانی روبه‌رو هستیم.

کلیدواژه‌ها: ادبیات داستانی، ادبیات داستانی انقلاب اسلامی

مقدمه

ادبیات به معنای عام کلمه اغلب به هر نوع نوشته‌ای گفته می‌شود؛ مثل بخشنامه‌ها، رساله‌ها، اعلان‌ها، آثار فلسفی، ادبی و ...، اما ادبیات به معنای خاص کلمه، به آثاری گفته می‌شود که از روی اراده برای ارائه مقصود معینی به کار می‌روند و از نظر زیبایی و سبک و شکل باارزش و معتبرند. ادبیات به هر اثر ادبی شکوهمندی گفته می‌شود که در آن عامل تخیل دخیل باشد و با جهان واقع نیز ارتباط معناداری داشته باشد. ادبیات دربرگیرنده همه انواع آثار خلاقه است؛ چه شعر و چه نثر؛ مثل منظومه‌های حماسی، غنایی، نمایشی، تعلیمی، قصه، رمان، داستان کوتاه، رمانس و بنابراین، ادبیات داستانی نیز بخشی از ادبیات است که همه انواع آثار روایتی منشور را در برمی‌گیرد؛ یعنی هر اثر روایتی منشور خلاقه‌ای که با دنیای واقعی ارتباط معناداری داشته باشد، در حوزه ادبیات داستانی قرار می‌گیرد. ادبیات داستانی شامل قصه، رمانس، رمان، داستان کوتاه و

آثار وابسته به آن‌هاست.

ادبیات داستانی جنگ

ادبیات داستانی جنگ یعنی داستانی که از جنگ، درباره جنگ و حواشی آن نوشته شود. این نوع ادبیات، جنگ را با تمام تلخی‌ها و شیرینی‌هایش به مخاطب نشان می‌دهد و می‌تواند درباره شجاعت و پایداری ملتی و فرومایگی و پستی ملتی دیگر باشد. مهم نیست که نویسنده از دیدگاه آنکه می‌کشد سخن بگوید یا آنکه کشته می‌شود. مهم این است که روند ادامه زندگی در برهه شلیک گلوله‌ای بررسی شود و فراتر از آن در داستان‌هایی که به جنگ و مقوله‌های مرتبط با آن می‌پردازند (حنیف، ۱۳۸۶).

پیدایش ادبیات جنگ

با شروع جنگ تحمیلی در پایان تابستان ۱۳۵۹، ادبیات جنگ هم پدید آمد. دگرگون شدن زندگی بر اثر جنگ، مسائل تازه‌ای را در دستور کار ادبیات قرار داد. داستان‌هایی از مجموعه‌های «دو چشم بی‌سو» از «محسن مخملباف» و «مرغ آمین» از «سیروس طاهباز» در سال ۱۳۶۰ منتشر شدند. در سال‌های بعد، روند چاپ آثار متأثر از جنگ و تبعات آن شتاب گرفت و تا سال ۱۳۷۰ نزدیک به ۱۶۰۰ داستان کوتاه، در مجلات و مجموعه داستان‌ها و ۴۶ رمان و داستان بلند انتشار یافت. تقریباً هیچ نویسنده‌ای نسبت به جنگ و پیامدهای آن بی‌تفاوت نماند؛ برخی در ستایش از حماسه‌آفرینی رزمندگان نوشتند و گروهی مصائب جنگ و تأثیر آن بر زندگی مردم عادی را بازتاب دادند (میرعابدینی، ۱۳۸۳).

رشد کمی و کیفی جنگ

ادبیات جنگ در ایران دارای فراز و فرود و رشد کمی و کیفی متغیری بوده است. با آغاز هجوم رژیم بعث عراق و اشغال بخشی از سرزمین ایران عده‌ای از نویسندگان همراه و همگام با رزمندگانی که در جبهه‌ها می‌جنگیدند، قلم به دست گرفتند و به ثبت رشادات‌ها و ایثارهای رزمندگان پرداختند. نگارش داستان، به‌ویژه داستان کوتاه از همان سال‌های اولیه جنگ آغاز شد و روندی نسبتاً فزاینده داشت. این رشد کمی فزاینده به معنای آن نیست که از نظر کیفی نیز داستان‌ها از درجه مطلوب برخوردار بودند. با تمام شدن جنگ، این جریان برعکس شد؛ یعنی



بسامد کمی داستان‌ها کاهش یافت و در عوض، کیفیت هنری آن‌ها رو به بهبود نهاد. ناگفته پیداست که این امر به موقعیت و شرایط خلق اثر مربوط می‌شود. در دوران پرتلاطم جنگ، نویسندگان کمتر می‌توانستند به جنبه‌های فنی و هنری اثر خود بیندیشند و اغلب به خاطر تعهد و مسئولیت، آثاری خلق می‌کردند که روحیه مقاومت و شجاعت را در بین مردم افزایش دهد، اما فضای پس از جنگ و آرامش حاصل از آن، به نویسنده این فرصت را می‌داد که در تکنیک و جنبه هنری اثرش نیز بیشتر دقت کند.

موضوعات ادبیات جنگ

با وجود اینکه موضوع اصلی این نوع ادبی، جنگ و مسائل مربوط به آن است، رویکرد نویسندگان به پدیده جنگ با هم تفاوت دارد. وقتی می‌گوییم «ادبیات جنگ»، با چند موضوع سروکار داریم: اول موضوع جنگ و دیدگاهی که نویسنده از آن دارد و دوم مسئله ادبیات یا کارکرد آن و اینکه نویسنده چه انتظاری از ادبیات دارد. در کنار هم قرار گرفتن و تلفیق این چند مسئله، ادبیات جنگ را به وجود می‌آورد و منجر به خلق آثاری در این حوزه می‌شود.

نگارش داستان، به‌ویژه داستان کوتاه از همان سال‌های اولیه جنگ آغاز شد و روندی نسبتاً فزاینده داشت. این رشد کمی فزاینده به معنای آن نیست که از نظر کیفی نیز داستان‌ها از درجه مطلوب برخوردار بودند. با تمام شدن جنگ، این جریان برعکس شد؛ یعنی بسامد کمی داستان‌ها کاهش یافت و در عوض، کیفیت هنری آن‌ها رو به بهبود نهاد.

بر این اساس، هریک از آثار داستانی، با توجه به برخورد نویسنده با این دو معیار، در گروه‌های متفاوتی قرار می‌گیرند. منتقدان و محققان ادبیات داستانی جنگ، هرکدام تقسیم‌بندی خاصی از شیوه برخورد نویسندگان با دفاع مقدس دارند که با وجود نقاط مشترک، بعضاً از جهاتی نیز با هم متفاوت‌اند.

شیوه‌های برخورد نویسندگان با دفاع مقدس

در این بررسی، تقسیم‌بندی «تفنگ و ترازو» به سبب اینکه از بقیه جامع‌تر و علمی‌تر است، ترجیح داده شد. بر این اساس، شیوه برخورد نویسندگان با دفاع مقدس، چهار گروه اثر داستانی را به وجود می‌آورد:

الف. ثبت وقایع و ارزش‌های جنگ از طریق فرم داستانی

نویسندگان نسل انقلاب، از یک طرف بنابر تعهدی که برای ادبیات پذیرفته بودند و از طرف دیگر، نقشی که برای ادبیات در پیشبرد دفاع مقدس متصور بودند، بیشتر به ثبت رویدادهای جنگ و انتقال ارزش‌های دفاع مقدس پرداختند. این گروه چنان پایبند انعکاس واقعیت‌ها هستند که نوشته‌هایشان با گزارش و خاطره پهلو می‌زند (سلیمانی، ۱۳۸۰).

نویسندگان این داستان‌ها، نویسندگان حرفه‌ای نبودند؛ کسانی بودند که می‌خواستند تجربه‌های خود را از حضور در خطوط مقدم جبهه به دیگران انتقال دهند. آنان که نگران فراموش شدن ارزش‌های جنگ بودند، با شتاب می‌نوشتند و کمتر موفق به خلق جهان داستانی قائم به ذات با آدم‌های زنده و ملموس می‌شدند. اکثر داستان‌های جنگ از حالت گزارش و خاطره در نیامده‌اند. در این داستان‌ها نویسنده در حد تصویر چهره بیرونی حوادث مانده و امکان راه یافتن به درون آن را نیافته است (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۸۹۹).

ویژگی مشترک این آثار، حس تعهد و مسئولیت در قبال جنگ است. به این خاطر آثاری خلق می‌شوند که در آن‌ها پیام محوریت دارد و داستان تنها ظرف و وسیله‌ای برای انتقال این پیام است. به همین خاطر این داستان‌ها، اغلب تبلیغی هستند. ساده‌نویسی و بی‌توجهی به پیچیدگی‌های فنی

داستان، واقع‌گرایی، و کارکردگرایی و صمیمیت، دیگر مشخصات این داستان‌ها محسوب می‌شوند (سلیمانی، ۱۳۸۰). از جمله این‌گونه داستان‌ها می‌توان به «سرود مردان آفتاب و آب» از غلامرضا عیدان و «مخمصه» از علی‌رضا افزودی اشاره کرد.

ب. دفاع مقدس، خلاقیت و اصول زیبایی‌شناسی

نویسندگانی مانند علی مؤذنی، سیدمهدی شجاعی و رضا رهگذر (محمدرضا سرشار) با توجه به فرم و شگردهای داستان‌نویسی در زمینه دفاع مقدس آثاری خلق کردند. این نویسندگان علاوه بر تعهد اجتماعی، به زیبایی‌های اثر داستانی نیز توجه داشتند. به همین خاطر، ویژگی‌هایی همچون شعاری، تبلیغی، سطحی و کلیشه‌ای بودن در آثار این دسته به مراتب کمتر دیده می‌شود.

ج. جنگ و پاورقی‌های سرگرم‌کننده

نویسندگان آثار سرگرم‌کننده، به دفاع مقدس نگاه ارزشی ندارند و جنگ و مسائل مربوط به آن از مسائل محوری داستان‌های آن‌ها نیست. عموماً هسته مرکزی این رمان‌ها را مسائل خانوادگی یا جنایی تشکیل می‌دهد اما نویسنده از جنگ نیز از جهت آنکه در تشدید مسائل محوری سهیم و دخیل است، بهره جسته است. از این جمله‌اند: شهره و کیلی در «خان سرخ» و کوروش صفایی «فراسوی ستیزه‌ها».

د. نویسندگان حرفه‌ای؛ جنگ در حاشیه

در آثار این دسته نیز، جنگ به شکل محوری و مرکزی نمود نیافته است. این نویسندگان بیشتر به مسائل حاشیه‌ای جنگ مثل بمباران و فضای پشت جبهه پرداخته‌اند. اینان به جای ترسیم صحنه‌های قهرمانی در جبهه‌ها، از رنج‌ها و وحشت‌های مردم عادی به هنگام حملات هوایی سخن می‌گویند. عادی شدن و اجتناب‌ناپذیری مرگ، گریز از اضطرابی به اضطراب دیگر، و مهاجرت و از هم پاشیدن خانواده‌ها از مضمون‌های مطرح در آثار این نویسندگان است. اینان در جهت مطرح کردن جنبه غم‌انگیز (تراژیک) جنگ قلم می‌زنند. در این داستان‌ها آدم‌ها دیگر حماسه‌ساز نیستند بلکه قربانیانی هستند که در عین پایداری، به راحتی جان می‌بازند و همین امر به فضای ادبیات پس از جنگ نوعی حس زوال و بی‌اطمینانی می‌دهد

(میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۹۱۰).

از جمله این نویسندگان احمد محمود (زمین سوخته)، تقی مدرسی (آداب زیارت)، مهدی سبحانی (ناگهان سیلاب)، و محمد محمدعلی (نقش پنهان) است.

به جز نویسندگانی که در خلال این تقسیم‌بندی از آنان یاد شد، محسن مخملباف، سیدمهدی شجاعی، جواد مجابی، اسماعیل فصیح، محمود گلابدراهی و ناصر ایرانی از نویسندگان ادبیات داستانی جنگ به شمار می‌آیند.

مهم‌ترین موضوعات

مهم‌ترین موضوعات ادبیات داستانی جنگ عبارت‌اند از شهادت، اسارت، موج‌گرفتگی، جانبازی، مهاجرت، بمباران و سرانجام دوره پس از اسارت. شاید اصلی‌ترین عنصر داستانی پس از درون‌مایه، زاویه دید باشد که در داستان‌های جنگ اهمیتی شایان دارد.

شخصیت‌ها

در بررسی شخصیت‌های این داستان‌ها چند تیپ مهم‌تر از بقیه‌اند:

۱. از خود گذشتگان (که معمولاً در رده فرماندهان یا رزمندگان جای دارند)؛
۲. سال‌خوردگانی که شخصیت اصلی داستان‌ها هستند؛
۳. پدر و پسر که اغلب یکی از آن دو خود را فدای دیگری می‌کند؛
۴. مادران، همسران و فرزندان شهدا که صبر و شکیبایی و امید به آینده ویژگی شاخص آنان است؛
۵. کودکان و نوجوانانی که یا جزء کوچندگان آواره‌اند یا فرزندان شهدا و جانبازان (انوشه، ۱۳۷۴: ۴۹).

ویژگی ممتاز دفاع مقدس

یکی از ویژگی‌های ممتاز دفاع مقدس، حضور اندیشه‌ها و احساسات دینی در آن است؛ تا آنجا که ادبیات جنگ را می‌توان ادبیات دینی نیز نامید. در چنین ادبیاتی، اندیشه‌های متفاوتی بیش از هر چیز در پیشبرد عناصر داستان مؤثر است. به تعبیری، اندیشه‌ها و احساسات دینی جای اندیشه‌های مادی‌انگارانه را می‌گیرند و آنچه باعث انگیزه حرکت و عمل قهرمان می‌شود، اعتقاد به باورهای دینی و مذهبی است. همچنین، در ادبیات دفاع مقدس شاهد تلفیق حماسه دینی و تاریخی با

حماسه‌های جنگ هشت‌ساله هستیم؛ برای مثال، در داستان «هفتاد و سومین» نوشته علی مؤذنی از مجموعه «دلایزتر از سبز»، داستان عطش یک رزمنده مجروح با داستان عطش اهل بیت به تصویر کشیده می‌شود (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۸۴).

اخیراً داستان‌های دفاع مقدس در مجموعه‌های مختلف گرد آمده‌اند و بعضاً نمایه‌هایی از این آثار فراهم شده است که دسترسی به این داستان‌ها را آسان‌تر می‌کند. از جمله «فهرست داستان‌های کوتاه درباره جنگ در مطبوعات ایران» (فهرست داستان‌های کوتاه درباره جنگ در مطبوعات ایران، ۱۳۷۲).

منابع

۱. حنیف، محمد. (۱۳۸۶). جنگ از سه دیدگاه (نقد و بررسی ۲۰۰۰ رمان و داستان بلند جنگ). تهران: صریح.
۲. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۳). صد سال داستان‌نویسی. چاپ سوم، جلد سوم. تهران: چشمه.
۳. رهگذر، رضا. (۱۳۷۰). نیم‌نگاهی به هشت سال قصه جنگ. تهران: حوزه هنری.
۴. سلیمانی، بلقیس. (۱۳۸۰). تفنگ و ترازو. چاپ اول. تهران: روزگار.
۵. انوشه، حسن. (۱۳۷۱). فرهنگ‌نامه ادبی فارسی. چاپ اول. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۶. دفتر مطالعات ادبیات داستانی (و دیگران). (۱۳۷۲). فهرست داستان‌های کوتاه درباره جنگ در مطبوعات ایران. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
۷. یونسی، ابراهیم. (۱۳۶۹). هنر داستان‌نویسی. تهران: نشر نگاه.
۸. میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). عناصر داستان. تهران: نشر سخن.
۹. ———. (۱۳۸۳). داستان و ادبیات. تهران: نشر آیه مهر.
۱۰. محمودیان، محمد. (۱۳۸۲). نظریه رمان و ویژگی‌های رمان. تهران: نشر فروزان.
۱۱. مستور، مصطفی. (۱۳۷۹). مبانی داستان کوتاه. تهران: نشر مرکز.
۱۲. اسکولز، رابرت. (۱۳۷۷). عناصر داستان. مترجم: فرزانه طاهری. تهران: نشر مرکز.

کتاب و گو با

محمدرضا احمدی

دکتر علی اکبر کمالی نهاد

●● اشاره

محمدرضا احمدی از دبیران منتقد، فعال، خوش ذوق و اهل قلم استان بوشهر است. ایشان از سال ۱۳۸۱ با دفتر تألیف همکاری، همراهی و انس داشته است. در سال ۱۳۸۱ در جشنواره الگوهای برتر تدریس شرکت کرده و خوش درخشیده است. داوری المپیاد خواندن دانش آموزان شهرستان‌های تهران، تدریس در دوره‌های ضمن خدمت، مشارکت در تألیف کتاب‌های دوره اول متوسطه، همکاری در اعتبارسنجی کتاب‌های فارسی و علوم و فنون ادبی دوره دوم متوسطه، سرگروهی ادبیات استان بوشهر، چاپ اشعار در نشریات و تألیف کتاب، بخشی از فعالیت‌های علمی و آموزشی ایشان است. احمدی هم‌اکنون دبیر انجمن علمی-آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی استان بوشهر و عضو شورای اجرایی اتحادیه انجمن‌های علمی-آموزشی معلمان زبان و ادبیات فارسی کشور است. دقایقی چند پای صحبت ایشان نشستیم.

●● معلم موفق را چگونه تعریف می‌کنید؟

● به نام عشق که زیباترین سرآغاز است هنوز شیشه عطر غزل درش باز است به گمان من، معلم موفق معلمی است که روح و جان دانش‌آموز را درگیر کند. بذری بکارد در خاک جان دانش‌آموز جوان، تا در پیری و کهن‌سالی که به اوج و یا قلّه زندگانی‌اش رسید و مقصد را تجربه کرد، مبدأ رفتار و منش خود را معلم بداند. معلمی می‌تواند موفق باشد که عشق، علاقه، دانش، تخصص، مهارت و منش معلمی را به‌عنوان اصول راهبردی کار خود مد نظر قرار دهد. امروزه معلم، نقش هدایتگر و برنامه‌ریز را دارد و از نقش یک مجری صرف فاصله گرفته است؛ چرا که تدریس یک‌سویه و معلم‌محور، دیگر مورد اقبال دانش‌آموز امروزی نیست. معلم امروز باید بیندیشد که اساس فعالیت‌هایش، اثربخشی و دریافت بازخورد باشد، نه اینکه فقط چگونگی ارائه مطلب را مورد نظر قرار بدهد. ارزشیابی را به شیوه‌ای جامع اجرا کند و به بیان دیگر، امر یادگیری را مهم‌تر از یاددهی بداند. همیشه به این نکته توجه داشته باشد که اهتمام، گام و کلامش چه بازخوردی دارد.

فرایند تدریس را روز به روز تغییر دهد؛ از هر چمن گلی و از هر دری سخنی، تا رویش، زایش و پویایی داشته باشد و موجب رشد و بالندگی شود.

●● ویژگی‌های بایسته دبیر ادبیات چیست؟

● ادبیات درس زندگی است. درس پرورش انسان است و به‌راستی اصیل‌ترین راه پرورش، جز زیستن آموزه‌ها نیست. پس، دبیر ادبیات بیش از آنکه درگیر لفظ و ادای کلمات شود، لازم است کلمات را زندگی کند، عشق را زندگی کند، دوستی را زندگی کند، امید را زندگی کند، پویایی را زندگی کند، بیافریند و پوست بیندازد و نو شود و نو کند؛ مادامی که هست، مادامی که قصد پرورش آدمی را دارد و چه بسا بیش از آن و پس از آن، و این امر مهم میسر نمی‌شود جز به مدد همتی افزاینده و قلبی قوتمند.

●● شما در تدریس چه روش‌های بدیعی داشته‌اید؟

● همیشه سعی کرده‌ام بچه‌ها را محور اصلی کار نگه دارم و خودم به‌عنوان هادی



و ناظر و مدیر یادگیری در کنارشان باشم. فناوری جزء جدایی‌ناپذیر تدریس بوده است و همواره کوشیده‌ام دانش‌آموزان را به خلق کردن و تولید محتوا سوق دهم و در عمل نیز یاریگرشان باشم. همواره قبل از رفتن به کلاس، محتوای تولیدی دانش‌آموزان را در منزل مطالعه و اصلاح می‌کنم و برای تدریس به آن‌ها از ساخته‌ای خودشان بهره می‌برم. این‌گونه، آن‌ها را با خود همراه می‌سازم و جمع نزدیک‌تری می‌آفرینم. از رسانه‌های گوناگون نیز غافل نیستم و تلاش می‌کنم از قابلیت‌های امروزی بهره‌مند شوم و بهره‌مند گردانم.

●● از خاطرات به یاد ماندنی دوران معلمی و تدریس یکی را بیان کنید.

● چه خوب شد که این را از من خواستید. خاطره‌های بی‌شماری گوشه‌گوشه ذهن و حافظه‌ام نشسته و جا خوش کرده است. می‌خواهم با هم به سال ۷۶ برویم. من بودم و کلاس انشا و روباهی که به نیت دستیابی به طعمه‌ای فریبنده، سر فرود آورده و از روزی وارد آغل شده بود. همین که چهار دست و پایش به زمین رسیده بود، مرغ‌ها و خروس‌ها شروع به هیاهو کرده بودند و گاوها نیز ماغ می‌کشیدند و او مات و مبهوت و متحیر به‌جا مانده بود که چگونه به این فروماندگی رسیده و چگونه در این مخمصه دچار استیصال شده است. پَر و کاه در هوا چرخان بود و نگاه مبهوت و متحیر او به هر سو می‌چرخید. اینجا بود که ذهن من و بچه‌ها نیز وارد آغل شد که چیست پایان این ماجرا. نگاه‌های گره‌خورده حیوانات، آواهای آشفته‌شان، جست‌وخیزهای هراسناکشان و این سو و آن سو دوییدن‌های روباه، همه ما را متعجب ساخته بود که سرانجام چه خواهد شد. برای رسیدن به سرانجام این ماجرا از بچه‌ها خواستم که قلم به دست بگیرند و هرگونه که خواستند، این سرانجام را رقم بزنند. بچه‌ها هم عینک نوشتنشان را بر چشم گذاشتند و هر کدام از زاویه دید

بیرون رفت.» در این میان، به محمدرضا مرادپور رسیدم؛ هنرمند نقاش کلاس که نقش‌های دلگشایش همواره زینت‌بخش اوراق دفترش بود. گفت: «آقا، من ماجرا را ذره ذره، مو به مو نقش‌بندی کرده‌ام.» دیدم در صفحات دفترش روباه پس از عبور از در آغل و رهایی جستن از اهل ده، شتابان وارد کوچه‌ای شده است و با سرعت زیاد کوچه را پشت سر می‌گذارد و راه خروج از روستا را در پیش می‌گیرد و شادمان زندگی دوباره است. به پاس نقش‌های دل‌انگیزی که مرادپور پیش چشمم گذاشته بود، نمره بیست و مبلغی آفرین بر دفترش رقم زدم. از سال ۷۶ تا حالا محمدرضا مرادپور را ندیده‌ام، اما نقاشی‌اش را همیشه می‌بینم و این به باور

خود قلم به حرکت واداشتند. یکی صاحب آغل را اسلحه به دست وارد کرد و ماشه را چکاند و روباه را در دم جان سپرده پیش ما نشانده. دیگری روباه را زیرک و چابک و فرز پنداشت و گشایشی برایش حاصل کرد و نوشت: «روبه زیرکانه از زیر پای صاحب آغل گریزی رندانه زد و از در آغل

من یکی از زیباترین تصویرهای زندگی است که پیش چشم نقش بسته است.

●● مهم‌ترین شاخصه‌ها، محاسن و معایب کتاب درسی را ذکر کنید.

● کتاب‌های درسی جدید فارسی، علوم و فنون و نگارش که با رویکرد مهارتی و تحلیلی با رنج و مرارت فراوان تألیف شده‌اند، ساختاری منسجم دارند اما به لحاظ گستردگی تمرین‌ها از یک‌سو و تنگنای زمان از دیگر سو، آموزش را دشوار می‌سازند.

در کتاب‌های فارسی، جای نمونه‌ای از ادبیات نمایشی امروز، خالی است و می‌توان به جای یکی از روان‌خوانی‌ها، خلاصه‌ای از یک نمایش‌نامه یا فیلم‌نامه را قرار داد. همچنین، فقر متونی با محتوای شاد و مفرح در آن‌ها به شدت احساس می‌شود.

کتاب‌های علوم و فنون گزینش و نظم و سامان خوبی دارند اما نیازمند بازنگری و ساماندهی بیشتری هستند. لازم است بخش‌های تاریخ ادبیات را فشرده‌تر و سبک‌شناسی را کوتاه‌تر ارائه کنیم تا فرصتی برای پاسخ‌گویی به تمرین‌ها و کارگاه‌های تحلیل متن داشته باشیم.

تدریس اصولی، روشمند و هدفمند کتاب‌های نگارش مستلزم داشتن وقت خوب و مفید است. این کتاب‌ها با وجود محتواها و روش‌های ارائه شده خوب، می‌توانند الفبای نویسندگی را به دانش‌آموزان بیاموزند.

●● نظرتان دربارهٔ مجلهٔ رشد زبان و ادب فارسی چیست؟

● نشریهٔ وزین رشد زبان و ادب فارسی حاصل خردورزی و تجلیگاه نگرش‌ها و تجارب علمی و ادبی همکاران عزیز و ارجمندی است که سال‌ها با عشق و علاقه، عمر ارزشمندشان را صرف آموزش، مطالعه و پژوهش کرده‌اند و ما حاصل جست‌وجوگری‌های خود را برای رشد و اعتلای آموزش زبان و ادب فارسی عرضه نموده‌اند. همیشه این نشریه

را می‌خوانم و مطالعهٔ آن را به همکاران محترم نیز توصیه می‌کنم. گفت‌وگوها، مقالات، سبک و سیاق و چینش و نظم و گوناگونی محتواها، همسویی مطالب نشریه با کتاب‌های درسی و روش‌های نوین تدریس از ویژگی‌های بارز این نشریه است. یکی از مشکلات مجلهٔ رشد برای خوانندگان این است که بخشی از مقالات چاپ شده در تارنمای رشد ارائه می‌شود و خواننده ناگزیر است برای مطالعهٔ کامل آن‌ها به تارنما مراجعه کند که باعث دشواری، تأخیر و در نتیجه، هدررفت زمان همکاران اهل مطالعه می‌شود. کاستی دیگری که در این نشریه مشهود است، کم بودن آثار قلمی دربارهٔ کتاب‌های دورهٔ اول متوسطه است که این خود از شمار مخاطبان نشریه می‌کاهد. برای مثال، از جشنوارهٔ خوارزمی که در حوزهٔ انشائویی دورهٔ اول متوسطه برگزار می‌شود و دانش‌آموزان و دبیران فراوانی مراحل شهرستانی، استانی و کشوری آن را برگزار می‌کنند، مطلبی در این نشریه انعکاس نمی‌یابد. شاید اگر تجربه‌های موفق جشنوارهٔ خوارزمی در استان‌ها، در نشریه درج شود زمینه موفقیت هر چه بیشتر دانش‌آموزان و همکاران را در این جشنواره فراهم سازد.

●● یکی از آثار شاخص خود را معرفی کنید.

● طنز را دوست دارم و در این زمینه کارهای فراوانی کرده‌ام؛ چون طنز بیانگر کاستی‌های جامعه است و موجب اصلاح نارسایی‌ها و زشتی‌ها و حماقت‌ها می‌شود. جلوه‌هایی از طنز، اثری است که برای چاپ مهیا کرده‌ام؛ به امید اینکه به‌زودی چاپ شود و برای خوانندگان عزیز، به خصوص دبیران ارجمند و فرهیختهٔ زبان و ادبیات فارسی، خواندنی باشد.

همچنین، با توجه به تجربه و تلاشی که در سال‌های جاری در حوزهٔ کتاب‌های درسی داشته‌ام و در کلاس‌ها، دوره‌ها، اعتبارسنجی‌ها و کارگاه‌ها حضور یافته‌ام، نتیجه را در کتابی با عنوان «فارسی یازدهم در آیینة قلمروها» به همت

مدیر ادب‌دوست و اندیشمند نشر «نگار کمال» در سال ۱۳۹۸ به چاپ رسانده‌ام. در پایان این مصاحبه، سپاس فراوان خود را نثار همهٔ عزیزان دست‌اندرکار مجلهٔ زیبا و خواندنی رشد زبان و ادب فارسی می‌کنم. برای جناب آقای دکتر سنگری گران‌قدر، سردبیر محترم و دانشمند مجله، آرزوی شادمانی و سربلندی دارم و از شما استاد پرتلاش و دلسوز، جناب آقای دکتر کمالی‌نهاد عزیز، به خاطر این مصاحبه و همهٔ کوشش‌های بی‌دریغتان در راه اعتلای زبان و ادبیات فارسی بسیار سپاسگزارم.

به قول مولانای بزرگ:

گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن

مُصلحی تو، ای تو سلطان سخن

این چنین میناگری‌ها کار توست

این چنین اکسیرها اسرار توست

کیما داری که تبدیلی کنی

گرچه جوی خوب بود، نیلش کنی

آب را و خاک را بر هم زدی

ز آب و گل نقشی تن آدم زدی

و نکتهٔ آخر:

به قول دکتر سنگری عزیز، «خدا را به

شما می‌سپارم».

بر ادبیات فارسی «متوسطه اول»

مهرداد روشن زاده

کارشناس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه
فرهنگیان علامه طباطبایی بوشهر و دبیر
ادبیات دبیرستان های خلیج فارستلمیح
در
آرایه

چکیده

تلمیح با تداعی رویدادهای آشنا، متن را از نظر صورت و معنا استحکام می‌بخشد و جان خواننده را از لذت ادبی سرشار می‌سازد. شاعران و نویسندگان از این صنعت ادبی، چنان ابزاری برای مقاصد گوناگون بهره برده‌اند و اشعاری که در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول آمده‌اند، حکایت از این امر دارند. شاعران نازک‌اندیش به شیوه‌های گوناگون از صنعت ادبی تلمیح بهره برده و شعرهایشان را به آیات و احادیث مزین کرده‌اند. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و هدف آن، واکاوی آرایه بدیعی تلمیح در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول است و یافتن این نکته، که بسامد تلمیح در اشعار تا چه حد است. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که شاعران در میث تلمیح بیشترین تأثیر را از قرآن گرفته‌اند و بیشترین تلمیحات مربوط به آرایه ترجمه است.

کلیدواژه‌ها: تلمیح، کتاب‌های ادبیات فارسی متوسطه اول، آیات و احادیث، شعر

مقدمه

یکی از زیباترین آرایه‌های بدیعی که

وجود آن در هر سروده‌ای موجب ارزش مضاعف کلام از نظر هنری و ساختاری می‌شود، صنعت تلمیح است؛ چرا که، از یک سو در شعر ایجاز ایجاد می‌کند و از سویی دیگر، ذهن خواننده را با داستان، فرهنگ یا منبع فرهنگی شناخته شده‌ای درگیر می‌سازد و با این ویژگی به عمق مطلب مطرح شده در شعر می‌افزاید.

اگر به اشعار مندرج در کتاب‌های ادبیات فارسی متوسطه اول نگاه قرآنی و روایی داشته باشیم، در خواهیم یافت که بسیاری شاعران پارس‌سرا به سبب عشق به کلام وحی و برای بهره‌مندی از فصاحت و بلاغت موجود در آن، شعر خود را به آیات، احادیث و شخصیت‌های قرآنی آراسته‌اند. استشهاد به آیات، روایات و اشاره به شخصیت‌های قرآنی در سروده‌های شاعران در کتاب‌های ادبیات فارسی فراوان دیده می‌شود. در این پژوهش، ابتدا ابیات دارای اشارات قرآنی و روایی را به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

۱. ابیاتی که در آن‌ها شاعر با وام‌گیری از آیات قرآن و احادیث به شیوه تلمیح تصویری زیبا ساخته است؛

۲. ابیاتی که در آن‌ها شاعر به آیات و روایات و احادیث از طریق صنعت اقتباس

و ترجمه اشاره کرده است؛
۳. ابیاتی که با تلمیحاتی حاوی شخصیت‌های قرآنی آراسته شده‌اند.

بیان مسئله

تلمیح از عناصر جامع و شامل فکری و فرهنگی در آثار ادبی است. شاعر و نویسنده، به اقتضای سطح زمانی و فرهنگی خود از این عنصر برای بیان مسئله و ایجاد ارتباط با خواننده (مخاطب) سود می‌برد. تلمیح، برخاسته از غنای فکری و نشان‌دهنده جنبه‌های جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی ذهن و زبان شاعر یا نویسنده است. جست‌وجو در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول به قصد برجسته‌سازی تلمیح و عناصر برجسته آن پژوهشی است که ضرورت آن احساس می‌شود. سؤال تحقیق حاضر این است که بسامد تلمیح در اشعار تا چه حد است.

روش تحقیق

روش این مقاله به لحاظ نوع تحقیق، تحلیلی است. بر این اساس، نخست کتب ادبیات فارسی (دوره اول) مورد بررسی قرار گرفت. همچنین، هر بیت و مصرعی که در آن به صورت مستقیم

یا غیرمستقیم به آیات اشاره شده بود، جمع‌آوری و براساس قواعد ادبی، دسته‌بندی شد. به دیگر سخن، در این روش یک بار در اشعار «انتخاب» صورت گرفت و مرتبه بعد، اشعار انتخاب شده در کنار یکدیگر و در دسته‌های خاص ادبی قرار گرفتند (ترکیب). حاصل این رفت و برگشت، تحلیل‌هایی است که در قسمت نتایج گزارش خواهد شد. گفتنی است که در این پژوهش، داده‌ها با استفاده از روش کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند.

پیشینه تحقیق

تاکنون مبحث تلمیح در ادب فارسی با عناوین و روش‌های مختلف در مقالات علمی گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است اما کتاب‌های ادبیات فارسی متوسطه اول در این زمینه کاوش و بررسی نشده‌اند. لذا این تحقیق می‌تواند تا حدودی پاسخ‌گوی نیاز و پرسش‌های جویندگان این مقوله باشد.

اهداف تحقیق

هدف اصلی این مقاله، واکاوی آرایه تلمیح در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول بوده است تا مخاطبان با تلمیحات موجود در اشعار و نثر کتب ادبیات فارسی متوسطه اول آشنا شوند و بسامد تلمیح در اشعار کتب ادبیات فارسی متوسطه اول مشخص گردد.

بحث

کتاب‌های ادبیات فارسی متوسطه اول با بهره‌گیری شاعران و نویسندگان از تلمیحات قرآنی به زیبایی جلوه می‌کنند و از نظر قرینه‌سازی اجرا نظمی به وجود می‌آورند که براساس آن تلاش ذهنی و دریافت صورت می‌گیرد. تلمیح در شعر، نسبت به نثر چشمگیرتر است و بسامد بیشتری دارد. در ادامه، برای جلوگیری از اطاله کلام، تلمیحات کتب ادبیات فارسی متوسطه اول همراه با زیبایی‌های هنری آرایه تلمیح را بررسی می‌کنیم.

تلمیح به آیات قرآن کریم

آیات قرآنی از جمله تلمیحاتی هستند که در شعر فارسی کاربرد فراوان دارند. سخنوران شعر فارسی این آیات مبین را سرلوحه سخنان خویش قرار داده‌اند و با شعر به بیان سخن حکیمانه پرداخته‌اند. در این پژوهش برآنیم که سیطره آرایه تلمیح را بر کتاب‌های ادبیات فارسی دوره اول واکاوی کنیم. نخست ابیات با تلمیحاتی که وام‌گیری از آیات قرآن و احادیث به شیوه تلمیح تصاویری زیبا آراسته شده‌اند.

اگر کسی به درستی نماز
بخواند، پیرامون هیچ
زشتی و فجوری نمی‌رود
و اگر بالعکس نماز
بخواند و تباهی هم به جا
آورد، در حقیقت نماز او
نماز نیست

اثرپذیری واژگانی

در این شیوه اثرپذیری، شاعر در به کارگیری بعضی از واژه‌ها و ام‌دار قرآن است؛ «یعنی واژه‌هایی را در شعر خویش می‌آورد که ریشه قرآنی دارند و مستقیم و غیرمستقیم توسط شاعر یا دیگران به زبان و ادبیات فارسی راه یافته‌اند» (راستگو، ۱۳۷۶: ۱۵).

وام‌گیری

در این شیوه، واژه قرآنی با همان ساختار عربی بدون هیچ تغییری به زبان و ادبیات فارسی راه یافته است. در واقع، شاعر اصطلاحات و واژگان قرآنی را بدون تغییر در شعر خویش بیان کرده است. وی با استفاده از آیه قرآن تصویری زیبا از

درخت «سدره‌المنتهی» به کار برده است. «محمد الدوره»/ خونی است که از بعث پیامبران جوشیده است/ پس ای محمد، صعود کن! صعود کن تا سدره‌المنتهی! (فارسی هشتم، درویش: ۱۱۳).

شاعر، عبارت «سدره‌المنتهی» را به طریق وام‌گیری واژگانی، از آیه ۱۴ سوره نجم اخذ نموده است. قرآن کریم می‌فرماید: «عند سدره‌المنتهی» (نجم/ ۱۴) به عبارتی، در این بیت به مفهوم سدره‌المنتهی اشاره شده است. «برای توضیح بیشتر «سدره» نام درختی است در آسمان هفتم که آخرین حد پرواز فرشتگان است» (اشرف‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

بار دیگر شاعر انس و الفت خویش با قرآن کریم را نمایان ساخته و در تصویری زیبا خداوند را نور و روشنایی آسمان و زمین معرفی کرده و در این رهگذر، از ابزار شاعرانه تشبیه و مراعات نظیر بهره برده است.

مهربان و ساده و بی‌کینه است
مثل نوری در دل آینه است
عادت او نیست خشم و دشمنی
نام او نور و نشانش روشنی

(فارسی هفتم، امین‌پور: ۱۴)
شاعر واژه «نور» را از آیه ۳۵ سوره نور به عاریت گرفته و به وسیله آن، روشنایی آسمان و زمین و ستارگان را به تصویر کشیده است. قرآن کریم می‌فرماید: «الله نور السماوات و الأرض* مثل نوره کمشکوه فیها مصباح* المصباح فی زجاجة» (نور/ ۳۵) خدا نور (وجودبخش) آسمان‌ها و زمین است؛ داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی باشد و آن چراغ در میان شیشه‌ای، که از تالو آن گویی ستاره‌ای است!

شاعر، به مقوله نماز خواندن رویکردی خاص داشته و به عبارتی، در این زمینه از مضامین قرآنی بهره جسته است.
بادِ خشم و بادِ شهوت، بادِ آرز
بُرد او را که نبود اهل نماز

(فارسی هشتم، درس شیر حق: ۹۰)
باد غضب و باد شهوت و باد حرص کسی

را از جای می‌کند و تکان می‌دهد که اهل نماز نباشد. مضمون بیت فوق از این آیه متأثر است: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَذَكَرَ اللَّهُ أَكْبَرَ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» (عنکبوت/ ۴۵)؛ همانا نماز، نمازگزاران را از تباهی و زشتی باز می‌دارد ... پس اگر کسی به‌درستی نماز بخواند، پیرامون هیچ زشتی و فجوری نمی‌رود و اگر بالعکس نماز بخواند و تباهی هم به جا آورد، در حقیقت نماز او نماز نیست. شاعر تحت‌تأثیر احادیث اسلامی، دوست داشتن وطن را از ایمان می‌داند. بیت زیر به عبارت «حب وطن» مزین شده است. و آن که حب وطن نداشت به دل مرده زان خوب‌تر به باور من (فارسی هشتم، فراهانی: ۸۳) مصراع اول تلمیح به «حدیث صحیح و معروف حب الوطن من الایمان است؛ یعنی دوست داشتن زادبوم از ایمان است.» (حلبی، ۱۳۹۳: ۳۵).

ترجمه

در این شیوه، شاعر از گردانیده فارسی واژه یا جمله قرآنی بهره می‌گیرد. صنعت ترجمه در کتب بدیع این‌گونه تعریف شده است: «مضمون شعری را از زبان عربی به نظم یا بالعکس نقل می‌کردند» (همایی، ۱۳۸۹: ۳۷۴). شاعر در مقدمه کتاب فارسی درباره توحید پرداخته و به

نام‌هاست؛ با آن‌ها خدا را بخوانید. در بیتی به زیبایی، به بی‌حد و اندازه بودن نعمت‌های پروردگار و ناتوان بودن انسان از سپاس‌گزاری بابت این نعمت‌ها اشاره می‌کند و در این راه از واج‌آرایی، تکرار و تلمیح بهره می‌برد. در اینجا ضمن بیان آیه قرآن کریم ابیات ذکر می‌شوند.

قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ ذَوَلَقْوَةِ الْمَتِينِ» (الذاریات/ ۵۰) معنی: همانا خداوند، خود روزی‌دهنده و صاحب قوت و نیرومند است.

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی‌ده رهنمای

(فارسی نهم، فردوسی: ۱۰)

شاعر در ابیات بسیاری به یاد کردن از خدا سفارش می‌کند. وی، زبان را به ذکر و یاد حق جاری می‌داند و حضور دل را در یادکرد پروردگار لازم می‌شمارد.

ای یاد تو مونس روانم

جز نام تو، نیست بر زبانی

(فارسی هفتم، نظامی: ۹)

بیت فوق متأثر از این آیه قرآنی است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد/ ۲۸) معنی: آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

در بیت زیر، شاعر به نزدیکی خداوند به انسان اشاره می‌کند و اغلب، با تلمیح قرآنی به بیان این موضوع می‌پردازد:

دوستی از من به من نزدیک‌تر

نعت خداوند می‌پردازد. وی، در ابیاتی به این‌گونه مضامین و ابعاد مختلف اشاره می‌کند. در اینجا، ضمن بیان آیات به ذکر نمونه ابیات پرداخته می‌شود:

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی‌نام تو نامه کی کنم باز

(فارسی هفتم، نظامی: ۹)

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

(فارسی نهم، فردوسی: ۱۰)

ای خدایی که نام تو بهترین سرآغاز است و بدون نام تو هیچ مطلبی را بر زبانی جاری نمی‌کنم. بار دیگر در بیت دوم به نعت خداوند می‌پردازد؛ به نام خداوند

خالق جان و اندیشه «شاهنامه را آغاز می‌کنم»؛ زیرا، فقط می‌توان به نام‌های خدا فکر کرد و ذهن انسان نمی‌تواند به ذات و حقیقت خداوند دست یابد. مفهوم ابیات فوق، این متأثر از این آیه کریمه است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف، ۱۸۰) ... و خدا را نیکوترین

از رگ گردن به من نزدیکتر
(فارسی هشتم، امین‌پور: ۱۳)
دوستی از خود من به من نزدیک‌تر
است؛ حتی، از رگ گردن نیز نزدیک‌تر
است. قرآن کریم، دربارهٔ این مضمون
می‌فرماید: «و نحن أقرب إليه من حبل
الوريد» (۱۶/ق) ما از رگ گردن به شما
نزدیک‌تریم.

شاعر، در ابیاتی به وجود پروردگار در
مشرق و مغرب و بی‌نیازی او از هر چیزی
اشاره می‌کند و ابزار شاعرانهٔ وی مراعات
نظیر و تکرار است.

به دریا بنگرم دریا تو بینم
به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا تو بینم

(فارسی هفتم، باباطاهر: ۷۲)
ابیات فوق تلمیح به این‌آیه و ترجمه
شدهٔ آن است: «ولله المشرق والمغرب
فاینما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع
علیم» (البقره/ ۱۵)؛ مشرق و مغرب از
آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا
آنجاست! خداوند بی‌نیاز و داناست! شاعر،
آفریدن انسان و نعمت سخن گفتن را
تصویرپردازی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که
تناسب و مضمون‌پردازی تازهای را به
وجود می‌آورد.

به نام خدایی که جان آفرید
سخن گفتن اندر زبان آفرید

(فارسی هشتم، سعدی: ۱۰)
به نام خداوندی که روح و روان انسان را
خلق کرد و نعمت سخن گفتن را نصیب او
ساخت. این تلمیحی است به سورهٔ مبارکهٔ
الرحمن که می‌فرماید: «خلق الإنسان *
علمه البیان» (الرحمن: ۴-۳) انسان را
آفرید و پیام‌وخت به او سخن گفتن. شاعر،
به فرمان الهی اشاره می‌کند و به انسان،
اشرف مخلوقات، و دیگر موجودات که از
امر الهی اطاعت می‌کنند. او در این عرصه
به تصویرپردازی با استفاده از تلمیح و
مراعات نظیر دست می‌یازد:

پرستار امرش همه چیز و کس
بنی آدم و مرغ و مور و مگس
(فارسی هشتم، سعدی: ۱۰)
خداوندی که هر چیزی در این جهان،

از انسان که اشرف مخلوقات است تا
مرغ و مور و مگس، همه امر الهی او را
اطاعت می‌کنند و به فرمان او هستند.
تلمیح به سورهٔ مبارکه آل عمران است
که می‌فرماید: «أفغير دين الله ببغون و له
أسلم من في السماوات والأرض طوعا و
كرها و إليه يرجعون» (آل عمران: ۸۳) هر
که در آسمان و زمین است خواه، ناخواه
مطیع فرمان اوست.

شاعر در بیت دیگر از تلمیح قرآنی
بهره جسته است؛ با بیان اینکه خداوند
به هر کس بخواهد پادشاهی می‌دهد و
پادشاهی را از هر کسی که شایستهٔ آن
نباشد، می‌گیرد.

یکی را به سر، بر نهد تاج بخت
یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

(فارسی هشتم، سعدی: ۱۰)
خداوند بر سر یکی از بندگانش تاج عزت
می‌گذارد و به او عزت می‌بخشد و دیگری
را که شایستهٔ عزت نیست، به خاک
ذلت می‌نشاند و از تخت پادشاهی پایین
می‌کشد. این تلمیح به آیه‌ای از سورهٔ آل
عمران است که می‌فرماید: «توتی الملك
من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء» (آل
عمران/ ۲۶) معنی: تو به هر کس بخواهی
ملک و پادشاهی می‌بخشی و از هر کس
که بخواهی، آن را باز می‌گیری.

در بیت زیر، شاعر با ذکر مراعات نظیر
و تلمیح به آیهٔ قرآنی اشاره کرده است.
خداوند را نمی‌توان با حواس مادی درک
کرد؛ پس، برای دیدن خداوند به چشمان
خودت فشار نیاور؛

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را

(فارسی نهم، فردوسی: ۱)
زیرا، هرگز نمی‌توانی او را با دو چشم
خود ببینی. ابیات یاد شده تلمیح به این
آیه است: «لا تدركه الابصار و هو يدرك
الابصار و هو اللطيف الخبير» (انعام: ۱۰۳)؛
دیدگان، او را در نیابند و او دیدگان را
دریابد و او لطیف و آگاه است.

براساس فرمایش قرآن، همه موجودات
آفرینش تسبیح و طاعت او می‌گویند.
در اینجا، ضمن بیان آیات به ذکر ابیات
پرداخته است:

جهان متفق بر الهیتش
فرومانده از کنه ماهیتش
(فارسی هشتم، سعدی: ۱۰)

بیت فوق تلمیح به این آیهٔ قرآنی دارد.
«يسبح لله ما في السماوات و ما في الارض
له الملك و له الحمد و هو على كل شيء
قدير» (تغابن/ ۱)؛ معنی: هر چه در
آسمان‌ها و زمین است همه به تسبیح
و نیایش خدا مشغول‌اند. تسبیح همهٔ
موجودات آفرینش تلمیح به آیهٔ قرآنی
دارد. شاعر از این رهگذر مراعات نظیر و
تلمیح بهره می‌گیرد.

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند
نه همه مستمعی فهم کنند این اسرار
(فارسی نهم، سعدی: ۱۳)

شاعر، در زمینهٔ تسبیح و ستایش همهٔ
موجودات آفرینش هستی تحت‌تأثیر این
آیه قرار گرفته است: «تسبح له السماوات
السبع و الأرض و من فيهن و إن من
شيء إلا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون
تسبيحهم إنه كان حليما غفورا» (اسرا/
۴۴) هفت آسمان و زمین و هر که در
آن‌هاست، همه به ستایش و تنزیه خدا
مشغول‌اند و موجودی نیست در عالم، جز
آنکه ذکرش تسبیح اوست ولیکن شما
تسبیح آن‌ها را فهم نمی‌کنید. همانا او
بردباری‌آمزنده است.

شاعر، در ابیاتی اغلب لحن اندرز و زبان
ساده و مستقیم دارد به ادب و نیکی پدر
و مادر تصویرپردازی می‌کند.
با مادر خویش مهربان باش
آمادهٔ خدمتش به جان باش
با چشم ادب نگر پدر را
از گفتهٔ او مپیچ سر را
(فارسی هشتم، ایرج میرزا: ۴۹)

با مادرت همیشه مهربان باش و آماده
باش تا از جان و دل به او مهربانی کنی.
همچنین، با نهایت ادب و فروتنی و احترام
به پدرت نگاه کن. در قرآن به نیکی کردن
به پدر و مادر سفارش شده است. چنان‌که
می‌فرماید: «واعبدوا الله و لا تشركوا به
شيئا و بالوالدين احسانا...».

قرآن کریم در آیاتی رسول اکرم (ص) را

اسوه نیکویی معرفی می‌کند. نویسندگان به اهمیت نمونه نیکو اشاره دارد و از مراعات نظیر بهره می‌گیرد.

پیامبر گرامی اسلام، محمد بن عبدالله (ص)، در آداب و رفتار و اخلاق، اسوه عالمیان است؛ آن چنان که خداوند مهربان در قرآن کریم می‌فرماید: «به درستی که رسول خدا برای شما، اسوه و نمونه نیکویی است» (فارسی هفتم، درس سیزدهم: ۱۱۴).

خداوند حکیم، پیامبر عظیم‌الشأن اسلام را بهترین اسوه معرفی می‌کند و در قرآن کریم می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا» (احزاب/ ۲۱)؛ شاعر به پاک و منزّه بودن خداوند اشاره می‌کند و او را می‌ستاید و درخواست می‌کند که راه راست و مستقیم را به ایشان نشان دهد.

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توأم راهنمایی (فارسی نهم، سنایی: ۱۱)

خداوند! تو را ستایش می‌کنم که پاک و منزّه هستی. خداوند، جز راهی که تو به من نشان می‌دهی، به راه دیگری نمی‌روم. بیت فوق متأثر از این آیه است: «اهدنا الصراط المستقیم» (الحمد/ ۶)؛ معنی: تو ما را به راه راست هدایت فرما.

شاعر، در بیتی به گسترده بودن لطف و کرم خداوند باری تعالی اشاره می‌کند و از خلق خورشید و ماه و شب و روز سخن می‌گوید. در اینجا ضمن بیان آیه قرآنی، نمونه شعر بیان می‌شود.

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار (فارسی نهم، سعدی: ۱۳)

مضمون بیت فوق، با استناد به این آیه و استشهاد از آن شکل گرفته است. «و سخر لکم الشمس و القمر دائبین و سخر لکم اللیل و النهار» (ابراهیم/ ۳۳)؛ و خورشید و ماه گردنده و شب و روز را برای شما مسخر کرد.

شاعران و نویسندگان غواص وار در دریای معارف اسلامی فرو رفته و درهای ثمین و گران سنگی را که از بن این دریا به چنگ

آورده‌اند، در سلك ابیات و اشعار به نظم و نثر کشیده‌اند.

اقتباس

در این شیوه، شاعر عبارت قرآنی را با همان ساختار عربی، بدون هیچ تغییر، در سخن خود جای داده است. «این‌گونه بهره‌گیری از قرآن و حدیث به قصد تبرک و تیمن انجام می‌پذیرد» (راستگو، ۱۳۷۶: ۳۰). در اصطلاح ادبی «آن است که حدیثی یا آیتی از کلام‌الله یا بیت معروفی بگیرند» و به آن اقتباس می‌گویند (همایی، ۱۳۸۹: ۳۸۳).

نویسنده، به قسم متوسل می‌شود و به سوره «توحید» سوگند یاد می‌کند که هزار بار سوره «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را خواند. آن شب، هزار «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» خوانده بودم. آن دست که زیر سر مادرم بود، خون اندر آن خشک شده بود. گفتم: ای تن رنج از بهر خدای بکش (فارسی هفتم، بسطامی: ۶۴).

نویسنده، به قصد تزیین و تجمیل، قطعاً در پدید آوردن متن فوق، به این آیه شریفه نظر داشته است: «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» (توحید/ ۱)؛ بگو خداوند یکتاست.

نویسنده، در متن زیر به طریق اقتباس به مضمون حدیث معروف «أطلبوا العلم من المهد إلى اللحد» اشاره می‌کند. این شیوه علم‌جویی و یادگیری همان سفارش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است که فرمود: «أطلبوا العلم من المهد إلى اللحد» (ز گهواره تا گور دانش بجوی) (فارسی نهم، بیرونی: ۷۴).

نوشته زیر از این آیه اقتباس شده است: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يبصرون» (یس/ ۸). رفته سوار قطار بشوم که ننهام صدایم زد و گفتم: مواظب خودت باش بچه! سرما ندهی خودت را! از غذایت هم کم و کسر نگذار. توی حمله هم: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ...» را زیاد بخوان تا ان شاء الله دشمنانت کور بشوند... (فارسی هفتم، کاتب: ۱۳۱).

الهام از شخصیت‌های قرآنی

در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول،

شاعران و نویسندگان از داستان پیامبران در ایجاد تصاویر شعری خود مکرر بهره می‌برند و هر بار از زاویه خاصی به آن‌ها می‌نگرند. همین موضوع یعنی تازه‌نگری به داستان‌ها از دیگر وجوهی است که شاعران در خصوص تلمیح به کار می‌برند.

حضرت محمد (ص)

در باره حضرت محمد (ص) و معجزات و حوادث زندگی آن حضرت اشاراتی در این کتب درسی دیده می‌شود. برای نمونه از سعدی به شکلی نوآورانه می‌خوانیم:

ماه، فرو ماند از جمال محمد

سرو نباشد به اعتدال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی

آمده مجموع در ظلال محمد

سعدی، اگر عاشقی کنی و جوانی

عشق محمد، بس است و آل محمد

(فارسی هفتم، سعدی، ۱۱۷)

حضرت علی (ع)

تعهد و التزام در سرتاسر شعر زیر موج می‌زند. شاعر، دل‌بسته به اهل بیت و واله و شیدای خاندان عصمت و طهارت است. وی، در شعر خود به مدح علی (ع) می‌پردازد و از فرهنگ قرآنی در جهت اثبات خلوص عمل حضرت مدد می‌گیرد.

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزّه از دغل^۱

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

(فارسی هشتم، مولوی، ۹۰)

امام حسین (ع)

قیام امام حسین و یارانش در وادی کربلا و شهادت مظلومانه‌شان همواره جزو موضوعاتی بوده است که شاعران ایرانی در اشعارشان به آن‌ها پرداخته‌اند. شاعر در ابیاتی، با ذکر تلمیح و استعاره، این مضمون را تصویرپردازی می‌کند:

آه و افسوس از آن روز که در دشت بلا

بود آن خسرو^۲ بی‌لشکر و یاور تشنه

بُرد عباس جوان ره چو سوی آب فرات

ماند بر یاد حسین تا صف محشر تشنه

(فارسی هشتم، فدایی: ۹۹)



حضرت ابراهیم(ع)

حضرت ابراهیم(ع) از پیامبران اولوالعزم است. وی، محکوم به مرگ و انداختن در آتش شد. اما با اراده الهی از آتش رهایی یافت و آتش بر وی گلستان گردید. شاعر با توجه به آیات قرآن درباره حضرت ابراهیم(ع) بیت زیر را سروده است:

گلستان کند آتشی بر خلیل

گروهی بر آتش برد ز آب نیل

(فارسی هشتم، سعدی: ۱۰)

«گلستان کردن آتش بر خلیل» یعنی خداوند آتش نمود را بر ابراهیم خلیل(ع) گلستان می‌کند و فرعونیان را در آب نیل غرق و آن‌ها را به دوزخ می‌برد. این بیت اشاره است به سرگذشت در آتش افکندن ابراهیم به فرمان نمود و نیز کیفر مخالفت فرعون با موسی(ع). مفهوم بیت یادآور این آیه شریفه است: «فَلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ» (انبیا/ ۶۹). خطاب کردیم که ای آتش برای ابراهیم سرد و سالم باش.

حضرت نوح(ع)

حضرت نوح(ع) از دیگر پیامبران اولوالعزم است. شاعر از داستان این پیامبر بهره گرفته است و اعلام می‌کند که مخاطب با داشتن کشتی نوح(ع) از غم طوفان در امان است. در واقع، شاعر کشتی نوح را نمادی از امنیت و آرامش در نظر گرفته است:

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون تو را نوح است کشتیبان ز توفان
غم مخور

(فارسی نهم، حافظ: ۵۸)

بیت فوق متأثر از این آیه است: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ * وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا * فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ» (عنکبوت/ ۱۵-۱۴). معنی: ما او را و سرنشینان کشتی را رهایی بخشیدیم و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آن‌ها هزار سال مگر پنجاه سال،

درنگ کرد، اما سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فرا گرفت در حالی که ظالم بودند. شاعر، در بیتی دیگر گفت‌وگوی بین نوح(ع) و پسر نافرمانش (کنعان)، رحمت پدرانه پیری عارف را نشان می‌دهد که فرزندش را به سوار شدن در کشتی دعوت می‌کند و او سر باز می‌زند و در دریای الهی غرق می‌شود:

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

(فارسی نهم، سعدی: ۳۳)

شاعر، در سرودن شعر به این آیه نظر داشته است: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (هود/ ۴۶): خدا خطاب کرد که ای نوح، فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد، زیرا او را عمل بسیار ناشایسته است.

اصحاب کهف

سگ اصحاب کهف، سگی بود که به همراه چوپان دقیانوس به یاران غار پیوست. بنابر برخی روایات «قطمیر نام داشت که سرانجام به زبان آمد و اخلاص و اشتیاق خویش را برای طلب آنچه آن‌ها به دنبالش بودند بر زبان راند و در غار هم سر بر دو دست نهاد و از آن‌ها پاسداری کرد» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۴۱-۱۳۹). شاعر، از این حادثه قرآنی بهره برده و آن را با سبکی هنرمندانه در اشعارش بازتاب داده است. وی، با استفاده از تلمیح قرآنی به تصویرپردازی این مضمون اشاره می‌کند.

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

(فارسی نهم، سعدی: ۳۲)

شاعر، در سرودن شعر فوق به این آیه نظر داشته است: «وَ كَلْبُهُمْ بِأَسْطِ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوَالَطِعَت عَلَيْهِمْ لَوَلِيَّتْ مِنْهُمْ فِرَارٌ وَ لَمَلِئَتْ مِنْهُمْ رُعبًا» (کهف/ ۱۸) معنی: ... و سگ آن‌ها دو دست بر در آن غار گسترده داشت و اگر بر حال ایشان مطلع شدی از آن‌ها گرختی و از هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان گردیدی.

حضرت یوسف(ع)

داستان پرماجرای یوسف(ع) از جمله

داستان‌هایی است که در قرآن کریم و به خصوص در سوره مبارکه «یوسف» آمده است؛ و هر گوشه‌ای از زندگی او در آثار شاعران و نویسندگان ما تجلی یافته است. شاعر در بیت زیر به بی‌قراری یعقوب برای هجران و دوری یوسف اشاره می‌کند:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم

مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

(فارسی نهم، حافظ: ۵۸)

ترکیب «کلبه احزان» در این بیت، از مفهوم و مضمون داستان حضرت یوسف(ع) است که در آن داستان قرآنی، حضرت یعقوب(ع) در فراق فرزند عزیز خود و از شدت گریه بر او، بینایی خود را از دست می‌دهد: «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُو تَذَكَّرُ يُوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَّصًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (یوسف/ ۸۵).

حضرت سلمان(ع)

سلمان یکی از بزرگ‌ترین اصحاب پیغمبر(ص) است. نام اصلی وی روزبه بن خشنودان است. پدرش مسیحی بود. پیامبر همواره با وی مشورت می‌کرد و درباره او فرموده بود «سلمان مَثًا اهل البیت» سلمان در بین مسلمان به «لقمان امت» شهرت داشت (اشرف‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

شاید اولین فرد مسلمان ایرانی، سلمان فارسی است، که پیامبر بزرگوار اسلام(ص) درباره او فرمودند: «سلمان منا اهل البیت» (فارسی هفتم: ۱۰۸).

تلمیح اساطیری

منشأ پیدایی این تلمیح به اساطیر کهن بشری برمی‌گردد، شامل اسطوره، تاریخ و فرهنگ پیش از تاریخ بشر. نمونه‌هایی از این نوع را در کتب ادبیات فارسی می‌بینیم:

رستم دستان

«رستم دستان» از پادشاهان سلسله پیشدادی است که در داستان‌های کهن ایران مشهور است. شاعر با تأثیرپذیری از آثار گذشتگان در شعر خویش این

مضمون را با خلط و التباس درباره رستم ساخته است. دشمنان کور دل، اما در دلش خورشید ایمان را نمی‌دیدند/ تیغ آتش خیز «دستان» را نمی‌دیدند (فارسی نهم، دهریزی: ۸۲).

آرش کمانگیر

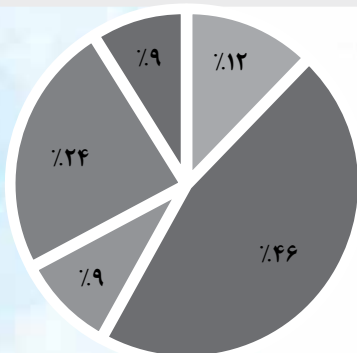
این اسطوره و پهلوان حماسی ارجمند در اثر توجه به مضمون کماندار بودنش شهرت یافته است. بر کمانش تیر آرش را نمی‌دیدند (فارسی نهم، دهریزی: ۸۲).

سیاوش

در رگش، خون «سیاوش» را نمی‌دیدند (فارسی نهم، دهریزی: ۸۲).

بررسی بسامد تلمیح

با نگاه به مجموعه سروده‌های کتاب ادبیات فارسی متوسطه اول می‌توان به این نتیجه رسید که تلمیحات از تنوع و تعدد خاصی برخوردارند. افزون بر این، مشاهده بسامدها و محاسبات آماری نشان می‌دهد تلمیحات قرآنی گونه‌های مختلفی دارند و شاعران در پی آن بوده‌اند که حوادث زندگی پیامبران را به مدد تلمیح بیان کنند. بر این اساس، پژوهش حاضر به این بسامدها و نتایج آماری می‌رسد. همان‌طور که در نمودار فوق مشاهده می‌شود بخش تلمیح ترجمه (۴۶ درصد)،

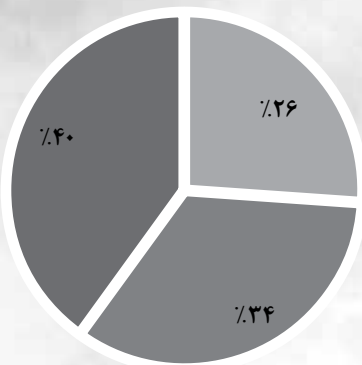


بسامد آرایه تلمیح در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول

- وام‌گیری ۱۲٪
- ترجمه ۴۶٪
- اقتباس ۹٪
- شخصیت قرآنی ۲۴٪
- شخصیت اساطیری ۹٪

بیشترین بسامد کاربرد را دارد و بعد از آن به ترتیب تلمیح شخصیت قرآنی ۴۶ درصد، تلمیح وام‌گیری ۱۲ درصد، تلمیح اقتباس ۹ درصد و تلمیح شخصیت اساطیری ۹ درصد است.

همان‌طور که در نمودار فوق مشخص



مقایسه نمودار آرایه تلمیح در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول

- فارسی هفتم
- فارسی هشتم
- فارسی نهم

تلمیح در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول به ترتیب بالاترین بسامد مربوط به فارسی نهم (۴۰ درصد) و بعد از آن فارسی هشتم (۳۴ درصد) و فارسی هفتم (۲۶ درصد) است. در بررسی و جمع‌بندی کلی آماری که به دست آمد به‌کارگیری صنعت ترجمه (۴۶ درصد) بیشترین نوع از آرایه تلمیح را به خود اختصاص داده؛ سپس شخصیت قرآنی (۲۴ درصد) و وام‌گیری (۱۲ درصد) و کمترین بسامد هم شخصیت اساطیری (۹ درصد) و اقتباس (۹ درصد) است. در مجموع با استفاده از نمودار فراوانی به نظر می‌رسد این آرایه ادبی در جهت نشان دادن بلاغت قرآن از تأثیر کارآمدی بسیاری برخوردار است.

شد فارسی نهم ۴۰ درصد تلمیحات کل پژوهش را به خود اختصاص داده است. بعد از آن به ترتیب فارسی هشتم ۳۶ درصد و فارسی هفتم ۲۶ درصد را به خود اختصاص داده‌اند.

نتیجه‌گیری

با جست‌وجو در کتب ادبیات فارسی متوسطه اول می‌توان به این نتیجه دست یافت که در لابه‌لای اکثر ابیات، از آیات و داستان‌های قرآنی بهره گرفته شده است. گاهی عین آیه قرآنی به کار رفته یا برگردانی از آن است. در پاره دیگری از شعر به مضامین والای قرآنی مانند نعمت فراوان، احترام به والدین، آفرینش هستی و ... اشاره شده است. در قسمت دیگری از اشعار، تلمیحاتی به داستان‌های دل‌انگیز قرآنی (داستان حضرت محمد(ص)، حضرت یوسف و ...) شده است و با زیبایی و ظرافت خاصی در شعر به تصویر کشیده شده‌اند. شایان ذکر است مقایسه و کاربرد آرایه

پی‌نوشت‌ها

۱. به معنای «حیله‌گر» است (عمید، ۱۳۵۴: ۵۸۴).
۲. منظور امام حسین(ع) است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۸). آب آتش فروز (گزیده حدیقه الحقیقه). چاپ دهم. تهران: نشر جامی.
۳. حلبی، علی‌اصغر. (۱۳۹۳). تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی. چاپ اول. تهران: نشر دانشگاه پیام نور.
۴. راستگو، محمد. (۱۳۷۶). تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). تهران: چاپ اول.
۵. قاسم‌پور مقدم، حسین و دیگران. (۱۳۹۸). فارسی پایه هفتم دوره اول متوسطه. چاپ هفتم. تهران: سازمان تدوین و چاپ کتب درسی آموزش و پرورش.
۶. _____ . (۱۳۸۹). فارسی پایه هشتم دوره اول متوسطه. چاپ هفتم. تهران: سازمان تدوین و چاپ کتب درسی آموزش و پرورش.
۷. _____ . (۱۳۹۸). فارسی پایه نهم دوره اول متوسطه. چاپ هفتم. تهران: سازمان تدوین و چاپ کتب درسی آموزش و پرورش.
۸. عمید، حسن. (۱۳۵۴). فرهنگ عمید. چاپ دوازدهم. تهران: نشر جاویدان.
۹. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعت ادبی. چاپ سی‌ام. تهران: نشر هما.
۱۰. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.

نقد نظریه سیرال مجازات

در ادبیات فارسی

فاطمه جعفری کلیدر

مدرس دانشگاه فرهنگیان دکتر و دبیر ادبیات فارسی
دبیرستان‌های تبریز

چکیده

یا شوخ طبعی است. نقیضه‌سرایی تقلیدی ظریف و هنرمندانه از آثار ادبی مشهور است. نقیضه‌پرداز موفق، کسی است که از ذوق و قریحه خداداد و از خلاقیت و استعداد بالایی برخوردار باشد تا بتواند بین اثر اصلی و نقیضه آن ارتباطی منطقی و تعادلی لطیف برقرار سازد. نقیضه‌پردازی را در ادبیات غرب، پارودی (parody) گویند.

هر نوع تقلید طنزآمیز ادبی، نظیره‌سازی یا نقیضه‌پردازی محسوب می‌شود. این نوع تقلید ظریف و هنرمندانه از دیرباز در بین شاعران و نویسندگان خلاق و مستعد ایرانی معمول بوده است. کهن‌ترین نمونه نقیضه‌پردازی متعلق به سوزنی سمرقندی (قرن ششم) است که بر اشعار معزی، سنایی و شاعران معاصر یا پیش از خود سروده است. ولی موفق‌ترین چهره طنزپرداز و نقیضه‌سرا، که خلاقیت ادبی، ابتکار عمل، فصاحت کلام و ایجاز سخنش او را پرچم‌دار این ژانر ادبی و صدرنشین نقد اجتماعی قرار داده **عبیدزاکانی** (قرن هشتم) است. این شاعر-نویسنده بذله‌گوی قرن هشتم با تازیانه دردناک کلامش، بر پیکر اجتماع فاسد زمان خود نواخته و نامردی و ناکارآمدی حاکمان و مسئولان را برجسته‌تر کرده است. همچنین دیوان بسحق اطعمه، رساله التفصیل

تقلید از آثار ممتاز ادبی در ادوار مختلف در میان تمام ملت‌ها وجود دارد. یکی از اشکال تقلید از آثار مشهور گذشتگان، تقلید طنزآمیز است که نقیضه‌پردازی، نقد جدلی یا مجازات گفته می‌شود و در ادبیات غرب به «پارودی» و در ادب عربی به «نقیضه» معروف است و آن، تقلید ظریف و هنرمندانه از شاهکارهای ادبی است. تقلیدهای طنزآمیز لطیفی از ادبیات سعدی، حافظ و فردوسی را از زبان مردم می‌شنویم که جالب و در نوع خود هنرمندانه و شاید برای برخی سؤال‌برانگیز باشند. این نوع ادبی اغراض متفاوتی دارد. در نوشتار حاضر ضمن اینکه تعدادی از نقیضه‌های زیبا و رایج در میان مردم جمع‌آوری گردیده، به برخی از کارکردهای آن‌ها نیز اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات فارسی، نقیضه، پارودی، مجازات، تقلید، طنز

مقدمه

نقیضه‌گویی در اصطلاح ادبی نوعی تقلید طنزآمیز از یک اثر ادبی معروف است. شاعر یا نویسنده نقیضه‌سرا از سبک، قالب و طرز نگارش نویسنده و شاعر مشهوری تقلید می‌کند و قصدش از این کار انتقاد

فریدون توللی، چرند و پرند دهخدا و خارستان ادیب کرمانی به تقلید از گلستان سعدی در شمار آثار موفق نقیضه‌پردازی در عرصه ادبیات فارسی هستند. نقیضه یکی از ابزارهای ایجاد طنز و نقد است که با به خدمت گرفتن عناصری چون تحریف، بزرگ‌نمایی، کوچک کردن و مبالغه از متون معروف، تقلید طنزآمیزی ارائه می‌دهد. نقیضه‌سرایی در نظم و نثر هر دو به کار رفته است اما در شعر بیشتر است. این گونه آثار، تحسین خواننده و شنونده را برمی‌انگیزد و موجب انبساط خاطر می‌شود.

نقیضه‌سرا عیب کار را در می‌یابد و با زبانی ادبی، هنری و تأثیرگذار، نظر مخاطب را به عیوب و کاستی‌ها متوجه می‌سازد. اما لازمه بهره‌مندی از ظرافت‌های نقیضه، آشنایی گوینده و مخاطب با آثار اصلی مورد تقلید است. لذا اگر مخاطب، شعر و متن اصلی را نداند از پارودی و نقیضه آن لذت کافی نمی‌برد. امروزه در تداول عامه این‌گونه هنرنمایی در شعر را «پا تو کفش شعرا» گویند.

نقیضه از فنون عمده طنز است و کارکردهای مختلفی دارد. نقیضه‌پرداز با اغراض گوناگون به تقلید طنزآمیز آثار مشهور ادبی روی می‌آورد، گاه مراد از آن سرگرمی و شوخ‌طبعی است و توهینی در آن مد نظر نیست و کسی مطالب آن را به خود نمی‌گیرد؛ اغلب نقیضه‌ها در میان اهل ذوق به صورت تک‌بیت و گاهی دوبیتی یا بندی از شعر نو خلق می‌شود.

چند مثال:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید

نقیضه آن

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
هر دم از پنجره ما مگسی می‌آید

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی
آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

«شهریار»

نقیضه آن

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی
نیست از شام خیر، ظرف چرا می‌چینی

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

«سعدی»

نقیضه

بنی آدم اعضای یکدیگرند
صدی ده پسر، ما بقی دخترند

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ور نه سزاوار خداوندی‌اش
کس نتواند که به جای آورد

نقیضه آن

مرد همان به که به گاه نزاع
عذر، به درگاه نسا آورد
ورنه زنش در اثر لنگه کفش
حالِ ورا خوب به جا آورد

به سراغ من اگر می‌آیید
نرم و آهسته بیایید مبادا که
ترک بردارد چینی نازک تنهایی من
نقیضه برای این شعر نو سهراب سپهری
به سراغ من اگر می‌آیی
دیگر آسوده بیا
چند وقتی است که فولاد شده
چینی نازک تنهایی من

نقیضه و پارودی بخشی از مقدمه گلستان سعدی
وحشت پزشک را وقت عمل که ویزیتش موجب
خالی شدن جیب است و درمان و نسخه‌اش عجیب
و غریب! هر مریضی که به مطب وارد شود در قید
حیات است و چون از در بیرون رود آماده ممات، پس
در هر رفتن و برگشتن دو خطر موجود است و بر هر
خطر نذری و نیازی واجب،
از عهده جیب که برآید
کز حق ویزیتش به درآید
چنانکه دانید باران نسخه بی حسابش همه را رسیده
و پای بیمار را در طلب دارو به خیابان کشیده، شکم
بیمار، بی هیچ علتی بدرد و پی به سرماخوردگی
جزئی وی نبرد.

آدم بیمار همان به که هیچ
روی نیارد به پزشک و دوا
ورنه پس از رفتن پیش پزشک
جای مداوا بشود کله پا
منشی و دربان را فرموده گوش به ناله و افغان بیمار
ندهد و مسئول بیمارستان را گفته هر که حق‌العمل
از پیش نیارد، به اتاق راهش ندهد.
ای پزشکی که از طریق ویزیت
ملک و املاک و سیم و زر داری
من که دارم ز درد می‌میرم
تو چه از درد من خبر داری
در گونه اخیر، پارودی و نقیضه بیشتر جنبه تفتن



ادبی، شوخ‌طبعی و سرگرمی دارد و بذله‌گوییِ صرف منظور نظر بوده است.

گاه نقیضه با رویکرد شوخی و طنز، از نامردی‌ها، نامردمی‌ها، شرارت‌ها و کاستی‌ها پرده برمی‌دارد تا در راستای اصلاح آن‌ها اقدام شود. در اینجا نقیضه و طنز کارکردی اصلاح‌گرایانه می‌یابد و هجاگویی محوری‌ترین درون‌مایه آن می‌شود. نمونه زیر با رویکرد مشکل‌بیکاری سروده شده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

نقیضه آن

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
کار اگر هست چرا دیپلمه‌ها بیکارند

مجابات

مجابات، جواب‌گویی دو شاعر در رد یا تأیید به شعر یکدیگر است. شاعر دوم معمولاً در مجابات، به تقلید از وزن و قافیه شاعر اول شعرش را می‌سراید. نمونه‌هایی از مجابات نغز فارسی با اغراضی گوناگون در پی می‌آید.

الف. مخالفت و رد نظر شاعر

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

«حافظ»

جواب

آسایش دو گیتی گیرم که این دو حرف است
با دشمن کج اندیش مشکل بود مدارا

من رشته محبت تو پاره می‌کنم
شاید گره خورد به تو نزدیک‌تر شوم

مجابات

گر رشته گسست می‌توان بست

اما گرهی است در میانش «میر خسرو دهلوی»

پافشاری و استقامت میخ

سزد از عبرت بشر گردد
هر چه کوبند بیش بر سر او
پافشاریش بیشتر گردد

«ملک‌الشعراى بهار»

مجابات

بس شگفت آید از بهار مرا
که ستوده است پافشاری میخ
چون زدندش به سر، به خاک نشست
پس کجا بود پایداری میخ
پست گردد ستم پذیر شود
ناستوده است بردباری میخ

«افسر میرزا شیخ‌الرئیس»

ب. استیضاح و دلیل‌جویی

عجب آید مرا ز مردم پیر
که همی ریش خود خضاب کنند
به خضاب از اجل نرهند

منابع

۱. داد، سیمما (۱۳۷۸) فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: انتشارات مروارید
۲. رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰) انواع نثر فارسی تهران: انتشارات سمت
۳. رضایی، عربعلی (۱۳۸۲) واژگان توصیفی ادبیات. تهران: فرهنگ معاصر
۴. شمیسا، سیروس (۱۳۸۳) انواع ادبی، تهران: نشر میترا

تولید فیلم‌های
آموزشی
معلم ساخته و
خلاق

برای یادگیری است

مصطفی سهرابلو

دبیر شهرستان بیجار، کردستان

نظام معیار اسلامی (هدف‌های کلان ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷)، در این نوشتار، نحوه تولید فیلم‌های آموزشی متنوع و خلاق برای درس ادبیات به کمک یکی از بهترین نرم‌افزارهای کاربردی تولید فیلم آموزشی توضیح داده می‌شود تا معلم ادبیات بتواند به سادگی و در کمترین زمان، فیلم‌های آموزشی با کیفیت و تعاملی و خلاقانه تولید کند.

کلیدواژه‌ها: درس ادبیات، نرم‌افزار تولید فیلم، فیلم آموزشی، آموزش معکوس، آموزش تعاملی

تولید فیلم‌های آموزشی تعاملی و متنوع با نرم‌افزار Camtasia Studio

این نرم‌افزار قدرتمند با برخورداری از امکانات و ابزارهای مختلف در سه زمینه ضبط، ویرایش و انتشار حرفه‌ای فیلم، در خلق و تولید انواع فیلم‌های آموزشی و چندرسانه‌ای‌ها به کمک معلم ادبیات و دانش‌آموزان می‌آید. در ادامه، فرایند تولید فیلم و سه بخش حرفه‌ای آن ارائه می‌شود:

اشاره

فیلم‌های آموزشی ویژگی‌های ارزشمندی چون چندرسانه‌ای بودن، درگیر کردن حواس مختلف دانش‌آموزان، امکان مشاهده مکرر و بازبینی مطالب توسط فراگیرنده در مدرسه، خانه و ...، نقش بسیار مؤثری در بهبود یادگیری دانش‌آموزان با توانایی‌های مختلف دارد. امروزه نیز با افزایش استفاده از روش‌های فعال تدریس، از جمله آموزش معکوس و آموزش نامحدود جایگاه و نقش فیلم‌ها در کمیت و کیفیت یادگیری و یادگیری براساس توانایی‌های فردی دانش‌آموزان، پررنگ‌تر شده است؛ چرا که در این روش‌ها، دانش‌آموزان براساس توانایی‌ها و شرایط فردی و گروهی، اقدام به یادگیری می‌کنند. حال اگر علاوه بر فیلم‌های آماده در منابع مختلف، معلم شخصاً به تولید فیلم‌های آموزشی متناسب با تدریس و کلاس خود اقدام کند، بر غنای کار و جذابیت و بهبود یادگیری خواهد افزود.

از آنجا که سند تحول بنیادین آموزش و پرورش نیز به این امور توجه جدی دارد، از جمله به راهبرد کلان بهره‌مندی هوشمندانه از فناوری‌های نوین در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی مبتنی بر

ویژگی بسیار کاربردی و به‌روز نرم‌افزار این است که می‌توان برای فیلم ساخته شده، از طریق مسیر زیر در برنامه و یا تصویر، خروجی‌های متنوعی از جمله فرمت‌های قابل پخش در انواع تلفن‌های همراه، فایل اجرایی رایانه، اشتراک در گوگل درایو یا یوتیوب و ... دریافت کرد که این خود مزیت بزرگی برای استفاده کنندگان است؛ از جمله برای معلم که می‌تواند در آموزش معکوس و تدریس فعال و تعاملی از آن‌ها بهره‌برد



۱. بعد از اجرای نرم‌افزار، صفحه اصلی آن نمایان می‌شود که برای تولید فیلم آموزشی بسیار جذاب و ساده است. در مرحله اول می‌توان اقدام به ضبط فیلم از بخش‌های مختلف صفحه نمایش رایانه معلم، نرم‌افزارها، فیلم‌های آموزشی ادبیات، وبگاه‌ها و ... کرد و یا اینکه از بخش نشان داده شده در تصویر، فیلم‌ها و تصاویر و متون و صداها را برای ترکیب و ویرایش، وارد نرم‌افزار نمود (تصویر ۱).

۲. ابتدا چند رسانه‌ای‌ها را از طریق گزینه **Import media** وارد بخش **Clip Bin** نرم‌افزار می‌کنیم. سپس فیلم‌ها و تصاویر با کشیدن آن‌ها به پایین صفحه در تایم لاین^۲ اضافه می‌شوند و قابل تغییر و ویرایش حرفه‌ای خواهند بود. برای مثال، می‌توان هم روی فیلم‌ها و هم قبل و بعد از آن‌ها و تصاویرها، متن‌های دلخواه نوشت یا صدای معلم و ... را اضافه کرد و یا بین دو قطعه فیلم، تصویر یا انیمیشن قرار داد (تصویر ۲).



همچنین، می‌توان برای بخش‌ها و زمان‌های خاصی از فیلم مانند اجرای نمایشنامه و خوانش شعر که نیاز به توضیح برای دانش‌آموزان دارند، از طریق مسیر زیر در برنامه یادداشت و توضیح اضافه کرد که در حین نمایش فیلم، به ترتیب و به دقت نمایان می‌شوند و بر جذابیت و کیفیت فیلم‌های آموزشی می‌افزایند (تصویر ۳).

همچنین می‌توان برای بخش‌های حساس فیلم از طریق مسیر زیر در برنامه، بزرگ‌نمایی ایجاد کرد تا در زمان نمایش فیلم با برجسته شدن بخش موردنظر، توجه دانش‌آموزان به موضوع جلب گردد (تصویر ۴).





ویژگی دیگر نرم‌افزار، امکان ایجاد آزمون‌های الکترونیکی در قسمت‌های مختلف فیلم است که به صورت تعاملی برای دانش‌آموزان ارائه می‌گردد. معلم می‌تواند این آزمون‌ها را در نقاط مشخصی از فیلم و یا در ابتدا یا پایان آن به‌عنوان ارزشیابی آغازین و ... نمایش بدهد (تصویر ۵ و ۶).



ابزارهای دیگری مانند: جلوه‌های تصویری و صوتی و ... نیز از طریق مسیرهای زیر در برنامه با آسانی قابل دسترسی و استفاده در فیلم‌ها می‌باشند.

Tools/ Transitions View/ Library

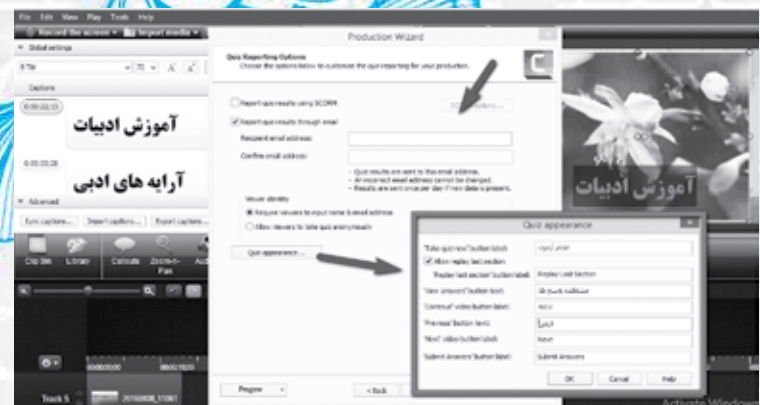
در هر لحظه نیز می‌توان اجرای صحیح بخش‌های مختلف فیلم را بررسی کرد؛ از جمله، به آسانی به کلیک چپ موش‌واره (ماوس) در بین بخش‌های چندرسانه‌ای و فیلم ساخته شده، جابه‌جا شد و نقایص آن‌ها را برطرف کرد (تصویر ۷).

آموزش معکوس ادبیات

ویژگی بسیار کاربردی و به‌روز نرم‌افزار این است که می‌توان برای فیلم ساخته‌شده، از طریق مسیر زیر در برنامه و یا تصویر، خروجی‌های متنوعی از جمله فرمت‌های قابل پخش در انواع تلفن‌های همراه، فایل اجرایی رایانه، اشتراک در گوگل درایو یا یوتیوب و ... دریافت کرد که این خود مزیت بزرگی برای استفاده‌کنندگان است؛ از جمله برای معلم که می‌تواند در آموزش معکوس و تدریس فعال و تعاملی از آن‌ها بهره‌بردار (تصویر ۸).



همچنین، طی مراحل گرفتن خروجی می‌توان برخی تنظیمات آزمون فیلم را ایجاد کرد؛ مثلاً نتایج آزمون دانش‌آموزان به پست الکترونیکی معلمشان ارسال شود و ... (تصویر ۹).



در پایان

نرم‌افزار کم‌تاسیا که در این نوشتار معرفی شد، با ابزارهای حرفه‌ای و متنوع برای ضبط و ویرایش و انتشار فیلم یکی از بهترین و جامع‌ترین نرم‌افزارهای خلق و تولید فیلم‌های آموزشی و کاربردی است و از این روی در حوزه آموزش و یادگیری، نیز در بهبود تدریس معلم و کاربرد روش‌های تدریسی چون آموزش معکوس نقش مؤثری دارد. دانش‌آموزان می‌توانند به روش معکوس و با مشاهده فیلم‌های جذاب و با کیفیتی که معلمشان در خانه می‌سازد، براساس توانایی‌های یادگیری خود، مراحل یادگیری را طی کنند.

توجه:

دسترسی به نرم‌افزار مذکور از طرق زیر به آسانی امکان‌پذیر است.

۱. ایمیل نگارنده به نشانی

mus.sa92@yahoo.com

۲. سایت محتواها و نرم‌افزارهای آموزشی و کاربردی به نشانی

www.amuzeshikarbordi.sellfile.ir

پی‌نوشت‌ها

۱. سند تحول بنیادین آموزش و پرورش مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، آذرماه ۱۳۹۰

2. Timeline

منابع

۱. سند تحول بنیادین آموزش و پرورش مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، آذرماه ۱۳۹۰.

۲. سایت محتواها و نرم‌افزارهای آموزشی و کاربردی معلمان و دانش‌آموزان به نشانی

www.amuzeshikarbordi.sellfile.ir

فرآیند یاددهی یادگیری در کبوتر طوق دار

(فارسی ۲ متوسطه دوم)

صدیقه شاهمرادی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
شهرستان شوشتر

چکیده

فرآیند یاددهی و یادگیری یکی از رئوس مهم در ایفای رسالت آموزش و پرورش در تدریس و کلاس درس است و در صورت اصولی کار کردن در جهت این فرآیند، می‌توان مفاهیم درس‌ها را به راحتی به دانش‌آموزان تعلیم داد.

در این فرآیند که با گسترش علم روز در ارتباط است، از جدیدترین فناوری‌های علمی برای آموزش به دانش‌آموزان استفاده می‌شود.

معلم در این فرآیند همانند یک رهبر، علم را با زبانی ساده و قابل فهم و تجربی به دانش‌آموزان یاد می‌دهد. فرآیند یادگیری و یاددهی لازم و ملزوم یکدیگرند و در چگونگی تدریس معلم، عامل و ارتباط با دانش‌آموزان و الگوهای تدریس پیشرفته نقش بسزایی دارند.

در این مقاله، درس کبوتر طوق دار براساس این فرآیند بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: یاددهی، یادگیری، تدریس، کبوتر طوق دار

مقدمه

یکی از رویکردهای آموزشی، رویکرد فرآیندمحور است.

در این رویکرد، معلم و دانش‌آموز به‌عنوان دو قطب مهم نظام آموزش و پرورش مورد

اصل هر علم اطلاع یافتن از جنبه‌های مختلف آن است.

یادگیری علم است اما یاددهی و نوع یاددادن اهمیت بیشتری دارد؛ چون از یادگیری افراد معدودی می‌توانند بهره ببرند ولی یاددهی در طیف گسترده‌ای از اجتماع جریان دارد. زکات علم، نشر آن است و زکات یادگیری، یاددهی است.

ارکان اصلی یک فرآیند یادگیری و یاددهی بهینه عبارت‌اند:

۱. آموزش و تدریس

۲. آشنایی با اصول یادگیری

۳. آشنایی با روش‌های یاددهی

۴. ارزشیابی

۵. بازخورد

۶. وسایل کمک آموزشی.

در اینجا هر یک از این موارد را به اختصار تعریف می‌کنیم.

آموزش و تدریس

در نظام آموزشی، تدریس این‌گونه تعریف شده است:

به قسمتی از فعالیت‌های آموزشی اطلاق می‌شود که با حضور معلم سرکلاس اتفاق می‌افتد. مهم‌ترین ارکان تدریس معلم و دانش‌آموزند.

معلم با استفاده از اندوخته‌های علمی خویش طبق هر رشته، به دانش‌آموز

توجه قرار می‌گیرند. آموزش و پرورش باید برای شفاف کردن این شیوه تسهیلاتی در اختیار معلمان قرار دهد تا بتوانند رسالت خود را که آموزش اثربخش به دانش‌آموزان است، تکمیل کنند. این مقاله بر فرآیند یاددهی و یادگیری درس کبوتر طوق دار مبتنی است.

در این مقاله ابتدا این فرآیند تعریف می‌شود و چگونگی استفاده از آن در روند آموزش مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. سپس درس کبوتر طوق دار به صورت اجمالی تجزیه و تحلیل می‌گردد و در پایان، روش‌های تدریس این درس بیان می‌شود.

معلم با کاربرد این روش‌ها در تمام دروس دیگر می‌تواند روند آموزش به دانش‌آموزان را هدفمند و جهت‌دار کند. فرآیند یاددهی و یادگیری از اصول مهم در آموزش و پرورش نوین است. این فرآیند که از آن در کشور ژاپن به صورت مستمر استفاده می‌شود، نتایج بسیار قابل قبولی داشته است.

قبل از ورود به مقاله و بررسی درس کبوتر مطوقه و روش تدریس این درس، لازم است درباره مفاهیم کلیدی فرآیند یاددهی و یادگیری نکاتی بیان و بررسی شود.

برای ورود به هر علمی باید مفاهیم پایه و کلیدی آن علم را فرا گرفت. بر این اساس،

تعلیم می‌دهد و دانش‌آموز با حضور فعال خود معنای تدریس را کامل می‌کند. تدریس مهم‌ترین بخش آموزش است. از طریق رسانه‌ها و لوح‌های فشرده و نرم‌افزارها نیز می‌توان علوم و مباحث مختلف را تدریس کرد ولی آن‌ها فقط آموزش می‌دهند و هر آموزشی تدریس نیست. تدریس با حضور فعال دو قطب اصلی، یعنی معلم و دانش‌آموز صورت می‌گیرد. همچنین، جهت‌دار است و با برنامه آموزشی و حضور مداوم در کلاس انجام می‌پذیرد. تدریس، تعامل بین دانش‌آموز و معلم است و دارای طرح و برنامه‌ای منسجم و هدفمند از جانب نظام آموزشی و معلم می‌باشد.

به این نکته باید توجه شود که به گفته پیامبر بزرگ اسلام، معلمی شغل انبیاست. معلم مانند فرستاده‌ای است از جانب خدا و پیامبران که فرزندان جامعه را هم هدایت کنند و هم آموزش دهند. رسالت معلم فقط تدریس علم مربوط به خویش نیست. او باید در کنار اندوخته‌های علمی، زبان و بیانی شیرین و اثرگذار داشته باشد و با بهره‌گیری از ایمان، اخلاق، راست‌گویی، بی‌ریایی و کمک به هم‌نوعان خویش، دانش‌آموزان را آموزش دهد.

آشنایی با اصول یادگیری

هر علمی را که باعث تغییر در تفکر و باعث به جنب‌وجوش درآوردن و فعالیت مغزی می‌شود، یادگیری می‌نامند.

در یادگیری پیام‌هایی به مغز ارسال می‌شود و مغز را به کنش و تجزیه و تحلیل و درک وا می‌دارد. این فرایند هم ذهنی است و هم جسمی.

جنبه ذهنی مربوط به یادگیری علم نظری و جنبه جسمی مربوط به فعالیت‌های تجربی و حرکتی است؛ مانند آموختن یک رشته ورزشی یا یک حرکت ورزشی.

آشنایی با روش‌های یاددهی

معلم و یادگیرنده باید هم‌زمان با یادگیری، اصول یاددهی را هم فرا گیرد.

او باید بتواند با مخاطب و دانش‌آموز ارتباط برقرار کند و اندوخته خود را به آنان ارائه دهد. یادگیری بدون یاد دادن فایده چندانی ندارد. باید به دانش‌آموزان یاد داد که هر چه را به دیگران بیاموزند باعث می‌شود که یادگیری در خودشان بیشتر تقویت شود.

هر چه بهتر بتوان به دیگران یاد داد

هدف کلی فرایند یاددهی و یادگیری این است که آموزش باید در تمام جنبه‌های زندگی دانش‌آموزان مشهود باشد و باعث ایجاد خلاقیت در دانش‌آموزان و بالارفتن روحیه اعتمادبه‌نفس آنان شود

به مراتب بیشتر نیز می‌توان علم‌های بیشتری فرا گرفت. نوع ارائه به دانش‌آموزان بسیار مهم است. دانش‌آموز باید از فراگیری علم خشنود باشد و منتظر نماند.

ارزش‌یابی

یکی از خروجی‌های نظام آموزشی، ارزش‌یابی است. بر این اساس می‌توان یادگیری و پیشرفت دانش‌آموزان را سنجید.

یکی از اهداف مهم آموزش، ارزش‌یابی است که براساس آن می‌توان به جنبه‌های هوشی دانش‌آموزان پی برد. ارزش‌یابی فقط سنجش پایانی نوبت اول و نوبت دوم نیست. ارزش‌یابی باید به‌صورت مستمر در جریان درس هم صورت گیرد تا معلم از نظر هوش و ذکاوت واقعی دانش‌آموزان را بسنجد.

بازخورد

بازخورد را می‌توان کامل‌کننده ارزش‌یابی دانست که هم در نتایج سنجش و هم در کلاس به‌صورت مستمر و بعد از پایان تحصیل نیز به همراه دانش‌آموز می‌ماند. بازخورد بیشتر، ارائه شیوه کلامی دانش‌آموز است که بتواند اندوخته‌های خود را با زبان شرح دهد و با مغز و تفکر بر سر برگه امتحان بیاورد.

محصول بازخورد، نتایج امتحانات و رضایت دانش‌آموزان و رضایت معلم از تلاش‌های خویش است. بازخورد باید از شروع سال تحصیلی و شیوه پیشرفت دانش‌آموزان شروع شود و تا پایان امتحانات نیز ادامه یابد.

بر مدیران مدارس لازم است که نتایج امتحان پایان سال را هم رصد کنند و دانش‌آموزانی که تمام تلاش خود را کرده‌اند و بازخورد خوبی داشته‌اند مورد توجه و تشویق قرار دهند.

این امر باعث می‌شود که برای تحصیل در سال آینده با روحیه و ذوق و شوق دوچندان آماده شوند.

وسایل کمک آموزشی

دنیای امروز دنیای فناوری است. هر چه بیشتر می‌رویم جهان بیشتر پیشرفت می‌کند. و سهم زیادی از این پیشرفت‌ها در جهت استفاده نظام آموزش و پرورش است.

استفاده از وسایل کمک آموزشی تدریس را آسان‌تر، هدفمندتر و جهت‌دارتر می‌کند و موجب راحتی و درک فهم بیشتر دانش‌آموزان نیز می‌شود.

استفاده از کتاب، مجلات آموزشی، فضای مجازی، لوح فشرده و پروژکتور در کلاس باعث می‌شود شیوه‌های تدریس پویاتر شود.

هدف کلی فرایند یاددهی و یادگیری این است که آموزش باید در تمام جنبه‌های زندگی دانش‌آموزان مشهود باشد و باعث ایجاد خلاقیت در دانش‌آموزان و بالارفتن روحیه اعتمادبه‌نفس آنان شود.

همان‌طور که گفته شد، آموزش فقط بر مبنای یادگیری علم به صورت روزنامه‌وار



و این فرایند کامل شده است. بعد از فکر کردن عنصر خلاقیت در دانش آموز پدید می آید و روند جست و جوی خلاقیت نتیجه تفکر است و بازخوردی مناسب و قطعی در جریان آموزش ایجاد می کند.

از این نکته نباید غافل شویم که مغز دانش آموزان را به صورت انباری از اطلاعات در زمینه های مختلف در نیاوریم که هر لحظه در حال انفجاری مخرب است. اطلاعات باید مناسب و جهت دار باشد و بیشتر به صورت تجربی و پرسش و پاسخ در فضایی صمیمی صورت گیرد. ارزش یابی نباید آرامش و آسایش جسم و ذهن را از دانش آموز بگیرد و باعث بی خوابی، فشار عصبی و نخوردن آب و غذا شود.

این عوامل تبعات خطرناکی در زندگی آینده دانش آموزان دارد.

آموزش باید نیروی فکر را در دانش آموزان ایجاد کند و این نیرو خروجی هایی چون

و نظری نیست. آموزش در تمام جنبه های بشری زندگی تأثیر دارد که به صورت عملی، حرکتی، اخلاقی، رفتاری و گفتاری ظاهر می شود.

یادگیری یعنی دانش آموزان را به تفکر و تعقل گرایش پیدا کنند و اندوخته های جدید، مغز خود را به حرکت درآورند و تا به نتیجه گیری برسند.

امروزه ژاپن که از جهت فعالیت های یادگیری و اندیشیدن در جایگاه بلندی قرار دارد و همین عامل باعث شده است که نظام آموزشی قدرتمندی داشته باشد. فکر کردن باعث می شود که به سؤالات مبهم دانش آموزان پاسخ داده شود و او را به تکاپو وادارد. اگر در فرایند آموزش موفق شدیم که دانش آموز را به تفکر واداریم، به معنی آن است که در این راه موفق بوده ایم

خلاقیت و نوآوری و تحقیق و مطالعه بیشتر را به وجود می آورد.

اکنون به مبحث اصلی مقاله که یاددهی و یادگیری در درس کبوتر طوق دار (مطوقه) است، می پردازیم. کبوتر طوق دار یکی از زیباترین تمثیلات کتاب کلیله و دمنه است. از هر کلام این متن آهنگ و نغمه های شیرین برمی خیزد که هم خواننده حرفه ای از آن بهره می گیرد و هم خواننده مبتنی کلام و بیان نواز شگر آن را متوجه می شود. برای تدریس این درس معلم باید آگاهی کاملی از کتاب کلیله و دمنه داشته باشد. سیر تاریخی این کتاب را برای دانش آموزان شرح دهد، با انواع نثر آشنا باشد و دلیل مصنوع و متکلف بودن یا فنی بودن این اثر را برای دانش آموزان موشکافی کند.

باید خلاصه ای از داستان های کلیله و دمنه را بداند و برای تغییر حال و هوای

کلاس گهگاهی از این داستان‌ها استفاده کند.

پیام اصلی این درس نقش صبر و دوراندیشی و تفکر در کارها و مسئولیت‌پذیری رهبران است.

باید این پیام به شیوه‌ای عالی در جان و ذهن دانش‌آموزان نقش بندد.

پس از یادگیری شیوه تدریس این درس، معلم باید با همراهی دانش‌آموز از سه دیدگاه قلمرو زبانی، فکری و ادبی درس را به دانش‌آموزان تفهیم کند.

مرحله اول خوانش درس است و تمرکز دانش‌آموزان بر خواندن معلم و درک اولیه هر چیزی که به زبان معلم می‌آید.

خوانش معلم باعث می‌شود که در ذهن دانش‌آموز پیش‌زمینه‌ای از درس، فراهم شود.

بعد از خوانش، معلم باید خلاصه‌ای از درس را بیان کند تا دانش‌آموز پیام درس را بگیرد.

خلاصه درس

داستان کبوتر مطوقه در کلیله و دمنه در وصف حال دوستان مخلصی آمده است که هم هنگام آسایش یار و معاشر یکدیگرند و هم در زمان سختی، دستگیر و غم‌خوار و مددکار همدیگر. پیام اصلی درس نقش رهبری و مسئولیت‌پذیری رهبر و لزوم فرمانبرداری از رهبر را بیان می‌کند.

خلاصه داستان «کبوتر مطوقه»

روزی زاغی از بالای درختی دید که صیادی بر روی سبزه‌زاران دام گسترده و دانه‌هایی روی آن پاشید و در یک گوشه کمین کرد. از فضا یک دسته کبوتر که در آسمان پرواز می‌کردند، به طمع دانه، فرود آمدند و در دام افتادند.

سردسته این پرندگان مطوقه نام داشت. مطوقه وقتی اضطراب پرندگان را دید، از آن‌ها خواست که با همکاری و همدلی، به فرمان او برگردند و با این روش دام را از زمین کنند و اوج گرفتند. صیاد نیز در نهایت ناباوری به دنبال آن‌ها رفت؛ با این امید که پرندگان سرانجام خسته خواهند

شد و به زمین خواهند افتاد.

زاغ که در واقع، نماینده خواننده‌ای است که در پی پیام داستان می‌باشد، به دنبال این گروه رفت تا سرانجام این ماجرا را بداند؛ زیرا به گفته خودش، او نیز از پیش آمدن چنین اتفاقی، ایمن نبود و شاید او هم روزی خودش دچار چنین واقعه‌ای بشود.

مطوقه که پی به تعقیب صیاد برد، به دوستان پیشنهاد کرد که به سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها پرواز کنند تا شاید از دید صیاد دور بمانند و او از آنان قطع امید کند و برگردد. کبوتران چنین کردند و چون از چشم صیاد ناپدید شدند، او ناامیدانه بازگشت.

مطوقه کبوتران را نزد موشی که از دوستانش بود، راهنمایی کرد تا در گشودن بندها از پاهایشان، آن‌ها را کمک کند.

موش با دیدن پاهای دریند دوست خود، پریشان شد و خواست که بندها را از پاهای او بگشاید ولی این سر دسته با وفا، از موش خواست که ابتدا گره‌های دوستان را باز کند که مبادا از جویدن بندهای طوقی خسته شود و دل به باز کردن بندهای دوستانش ندهد. پس موش چنین کرد و کبوتران با تدبیر مطوقه و با نیروی اتحاد خود و دوستی عمیق بین مطوقه و موش از گرفتاری‌های یافتند.

نتیجه‌گیری

با نیروی عقل و قدرت اتحاد می‌شود بر دشمن و مشکلات پیروز شد. پس خوانش روان درس و خلاصه‌ای داستانی و شیوا از آن، معلم باید با همراهی دانش‌آموز از سه دیدگاه قلمرو زبانی، فکری و ادبی درس را به دانش‌آموزان تفهیم کند.

در این‌جا به خلاصه‌ای از بررسی قلمرو زبانی، ادبی و فکری، می‌پردازیم:

قلمرو زبانی

در قلمرو زبانی، دانش‌آموز باید کاربرد افعال را بداند. واژگان را از نظر دستوری بشناسد و با فرایندهای واجی و کاربرد تاریخی آن‌ها آشنا شود.

در این حکایت فعل در معانی دیگری به کار رفته است:

صیاد در پی ایشان ایستاد. ایستاد در این جمله به معنای به راه افتادن است. گرازان به تگ ایستاد: ایستاد در این جمله به معنای شروع کردن به کاری است.

در این درس واژگانی که ارزش املائی دارند، نیز به چشم می‌خورد:

نزه- مطوقه- مطاوعت- گزاردن، فراغ- سیادت

نکته دیگر اینکه در این درس باید دانش‌آموز بداند حذف شناسه در زبان معیار نادرست و غیرممکن است.

کبوتران فرمان وی برگردند و دام برگردند و سرخویش گرفت حذف:

شقایق بر یکی پای ایستاده. در این مصرع «بود» حذف شده است.

واژگان کهن:

گشن- حبه- همگنان- جال

اسم مرکب:

خشن جامه- بدحال

فعل مرکب/ نگاه داشتن

فعل پیشوندی: فرود آید- بازگشت- برنگیرد

جملات کوتاه:

مطوقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که فرود آید. فرمان او نگاه داشتند. و جمله بنشستند و آن موش را زبرا نام بود، با دهای تمام...

قلمرو ادبی:

«آورده‌اند»: فعل مجهول- او به جای آن قدیم بسیار استفاده می‌شد.

نمودی و مانستی: شکل قدیم ماضی استمراری

تشبیه مرکب:

شقایق بر یکی پای ایستاده

چو بر شاخ زمرد جام باده

شقایق را بر روی ساقه خود شبیه جام شراب بر روی شاخه‌ای از زمرد در نظر گرفته است.

داغ: استعاره از سیاهی درون لاله/ بیت دوم تشبیه مرکب دارد. شقایق بر روی ساقه تشبیه شده به قرار گرفتن جام

شراب سرخ بر شاخه‌ای زمرد رنگ.

ایستادن شقایق: تشخیص است.

استعاره: چون او را در بند بلا بسته دید،
زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی‌ها
براند.

جوی استعاره از اشک است.

بند بلا: اضافه تشبیهی - زه آب دیده:
اضافه تشبیهی (چشمه چشم) - بر رخسار
جوی‌ها... اغراق است در این درس
کنایه‌های زیبایی به کار رفته است:

گرم و سرد روزگار چشیده

دل برگرفتن: تا از چشم او ناپیدا نشویم،
دل از ما برنگیرد

تشبیه:

پرزغ چون دم طاووس مانستی و در
پیش جمال او دم طاووس به پرزغ
مانستی.

قلمرو فکری

در این درس با نمادهایی مانند زاغ،
مطوقه و موش و گروه کبوتران روبه‌رو
هستیم.

زاغ در این داستان نماد انسان‌های
جست‌وجوگر و عبرت‌گیر و دوراندیش
است.

مطوقه در این حکایت نماد رهبری
دلسوز و فداکار است.

موش نماد دوستان صمیمی و مخلص
است.

کبوتران نماد پیروان فرمانبردار و مطیع
رهبر است.

مطوقه حق خود را نادیده می‌گیرد و
صواب آن می‌بیند که بند کبوتران دیگر
باز شود و آن‌ها رها شوند و سخنی بسیار
پرمفهوم می‌گوید:

«من ریاست کبوتران تکفل کرده‌ام و
ایشان را از آن روی بر من حقی واجب
شده است و چون ایشان حقوق مرا به
طاعت و مناصحت بگزارند، مرا نیز از
عهده‌ی لوازم ریاست بیرون باید آمد.»

برای تدریس این درس می‌توان از
روش‌های متفاوتی استفاده کرد. معلم
باید با توجه به درس و زمانی که برای آن
درس در اختیار دارد، تدریس را آغاز کند.
این تدریس باید جهت‌دار باشد و در
جهت درک دانش‌آموز ارائه شود.

نثر این درس قدیمی است و دانش‌آموز با

بسیاری از لغات و ترکیب‌ها و اصطلاحات
آن آشنایی ندارد. معلم به عنوان یک
قطب از آموزش باید به صورت راهنما و
جهت‌دهنده در تدریس این درس ظاهر
شود و همانند سکان‌داری دانش‌آموزان را
در دریای پررنگ و نگار و پرخروش متون
ادبی کهن راهنمایی کند.

به سه روش می‌توان این درس را تدریس کرد: روش سنتی

در این روش معلم، محور و ارائه‌دهنده
اطلاعات و دانش‌آموز، شنونده و
حفظ‌کننده مطالب است. در این رویکرد
دانش‌آموز فعال نیست، بلکه معلم فعال
است و به صورت سخنرانی مطالب و
اندوخته‌های خود را با دانش‌آموزان در
میان می‌نهد.

در روش سنتی دانش‌آموز مخزنی
از اطلاعات می‌شود و از این انبار پر از
اطلاعات در زمان ارزش‌یابی کتبی یا
شفاهی استفاده می‌شود.

این ارزش‌یابی فقط مبتنی بر ساختار
ظاهری فراگیری درس است و دانش‌آموز
بیشتر مطالب را حفظ می‌کند و ارائه
می‌دهد.

بانک اطلاعات فقط تا زمان ارزش‌یابی
شفاهی یا کتبی برای دانش‌آموزان مفید
است. در این رویکرد پاسخ‌ها و نمره‌های
دانش‌آموز مهم است. در نهایت این
رویکرد نتیجه‌محور است...

معلم سخنران و در بیشتر مواقع متکلم
وحده است و فقط به ارزش‌یابی کتبی یا
شفاهی دانش‌آموزان بسنده می‌شود.

در این روش بازخورد ذهنی و یادگیری
فعال جریان ندارد.

روش نوین

در این روش معلم راهنما و تسهیل‌کننده
درس است و دانش‌آموز با حضور فعال
در فرایند تدریس و با فعالیت‌های خود،
مهارت‌ها و توانایی‌های بالقوه خود را بروز
می‌دهد. این تدریس می‌تواند به صورت
کنفرانس باشد و نیز به صورت پرسش و
پاسخ.

در این روش دانش‌آموز فعال است،
مسائل را کشف و حل می‌کند، سؤال
می‌کند و با همیاری دیگران یاد می‌گیرد
و در نهایت فرایندمحور است.

در آموزش‌وپرورش نوین ملاک
دانش‌آموز است و مقیاس بازخوردی است
که دانش‌آموز از دروس مربوطه می‌گیرد.

دانش‌آموز با حضور فعال خود و همچنین
شرکت در گروه‌هایی که در کلاس تشکیل
می‌شود و معرفی همیار معلم رسالت
مهمی در این فرایند دارد و معلم به‌صورت
ناظر و نظم‌دهنده ایفای نقش می‌کند.

روش تلفیقی

در این روش در برخی موارد معلم محور
قرار می‌گیرد، به ویژه در زمینه‌سازی و
آماده‌سازی کلاس و ارائه مقدمه. بعد از
آن برای خوانش ابتدایی داستان با صدایی
رسا و ادبی آن را برای دانش‌آموزان ارائه
می‌دهد.

معلم باید در حین درس به صورت
پرسش و پاسخ دانش‌آموزان را در کلاس
فعال کند.

با توجه به اهمیت روش یاددهی و
یادگیری نوین باید این روش بیشتر
توضیح داده شود.

در این روش معلم ناظر و راهنماست و
دانش‌آموزان حضوری پویا و فعال دارند.
معلم باید کلاس را نظم دهد. باید به

دانش‌آموزان بیاموزد که به نوبت و با
آرامش نظرات خود را بیان کنند. در این
روش باید از آنان خواست که نتیجه‌گیری
خود را از این درس بیان کنند. باید از

دانش‌آموزان پرسید که هدف مؤلفان
کتاب‌های درسی فارسی از آوردن این
درس چه بوده است.

معلم از دانش‌آموزان بخواهد داستان
درس را تجزیه و تحلیل کنند.

روش دیگری که برای آموزش این درس
مفید است، دادن تحقیق و پژوهش درباره
پیام داستان است.

معلم از آنان بخواهد در متون و اشعار
فارسی نویسندگان و شاعران مثال‌هایی
متناسب با ارتباط مفهومی درس
جمع‌آوری کنند.

داشته باشد. ایجاد روحیه شهامت در دانش‌آموز از وظایف معلم است.

نتیجه‌گیری

در ادبیات گرانقدر فارسی آثار بسیار ارزشمند و فاخری وجود دارند و به صرف کهنگی و قدیمی بودن نمی‌توان آن‌ها را از چرخه آموزش خارج کرد.

باید برای تدریس این آثار قالب نو و جدیدی عرضه کرد تا دانش‌آموزان دچار کسالت و بی‌حوصلگی نشوند.

معلم باید با تمام شیوه‌های فرایند یاددهی و یادگیری آشنا باشد تا دانش‌آموزان در آموزش دروس مختلف دچار سردرگمی نشوند.

در آموزش متن‌های ادبی کهن نیز می‌توان از شیوه‌های جدید علمی استفاده کرد. معلم با بهره‌گیری از این شیوه‌ها روند آموزش را در دانش‌آموزان پویا و فعال می‌کند.

در درس کیوتو مطوقه نیز می‌توان از این شیوه‌های علمی جدید استفاده کرد یا با ترکیبی از شیوه‌ها آموزش این درس را تسهیل کرد.

ابتدا این درس باید از سه دیدگاه زبانی، ادبی، فکری بررسی شود، سپس از شیوه‌های ارزش‌یابی مستمر در جریان تدریس آن سود جست. این دیدگاه باعث حضور فعال دانش‌آموز در روند آموزش می‌شود.

دنیا امروز، دنیای پیشرفت و فناوری است. در این عصر اطلاعات به سرعت برق در جریان‌اند. معلم و نظام آموزشی باید با این روند سریع فناوری هم‌سو و هم‌جهت شوند.

برای دانش‌آموزان ساده و قابل درک کند. رسالت فرایند یاددهی و یادگیری این است که تمام دروس برای دانش‌آموزان به‌صورت آسان ارائه شوند و معلم سهم عمده‌ای در اجرایی کردن این رسالت دارد.

مدیریت و کلاس‌داری متناسب در این شیوه بسیار تأثیرگذار است.

معلم با توجه به زمان، تعداد دانش‌آموزان و جو کلاس باید برنامه تدریس خود را هماهنگ کند و مطابق برنامه کلاس را پیش ببرد.

کلاس‌داری بدون برنامه راه به جایی نمی‌برد و باعث سرودهای دانش‌آموزان و سوءاستفاده دانش‌آموزان فرصت‌طلب می‌شود.

درگیر کردن چند حس در میان دانش‌آموزان باعث یادگیری بهتر می‌شود. قبل از هر روشی معلم باید در دانش‌آموزان انگیزه لازم را ایجاد کند و روحیه آنان را متناسب با حال و هوای کلاس جهت دهد.

آماده‌سازی روحی دانش‌آموزان باعث می‌شود که فضای شاد و پرنشاطی در کلاس ایجاد شود. این امر باعث می‌شود که دانش‌آموزان ضعیف‌تر نیز برای مشارکت در کلاس تشویق شوند.

معلم در پایان درس می‌تواند به جمع‌بندی نظرات دانش‌آموزان درباره پیام‌های درس بپردازد.

و با مرور مفاهیم کلیدی درس و تمجید از سجایای اخلاقی مطوقه از دانش‌آموزان بخواهد که نظرات خود را درباره فداکاری مطوقه بنویسند.

یکی از مهم‌ترین راهکارها برای یادگیری دانش‌آموزان فرایند پرسش و پاسخ است. دانش‌آموز باید شهامت سؤال کردن را

در روش نوین دانش‌آموز باید در جریان درس ارزش‌یابی مستمر شود و مطالب جدید به صورت مکرر با دانش‌آموز در میان گذاشته شود.

معلم در روش نوین آموزش با مهارت‌های دانش‌آموزان آشنا می‌شود.

برای تدریس این درس می‌توان از پویانمایی‌هایی که درباره این داستان ساخته شده است نیز استفاده کرد و حتی پویانمایی‌هایی را که براساس داستان‌های کلیله و دمنه ساخته شده است به دانش‌آموزان نشان داد.

این امر باعث تقویت روحیه شادی و نشاط و آرامش آن‌ها می‌شود و باعث می‌شود که این داستان برای همیشه در ذهن آنان بماند.

می‌توان از دانش‌آموزان خواست براساس این داستان حکایت‌هایی را بنویسند. این کار باعث شکوفایی ذهن آنان می‌شود.

همچنین داستان این درس را می‌توان به‌صورت تئاتر یا نمایش عروسکی اجرا کرد.

معلم باید به گونه‌ای این درس را تدریس کند که باعث ارتقای دانش‌آموزان شود تا در تجزیه و تحلیل متون کهن فعال شوند.

بسیاری از دانش‌آموزان نظر خوشی به متون کهن ندارند و به دلایل گوناگون از این متون گریزان‌اند و این هنر معلم است که چگونه این حریر نگارین فارسی را

آشوب ایبانه

جلسات مثنوی پژوهی^۲

ویدا وحیدنیا

دبیر بازنشسته زمین شناسی، شهرستان بیرجند

لرزم به ریشه کلمه و نوع آن نیز اشاره می کردند.

همچنین اگر آیه‌ای از قرآن به آن ارتباط پیدا می کرد، با اشراف کامل آن را قرائت و ترجمه می کردند. خواندن درست مثنوی و درک مفاهیم عمیق آن بهره بزرگ ما از آن جلسه بود؛

ضمن اینکه حظ باطنی زایدالوصفی نیز بردیم. در پایان جلسه، بخش پرسش و پاسخ در نظر گرفته شده بود. حضور

در جلسات بعدی تأثیرات مثبت فراوانی در تدریس و زندگی‌ام داشت؛ به طوری که یکی از مباحث درسی را بر مبنای طرح درسی براساس اشعار مولانا تدوین کردم که بسیار مورد توجه دانش‌آموزان و همکارانم قرار گرفت. آنچه این جلسات را تداوم می‌بخشد باعث شده است حدود ده سال به‌طور مستمر این مراسم برگزار شود، نظم حاکم بر آن و حضور علاقه‌مندان از هر قشر و جنسیتی است. این جلسات رایگان و حضور برای عموم آزاد است. استاد گران‌قدر، دکتر بهنام‌فر، بدون هیچ چشم‌داشتی طی این سال‌ها مدرس این محفل ادبی بوده‌اند و حق استادی بر گردن شرکت‌کنندگان دارند. کل مثنوی حدود ۲۶۰۰۰ بیت است و در هر هفته بین ۴۰ تا ۵۰ بیت بررسی می‌شود. از ۵۲ دوشنبه در سال تقریباً ۵۰ جلسه برگزار می‌گردد. فعلاً نیز از دفتر ششم تقریباً یک سوم خوانده شده است.

مثنوی ما دکان وحدت است

غیر واحد هر چه بینی آن بت است

اردیبهشت سال ۱۳۹۲ به دعوت یکی از همکارانم^۳ به جلسه‌ای با عنوان مثنوی پژوهی رفتیم. علاقه‌ام به مولانا و اشعار حکایت‌گونه‌اش نشست گرفته از داستان طوطی و بازرگان کتاب فارسی سال چهارم دبستان بود. پس از آن، بارها سعی کرده بودم مثنوی مولانا را بخوانم ولی متأسفانه خواندنش برایم سخت بود و گاه درک درستی از مفاهیمش نداشتم.

از شرکت در آن جلسه خرسند بودم. هیجان وصف‌ناپذیری داشتم که به آرزوی کودکی‌ام دست یافته‌ام. کمی زودتر از موعد رسیده بودم. جالب بود که حضاران در سالن جلسه از همکاران، دوستان و آشنایانم از اقشار مختلف و حتی دانش‌آموزانم بودند و این مسئله بر جذابیت آن می‌افزود. استاد جلسه، دکتر محمد بهنام‌فر^۴ وارد سالن شدند و با ورودشان همه به احترام ایشان برخاستند. استاد با مهربانی با حضاران احوال‌پرسی کردند و در جایگاه خویش قرار گرفتند و برنامه آن شب را پرسیدند. دبیر جلسه، آقای طاهری، پاسخ دادند که قرار است ۵۰ بیت از ابتدای دفتر چهارم خوانده شود. آقای مهدی‌زاده^۵ منشی جلسه اسم فردی را که آن شب قرار بود ابیات را قرائت کند، اعلام کردند. اشعار خوانده شد و سپس استاد بهنام‌فر با حوصله و دقت شروع به شرح آن‌ها نمودند؛ داستان‌گونه تفسیر می‌کردند و در صورت

«هُمَزَه» در اصل به معنای شکستن است؛ از آنجا که عیب‌جویان شخصیت دیگران را در هم می‌شکنند، به آن‌ها «همزه» اطلاق شده

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش
کی بدی فراغ وی از اصلاح خویش
غافل‌اند این خلق از خود، ای پدر
لاجرم گویند عیب همدگر

دفتر دوم مثنوی معنوی مولوی

خداوند متعال در آیات یک و دو سوره همزه درباره عیب‌جویی از دیگران فرموده است: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لَّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ؛ وای بر هر بدگوی عیب‌جویی، که مالی گرد آورد و برشمردش». خداوند متعال در این آیه با کلماتی مثل «همزه» و «لمزه»، مردم را از عیب‌جویی یکدیگر نهی کرده است. «همزه» در اصل به معنای شکستن است؛ از آنجا که عیب‌جویان شخصیت دیگران را در هم می‌شکنند، به آن‌ها «همزه» اطلاق شده و «لمزه» نیز از ریشه «لمز» به معنای طعنه زدن و عیب‌جویی کردن است.

همچنین، در آیه ۷۹ سوره توبه در این رابطه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ کسانی که بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب] از روی میل صدقات [مستحب نیز] می‌دهند عیب می‌گیرند و [همچنین] از کسانی که [در انفاق] جز به اندازه توانشان نمی‌یابند [عیب‌جویی می‌کنند] و آنان را به ریشخند می‌گیرند [بدانند که] خدا آنان

ویژگی منحصر به فرد

جلسات که با زمان مولانا

مطابقت و هم‌سویی دارد، حضور همه اقشار جامعه دانشگاهیان، پزشکان، فرهنگیان، کارمندان، کسبه، دانشجویان و دانش‌آموزان بدون محدودیت سنی و جنسیتی است. شرح و توصیف اشعار نیز به گونه‌ای است که مطلب برای جمع حاضر قابل درک و تأثیرگذار است و ارتباطی دو سویه بین معلم و متعلم برقرار می‌شود. در ادامه، نمونه‌هایی آمده است.

عکس خود را او عدو خویش دید
لاجرم بر خویش شمشیری کشید
ای بسا ظلمی که بینی در کسان
خوی تو باشد در ایشان ای فلان

دفتر اول مثنوی معنوی مولوی

کز ندانم آن نکواندیش را
متهم دارم وجود خویش را
باشد او در من ببیند عیب‌ها
من نبینم در وجود خود، شها



را به ریشخند می‌گیرد و برای ایشان عذابی پردرد خواهد بود.»

در آیه یازده سوره حجات آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْقُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند؛ شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]؛ شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید. چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.»

کلمه «انفسکم» همه کوتاهی‌اش حکمت الهی را بیان می‌کند و آن این است که مسلمانان به منزله جان یکدیگرند و افشای عیب یک نفر، در حقیقت افشای عیب خود است. همان‌طور که انسان عیب خود را نمی‌گوید، نباید عیب دیگران را هم بازگو کند.

خداوند متعال همچنین در آیه ۱۲ سوره حجات در این رابطه فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا

تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما عیب بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید که خدا توبه‌پذیر مهربان است.

یاد ده ما را سخن‌های دقیق
که تو را رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو، اجابت هم ز تو
ایمنی از تو، مهابت هم ز تو
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
مصلحی تو ای تو سلطان سخن
دفتر دوم مثنوی معنوی مولوی
جز تو پیش کی بر آرد بنده دست
هم دعا و هم اجابت از تو است
هم ز اول تو دهی میل دعا
تو دهی آخر دعاها را جزا
دفتر چهارم مثنوی معنوی مولوی

أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ؛



یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند و بلا را می‌گرداند و شما را جانشینان [پیشینیان بر] روی زمین می‌کند؟ آیا در جنب خداوند خدایی هست، چه اندک پند می‌گیرید.

(۶۲) النمل

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ و پروردگارت گوید مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم. بی‌گمان کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند. (۶۰) غافر

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛

و از ایشان کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا به ما در دنیا بهره نیک و در آخرت هم بهره نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ در امان بدار. (۲۰۱) البقره

برداشتی از قوانین کیهانی موفقیت، دعا

هرگز با نگرش یک گدا دعا نکنید.

شما مخلوق خدا هستید و به‌عنوان مخلوق او، حقی بر گنجینه‌اش در مخزن بی‌نهایت دارید.

با همان اطمینان مطلق که او به شما گوش می‌دهد، دعا کنید. او گوش می‌دهد؛ اگر با عشق

به او دعا کنید.

با عشق از او بخواهید؛ هرگز گدایی نکنید.

منظور از خواستن این نیست که با وجود مخالفت او با برآوردن آرزویتان باید خواسته خود را به او تحمیل کنید بلکه این است که با همان اعتقادی راسخ که او می‌خواهد، برای هر آنچه نیاز دارید به شما بدهد دعا کنید و او به شما خواهد داد.

حضرت عیسی مسیح - علیه‌السلام - فرموده است: ایمان، ایمان مطلق و عشق مهم‌ترین عناصر در دعا کردن هستند.

باور کنید می‌توانید و بعد به تمام کائنات انرژی بفرستید و خداوند برآورده می‌فرماید.

در هر جلسه به تناسب زمان، موضوعات روز و یا مفاهیم جذاب و متنوع انتخاب و توسط شرکت‌کنندگان ارائه می‌شود، که بر بار علمی-فرهنگی آن می‌افزاید.

آنچه طی این مدت از جلسات آموخته‌ام، توکل به خدا و توسل به قرآن برای رسیدن به آرامش درونی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. آتشنوی: (atshoni) در گویش بیرجندی به معنی شب‌نشینی و دوره‌می شبانه است.

۲. جلساتی که به‌طور مستمر از حدود ده سال پیش تاکنون هر دوشنبه ساعت ۲۲-۲۰ در محل خانه هنرمندان شهرستان بیرجند برگزار می‌شوند.

۳. دبیر بازنشسته زمین‌شناسی شهرستان بیرجند

۴. دکتری ادبیات فارسی فارغ‌التحصیل ۱۳۷۸ دانشگاه

فردوسی مشهد

۵. وکیل بازنشسته

۶. برداشت آزاد از مطالب دبیر جلسه

ریشه‌های جبرگرایی و قضاباوری در سبک عراقی

هومن رشیدی

دبیر زبان و ادبیات فارسی ناحیه سه استان کرمانشاه،
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

کلیدواژه‌ها: سبک عراقی، جبراندیشی، تقدیرگرایی، قضا باوری

مقدمه

تعریف موضوع

با روی کار آمدن حکومت‌های غزنوی و سلجوقی و پدید آمدن سبک‌های فرعی بینابین مانند سبک آذربایجانی در قرن ششم، مسیر تولد سبکی جدید به‌عنوان عراقی فراهم شد و این سبک از اوایل قرن هفتم تا قرن دهم، سبک مسلط در متون زبان و ادب فارسی شد. یکی از ویژگی‌های بارز فکری سبک عراقی، باور به قضا و قدر، جبراندیشی و بدبینی نسبت به اوضاع و احوال جهان است. در غالب متون نظم و نثر این دوره ردّ پای این اندیشه را می‌یابیم؛ اندیشه‌ای که درست مخالف باور به اختیار و اراده و شادی‌گرایی در سبک خراسانی است. برای ریشه‌یابی و کشف عوامل مؤثر در گرایش‌های یاد شده، باید به اوضاع سیاسی اجتماعی عصر مذکور رجوع کنیم. بدون تردید، حمله ویرانگر مغول، یکی از عوامل اصلی در گرایش به این اعتقادات است. هجوم وحشیانه‌ای که از سال ۶۱۶ ه.ق آغاز شد و سده هفتم و هشتم را تبدیل به تاریک‌ترین ادوار سیاسی اجتماعی ایران از حیث قتل عام، فساد و ویرانی کرد؛ نابودی و فساد که با حمله مغول آغاز گردید و با کشمکش میان سران آن‌ها ادامه و سرانجام با کشتار و ویرانی بی‌رحم تیمور پایان یافت. در طی این حملات بسیاری از شهرهای آبادان ایران در ماوراءالنهر، خراسان بزرگ و عراق عجم ویران شد. بسیاری از خاندان‌های فرهنگ‌دوست و ادب‌پرور تار و مار شدند و کتابخانه‌های ارزشمند بلاد بزرگ با

هدف از نگارش این مقاله روشن کردن ابعاد گوناگون بحثی است که در کتاب علوم و فنون ادبی پایه یازدهم در درس یکم (تاریخ ادبیات فارسی در قرن‌های هفتم، هشتم و نهم) آمده است.

چکیده

جبرگرایی، تن سپردن به قضا و قدر و بدبینی، برخی از ویژگی‌های برجسته فکری سبک عراقی است. اگرچه حمله ویرانگر مغول، موجب نابه‌سامانی‌های بسیاری در عرصه سیاست، اجتماع و فرهنگ ایران شد و در بروز ویژگی‌های مذکور نقش مهمی را ایفا کرد، اما نگارنده بر آن است که زمینه فکری این جبراندیشی و قضا باوری را باید در چند سده پیش جست‌وجو کرد. بنابراین در ضمن این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرن‌های چهارم، پنجم و ششم هجری پرداخته‌ایم و با بررسی رویدادهای تاریخی و بازتاب آن در اشعار شاعرانی چون انوری، جمال‌الدین اصفهانی و خاقانی نشان داده‌ایم که ابتدا با از میان رفتن حکومت سامانیان و تفکر معتزلی- که باورمند به اختیار و اراده آدمی بود- و روی کار آمدن حکومت‌های غزنوی و سلجوقی و چیرگی تفکر اشعری که باورمند به جبر بود، بستر جبراندیشی و تقدیرگرایی مهیا شد و پس از آن، تاخت و تاز بی‌رحمانه طوایف مختلف غز و مفاسد گوناگون اربابان قدرت، در اواخر قرن پنجم و قرن ششم، موجب انحطاط فکری مردم شد و موج سنگینی از ناامیدی، بدبینی، جبراندیشی و تقدیرگرایی افراطی را پدید آورد.

خاک یکسان شدند. بسیاری از فرومایگان به قدرت رسیدند و روزبازار مفسده و قحطی فضل شد. کار به جایی رسید که «هر جا پای مغولان بدان می‌رسید، به مثابه عذاب الهی و نشانه‌ای از قهر خداوند تلقی می‌شد. کامیابی‌هایی که در نخستین حملات سریع مغولان نصیب آنان شده بود سبب گردید تا مردم تصور کنند که مشیت الهی و بخت با مغولان یار است و هرگونه مقاومت در برابر آن قوم ناممکن و بی‌ثمر است» (صفا، ۱۳۸۸: ۲۴). فقر، تشویش و فتور روزافزون که زائیده این اوضاع نابه‌سامان بود موجب انحطاط فکری و بدبینی مردم شد و واکنش آنان در قبال این احوال نابه‌سامان پناه بردن به دامان جبراندیشی، تقدیرگرایی و گوشه‌نشینی بود. ممکن است برای خواننده این سطور تناقض یا پرسشی پیش بیاید که مگر سعدی، مولانا و حافظ در عصر همین مغولان وحشی نبوده‌اند؟ برای تبیین این موضوع و رفع شبهه باید به دو نکته مهم به اختصار اشاره کرد. نخست آنکه چیرگی

مغولان بر ایران امری فوری و دفعی نبود و در طی دهه‌های متمادی ادامه داشت و تأثیر واقعی آن را از قرن هشت به بعد به روشنی می‌بینیم. نکته مهم دیگر وجود چندین پناهگاه ارزشمند فرهنگی است که جان‌پناه بسیاری از دانشوران و اهل فضل بودند و با دوران‌دیشی حاکمان آنجا بسیاری از بناهای فرهنگی چون مدارس، مساجد و کتابخانه‌ها از خطر نابودی در امان ماندند. از جمله این نواحی باید به فارس و حدود آن اشاره کرد که با دوران‌دیشی اتابکان سلغری از طریق مصالحه با مغولان و فرمانبرداری از آنان، نواحی فارس و حدود آن را از ویرانی و تباهی نجات دادند. یکی دیگر از گریزگاه‌های اهل فضل، آسیای صغیر بود که پناهگاه بزرگانی چون بهاءالدین ولد، مولان، شمس، سیف‌الدین فرغانی و

... بوده است. امرای هندوستان را نیز نباید از یاد برد که غالباً تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بودند و مشوق شاعران و نویسندگانی بودند که از بیم حمله مغول به آن حدود گریخته بودند (همان: ۲۹)

ضرورت و اهمیت پژوهش

نگارنده بر آن است که نباید حمله مغول و بی‌رسمی‌های جانشینان آنان را یگانه عامل جبراندیشی و بدبینی شعرا و نویسندگان سبک عراقی انگاشت و باید زمینه‌های فکری و عقیدتی این تمایلات را در سده‌های پیشین جست‌وجو کرد. با بررسی اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از قرن چهارم تا اواخر قرن ششم درمی‌یابیم که عوامل دیگری از جمله روی کار آمدن غزنویان و چیرگی تفکر اشعری و بی‌رسمی‌ها و

نابه‌کاری‌های طوایف مختلف غز در شکل‌گیری مفاهیم مزبور در سبک عراقی سخت مؤثر بوده است.

پیشینه پژوهش

پژوهشی در حیطه جبرگرایی و قضاووری سبک عراقی که به واکاوی علل آن از چند سده پیش از سبک عراقی پرداخته باشد، به‌طور مستقل تألیف نشده است اما اشاراتی پراکنده ولی درخور و راهگشا در آثار ارزشمندی چون *تاریخ ادبیات ایران* از شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا و *مفلس‌کیمیا فروش* از دکتر شفیع کدکنی دیده می‌شود. هم‌چنین دکتر محمدحسین کرمی در مقاله‌ای با عنوان *تقدیر و سرنوشت در ادبیات فارسی و تأثیر آن بر فرهنگ مردم ایران* به‌صورت کلی مطالب ارزشمندی در باب تقدیرگرایی نگاشته‌اند.

اوضاع سیاسی، اجتماعی و عقیدتی ایران در اواخر قرن سوم و چهارم هجری

در این روزگار حکومت‌های ایرانی‌نژاد و فرهنگ‌پرور در بخش‌های گسترده‌ای از ایران حکومت می‌کردند. خاندان صفاری در جنوب شرق ایران با رسمی کردن زبان فارسی (تاریخ سیستان، ۱۳۸۹: ۲۰۹) و با پشتیبانی و تشویق اهل فضل و دانش، نقش مهمی را در پیشرفت‌های علمی فرهنگی ایفا کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین و پرافتخارترین خاندان‌های حکومتی در این عصر، سامانیان بودند. حکومتی که در دوران درخشش خود بر سرتاسر ماوراءالنهر، خراسان بزرگ و حدود ری و قزوین فرمان می‌راند. این حکومت ایرانی‌نژاد به سبب وجود امیران فرهنگ‌دوست و خردمند و وزیران دانش‌ور و فاضلی چون جیهانی و بلعمی و ... به حمایت و تشویق نویسندگان، شعرا و مترجمان پرداخت و موجب پیشرفت‌های عظیم علمی و فرهنگی در زمینه‌های گوناگونی چون ستاره‌شناسی، پزشکی، ترجمه و تفسیر قرآن به زبان پارسی، ترجمه سایر کتب چون کلیله و دمنه، سندیادنامه و ... و نگارش کتاب‌های تاریخی، سرایش شاهنامه‌ها، شدند. در بخش‌های دیگر ایران نیز خاندان‌های دانش‌دوستی چون آل زیار در طبرستان و گرگان و آل بویه در بخش‌های مرکزی و جنوب غربی حضور داشتند. فرمانروایی سامانی با برقراری امنیت در ولایات تابع خود، رعایت دادگری و انصاف، حمایت مادی و معنوی از اهل فضل و به مدد درآمد سرشار به‌گونه‌ای که «ابن حوقل تصریح می‌کند که مملکت آل سامان به‌وفور نعمت و ثروت بسیار معروف بوده است.» (صفا، ۱۳۸۸: ۶۹) سبب شد که بیشتر شاعران و نویسندگان این دوره

چیرگی مغولان بر ایران امری فوری و دفعی نبود و در طی دهه‌های متمادی ادامه داشت و تأثیر واقعی آن را از قرن هشت به بعد به روشنی می‌بینیم

از زندگی نسبتاً مرفهی برخوردار باشند و در احوال و آثار آنان، بیشتر سخن از خوش‌باشی و عشرت و کامروایی است تا سخن از فقر، ناامیدی، شکوه از فلک و گوشه‌گیری که از مضامین غالب شاعران ادوار بعد است.

همیشه شاد و ندانستی غم چه بود
دل‌م نشاط و طرب را فراخ میدان بود

(رودکی، ۱۳۶۸: ۲۷)

یا قصیده مشهور رودکی در ستایش ملک سامانی با مطلع (دیر زیاد آن بزرگوار خداوند/ جان گرمی به جانش اندر پیوند) (رودکی، ۱۳۶۸: ۲۳) که نمودار احوالات حاکم بر آن دیار است. به‌طور کلی مضامینی از این دست را در شعر شاعرانی چون منجیک، فرخی و عنصری که در این عصر یا کمی پس از آن می‌زیسته‌اند، نیز می‌بینیم. خاقانی در اشاره به رفاه مادی عنصری سروده است:

به دور کرم بخششی نیک دید
ز محمود کشورستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان
ز زر ساخت الان خوان عنصری
(خاقانی، ۱۳۹۳، ۱۲۴۸/۲)

روی کار آمدن حکومت غزنوی و اندیشه‌های اشعری

قدرت گرفتن غلامان ترک (منظور از ترک مردم زردپوست از قبایل اورال-آلتایی است که در آسیای شرقی پراکنده بودند و به‌صورت صحراننشینی زندگی می‌کردند) در دستگاه سامانیان، سرانجام سبب براندازی سامانیان و تشکیل حکومت ترک‌نژاد غزنوی شد. با سخت‌گیری‌هایی که از سوی خلافت

بغداد اعمال و به وسیله سلاطین غزنوی و بعدها سلجوقی اجرا می‌شد، عرصه برای اندیشمندان معتزلی تنگ و تنگ‌تر می‌شد و فرصت برای ظهور عقاید اشعری و باورهای تابع آن فراهم می‌شد و باب تعقل و اندیشه‌ورزی از آن نوع که در عصر سامانی وجود داشت، به بستگی گرایید. در دنیای اسلامی عقیده باور به اختیار و اراده یا مجبور دانستن آدمی و سلب اختیار از او، بیشتر در قالب دو فرقه کلامی معتزله و اشاعره نمود یافته است. اواخر قرن سوم و قرن چهارم دوران چیرگی تفکر معتزلی است. پیشروان معتزله در امور دین اهل خردورزی و تفکر و باورمند به اختیار و اراده انسان بودند. نتیجه پیروی از چنین مبانی عقیدتی، حصول پیشرفت‌های چشمگیر علمی فرهنگی در حوزه علوم نظری و عقلی بود و بسامد جبراندیشی و تقدیرگرایی نسبت به ادوار بعد بسیار کمتر است. پایه‌گذار فرقه اشعری، ابوالحسن اشعری، «با اختیار، نظر و تعقل برای پی‌جویی اصول عقاید، توحید یعنی تنزیه و اجبالوجود از جسمیت و لوازم آن،

عدل و امثال این مطالب مخالف بود.» (صفا، ۱۳۸۸: ۷۳) و سنگ بنای تقدیرگرایی و باور افراطی و مخرب به قضا و قدر را نهاد. اشعریان با تشکیل دو قطبی عقل و شرع و مقابل هم قرار دادن آن‌ها، خردمندان و عقلا را مخالف شرع الهی جلوه می‌دادند و از آنجا که مبانی عقاید اشعری، نوعی مصونیت و ضمانت را برای بقای حکومت زورگویان به همراه داشت و مظهر خاموشی بر دهان منتقدان حکومت می‌زد، حاکمان مستبد به دفاع و پشتیبانی از این عقیده برخاستند. نه تنها حاکمان بلکه «علمای بزرگ و صاحب‌نفوذی چون امام‌الحرمین و امام غزالی و به‌ویژه علمای درباری بودند که با بیان و بنان خود در تحکیم این اندیشه کوشیده‌اند.» (کریمی، ۱۳۸۲: ۱۳۳). اگرچه نباید فراموش کرد که با وجود ترک‌تازی‌های غزنویان در بخش‌هایی از ایران، به علت اینکه غزنویان در تشکیلات حکومتی، پیرو

ساختارهای حاکمیتی سامانیان بودند، و بسیاری از آنان تربیت‌یافتگان عصر سامانی بودند، توانسته بودند امنیت قابل قبولی در قلمرو خود ایجاد کنند و جلوی بسیاری از بی‌رسمی‌ها و نابه‌کاری‌هایی را که در قرون بعد می‌بینیم، بگیرند. دربار آنان نیز پذیرای شاعران و نویسندگان بسیاری بود که با اعطای هدایا و صلات سنگین به آن‌ها به تبلیغ حکومت خود نیز می‌پرداختند؛ اما به هر روی سخت‌گیری‌های محمود نسبت به معتزله و شیعه که به خردورزی شهره بودند، زبانزد است و ریشه‌های جبراندیشی و تقدیرگرایی افراطی را در آثار این عهد مشاهده می‌کنیم.

باقی‌مانده تاریخ بیهقی با نامه چشم نگیناباد به امیر مسعود آغاز می‌شود. مسعود آهنگ آمدن به پایتخت کرده است و چشم از بیم مسعود، محمد را در بند کرده‌اند و منتظر آمدن مسعود هستند:

«و قضای ایزد عزّ و جل چنان رَوَد که وی خواهد و گوید و فرماید، نه چنان که مراد آدمی در آن باشد، که به فرمان وی است، سبحانه و تعالی، گردش اقتدار و حکم او راست ... و چون در ازل رفته بود که [محمد] مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند ...» (بیهقی، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۶)

مسعود شکست مفتضحانه در جنگ دندانقان را - که با مجموعه‌ای از بی‌تدبیری‌های شخص او و تنی چند از نابه‌کاران و بی‌اعتنایی به هشدارهای کارآزمودگان، رقم خورد - در نامه‌ای به ارسلان خان چنین توجیه می‌کند و مسئولیت را از خود سلب می‌کند:

«بر خان پوشیده نگردد که ایزد عزّ ذکره، را تقدیرهاست رونده و چون شمشیر برنده ... و آنچه از آن پیدا خواهد شد در نتوان یافت و خردمند آنست که خویشتن را در قبضه تسلیم نهد و بر

در دنیای اسلامی عقیده باور
به اختیار و اراده یا مجبور
دانستن آدمی و سلب اختیار
از او، بیشتر در قالب دو فرقه
کلامی معتزله و اشاعره نمود
یافته است

حول و قوت خویش و عدّتی که دارد اعتماد نکند و کارش را به ایزد، عزّ ذکره، باز گذارد و خیر و شر و نصرت و ظفر از وی داند...» (همان: ۶۷۴).

روی کار آمدن سلجوقیان و طوایف مختلف غز

با شکست مسعود در دندانقان، ترکمانان سلجوقی روی کار آمدند. فتوحات دولت سلجوقی موجب گسترش بیش از پیش زبان فارسی شد. بسیاری از مبانی فرهنگی ایران به مدد دو وزیر کاردان و خردمند خراسانی، عمیدالملک کندری و نظامالملک طوسی، حفظ شد؛ تشکیل مدارس و مراکز تعلیم و تربیت به نحو چشمگیری افزایش یافت و در بسیاری از شهرها چندین مرکز توسعه علم و دانش برپا شد. نکته حائز اهمیت این است که این مدارس صرفاً محل تدریس فقه، حدیث، تفسیر و علوم ادبیه بود و «تدریس علوم عقلی (منهای حساب و طب) در این مدارس ممنوع بود» (صفا، ۱۳۸۸: ۱۷۳). بنابراین مشی اشعری‌گری و جبرباوری نیز در این دوره با قوت تمام پیگیری شد و فلسفه و علوم عقلی با مخالفت سرسخت فقها مواجه شد؛ عجیب نباشد اگر در شعر شاعرانی چون سنایی و خاقانی به تأسی از غزالی و همفکران او، حملات شدیدی به علوم عقلی و فلسفه می‌بینیم.

«برون کن طوق عقلانی به‌سوی ذوق ایمان شو

چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی»

(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۷۹)

پس این زمینه تدریجی تمایلات جبری و تعطیل اختیار با حمایت سلاطین غزنوی و سلجوقی و خلافت بغداد را، مدّ نظر داشته باشید تا برسیم به قتل خواجه نظامالملک و مرگ ملکشاه سلجوقی در سال ۴۸۵ ه. ق که سبب بروز اختلافات میان بازماندگان آن‌ها و تجزیه ممالک تحت نظرشان شد. سلطان سنجر سلجوقی تا ۵۵۲ ه. ق حکومت کرد اما از چندین دهه قبل، با تاخت و تاز طوایف غز در پهنه ایران، دوره‌ای پر از اضطراب، نابه‌سامانی و ویرانی از اواسط قرن پنجم تا قرن هفتم برای ایران رقم خورد. برای نمونه، یک دسته از ترکمانان غز با نام قراغزان به قتل و غارت در بلخ و آن حدود پرداختند و سلطان سنجر هم که شخصاً به جنگ با آن‌ها رفته بود شکست خورد و «طوایف غز بر اثر این فتح به بلاد خراسان ریختند و قتل و غارت سهمناکی در خراسان و کرمان به‌راه انداختند و بعضی از شهرها مخصوصاً طوس و نیشابور را با خاک یکسان ساختند» (صفا، ۱۳۸۸: ۱۶۵). پس از چندی تاخت و تاز طوایف مختلف غز، عاقبت خوارزمشاهیان بر آن‌ها مسلط شدند که در تباهی و ویرانی نواحی مختلف ایران از جمله خراسان، عراق و کرمان از هیچ کوششی دریغ نوریسد و عاقبت زمینه حمله خانمان‌سوز مغولان را با بی‌تدبیری تمام فراهم کردند. در مجموع «خوارزمشاهیان آل اتسز یکی از بدترین دولت‌های پیش از مغول در ایران بودند» (همان: ۱۶۵).

بازتاب ویرانگری‌های غزان در شعر چندتن از

شاعران قرن ششم

بازتاب ویرانی‌ها و بدرسمی‌های غزان را در آثار تاریخی ادبی این عهد به روشنی می‌توان دریافت؛ از جمله در قصیده جانسوز انوری با مطلع «به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر/ نامه اهل خراسان به بر خاقان بر» که انوری خاقان سمرقند را به یاری می‌طلبد «خبرت هست که از هرچه درو چیزی بود در همه ایران، امروز نماندست اثر؟ خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زبر» (انوری، ۱۳۷۴: ۱۴۴)

خاقانی نیز که از «ترکناز ترکان به آتش اندوه می‌گداخت» (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۶۲۴) در چند نوبت اشاره به ویرانی‌های حاصل از حملات جان‌سوز غزان کرده است؛ از جمله در قصیده‌ای که در



به اموال یتیمان و وجوه اوقاف می‌خواند» (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۵۵۲).

هیچ رنگ عافیت در حیز عالم نماند
هیچ بوی خوشدلی با گوهر آدم نماند
جز نحوست نیست قسم ما ز دوران فلک
کوکب سعد ای عجب گویی در این طارم نماند
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۲۰: ۱۵۷)

الحدار ای غافلان زین وحشت‌آباد الحدار
الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار
مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشا
ظلم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار
(همان: ۱۶۱)

و در قناعت سروده:
توانگریتم همی باید از قناعت جوی
نه از بریشم و روناس و نیل و قندوز لاک
به قسمت است مقادیر رزق نر جهدست
دلیلش ابله مرزوق و زیرک مفلک
(همان: ۲۱۷)

دل همی باید روشن به قناعت ورنه
بی زرت خود برسد هرچه قضا و قدرست
(همان: ۷۴)

نتیجه‌گیری

دوران درخشان حکومت سامانی و اندیشه معتزلی آن عصر که باورمند به اختیار و اراده آدمی بود، چندان نپایید. روی کار آمدن غزنویان همراه شد با تسلط مشی اشعری‌گری بر فضای فکری ایران. اندیشه‌های که مجبور دانستن آدمی و قضاووری جزء ارکان فکری آن بود. این تفکر در دوران سلجوقی نیز با قوتی بیش از پیش ادامه یافت و با تاخت و تاز وحشیانه طوایف مختلف غز در اواخر قرن پنجم و ششم، باعث بدبینی، یأس، جبرگرایی و قضاووری زیادی شد. با این پیشینه، هنگامی که عناصر فکری سبک عراقی را بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که حمله مغول و ویرانی‌های آن یگانه عامل این بدبینی، جبرباوری، شکوه از فلک و روزگار، گوشه‌نشینی و قناعت‌پیشگی، نیست. نکته حائز اهمیت این است که نباید چنین پنداشت که مفاهیم مذکور در شعر شاعران پیشین یافت نمی‌شود؛ بلکه بسامد این قبیل مضامین در قرن پنجم و ششم نسبت به قرن چهارم رشد چشمگیری داشته است و در بازه زمانی سبک عراقی به اوج خود می‌رسد.

سوگ امام محمدبن یحیی و حادثه حبس سنجر در فتنه غز سروده است. با مطلع زیر آغاز می‌شود:
آن مصر مملکت که تو دیدی، خراب شد
و آن نیل مکرمت که شنیدی، سراب شد
آن کعبه وفا که خراسانش نام بود
اکنون به پای پیل حوادث خراب شد
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱۳۶/۱ - ۱۳۸)

و در قصیده‌ای دیگر که به مدح اسپهبد لیلواشیر ختم می‌شود، شکوه‌ها سر داده از این نابه‌کاری‌ها:
«ملک عجم چو طعمه ترکان اعجمی است
عاقل کجا بساط تمنا برافکنند؟»

(همان: ۱۹۹/۱)
روی هم‌رفته این مردمان زردپوست اگر چه به دینداری تظاهر می‌کردند، اما در باطن بیشترشان مفسد، خون‌ریز و شراب‌خواره و در نشر عقاید خود بسیار سخت‌گیر بودند، به طوری که از هیچ کوششی در آزار و اذیت و خوارداشت حکما و پیروان معتزله و شیعه و همچنین ویرانی شهرها، دریغ نمی‌کردند (صفا، ۱۳۸۸: ۱۷۰).

بی‌رسمی‌ها و نابه‌کاری‌های طوایف مختلف غز و مفاسد گوناگون اربابان قدرت در پهنه ایران، پیامدهای مخرب فرهنگی و اجتماعی بسیاری به همراه داشت. به همین دلایل است که در شعر شاعران این عصر، موجی از بدبینی، ناامیدی و انتقادهای صریح اجتماعی را مشاهده می‌کنیم که شاعران و نویسندگان را به جبرگرایی افراطی، تن دادن به قضا و قدر و شکوه از فلک و روزگار، قناعت‌پیشگی و بریدن از خلق و گوشه‌نشینی متمایل کرد؛ به گونه‌ای که بسامد این مفاهیم در شعر شاعران این روزگار نسبت به ادوار قبل، رشد چشمگیری داشته است.

جمال‌الدین اصفهانی یکی دیگر از شاعران قرن ششم است که شکوه‌های بسیاری از اوضاع و احوال عصر خود دارد «از وضع مدارس و علمای عهد انتقاد می‌کند و آنان را به ترک ستم و دست‌درازی

منابع

۱. بیهقی، محمدبن حسین، دیبای دیداری (متن کامل تاریخ بیهقی)، تصحیح و توضیح محمد جعفر یاحقی، مهدی سیدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۳.
۲. تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، چاپ اول، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۹.
۳. جمال‌الدین اصفهانی، محمدبن عبدالرزاق، دیوان اشعار، به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، چاپخانه ارمان، ۱۳۲۰.
۴. خاقانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان خاقانی، ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، چاپ سوم، تهران، انتشارات مرکز، ۱۳۹۳، جلد دوم.
۵. رودکی، جعفر بن محمد، دیوان اشعار (گزیده سخن پارسی)، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست‌وسوم، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۸.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، مفلس‌کیما فروش، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۴.
۷. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران (خلاصه جلد اول و دوم)، چاپ بیست و هفتم، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸.
۸. فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، چاپ پنجم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۹. کریمی، محمدحسین، تقدیر و سرنوشت در ادبیات فارسی و تأثیر آن بر فرهنگ مردم ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال پنجاه و سوم، زمستان ۱۳۸۲ و بهار ۱۳۸۳.